

از چشمه ار زیارت جامعہ کبیرہ
(جرعہ دوم)

«السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ
وَ مَسَاكِينِ بَرَكَۃِ اللَّهِ... وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ»

سید محمد مهدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۲)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه دوم)

شرح فرازهای: «السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ

و مَسَاكِينِ بَرَكَاتِ اللَّهِ... وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: چهار گفتار

ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

گفتار ۱: اهل بیت علیهم السلام، مبدأ و منتهای معرفت الله، «السَّلامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» ۷

۱. تأملی در حقیقت «معرفت الله» ۹

درجات معرفت خدای متعال ۱۰

عدم امکان معرفت تام به مقام غیب ذات ربوبی ۱۱

معرفت خدا از طریق آیات ۱۱

۲. معنای اول «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»: امام، منتهای و غایت معرفت خداوند ۱۷

۳. معنای دوم «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»: امام، مبدأ معرفت خداوند ۱۹

عبور از حجاب‌های ظلمانی با تابش نور یقین ۲۰

خرق حجاب‌های نورانی با تابش نور یقین ۲۲

نزول نور یقین ایمان از آستان امام ۲۴

تسلیم در برابر امام، شرط نزول نور یقین ۲۶

جمع‌بندی ۲۷

دورنمایی از مفهوم «مساکن برکت الله» ۲۸

گفتار ۲: نزول برکت‌های آسمان و زمین از آستان ولایت «و مَسَاكِنِ بَرَکَةِ اللَّهِ» ۳۱

۱. تبیین مفهوم «برکت» و رابطه آن با ولایت (بر اساس آیات ۹۶-۹۴ سوره اعراف) ۳۴

۱/۱- گرفتاری‌های پس از بعثت، مقدمه گشایش‌ها و رفاه حقیقی ۳۴

کار دستگاه شیاطین: ایجاد اتکاء به اسباب و وابستگی به اولیاء طاغوت ۳۵

کار دستگاه انبیاء: انقطاع از اسباب بوسیله ابتلائات و گرفتاری‌ها ۳۹

۱/۲- رفاه حقیقی دستگاه انبیاء، جایگزین رفاه نسبی دستگاه شیاطین ۴۰

۱/۳- گشایش برکت‌های آسمان و زمین بر محیط ولایت ۴۳

تقوا و هماهنگی با برنامه خدا برای عالم، شرط استمرار گشایش‌ها ۴۳

عذاب الهی، نتیجه بی‌تقوایی و ناهماهنگی با برنامه اولیاء الهی ۴۴

تفسیر «عذاب» به زندگی زیر سلطه شیاطین و دوری از محیط امن ولایت عذاب الهی در پی غفلت نسل‌های بعد ۴۷

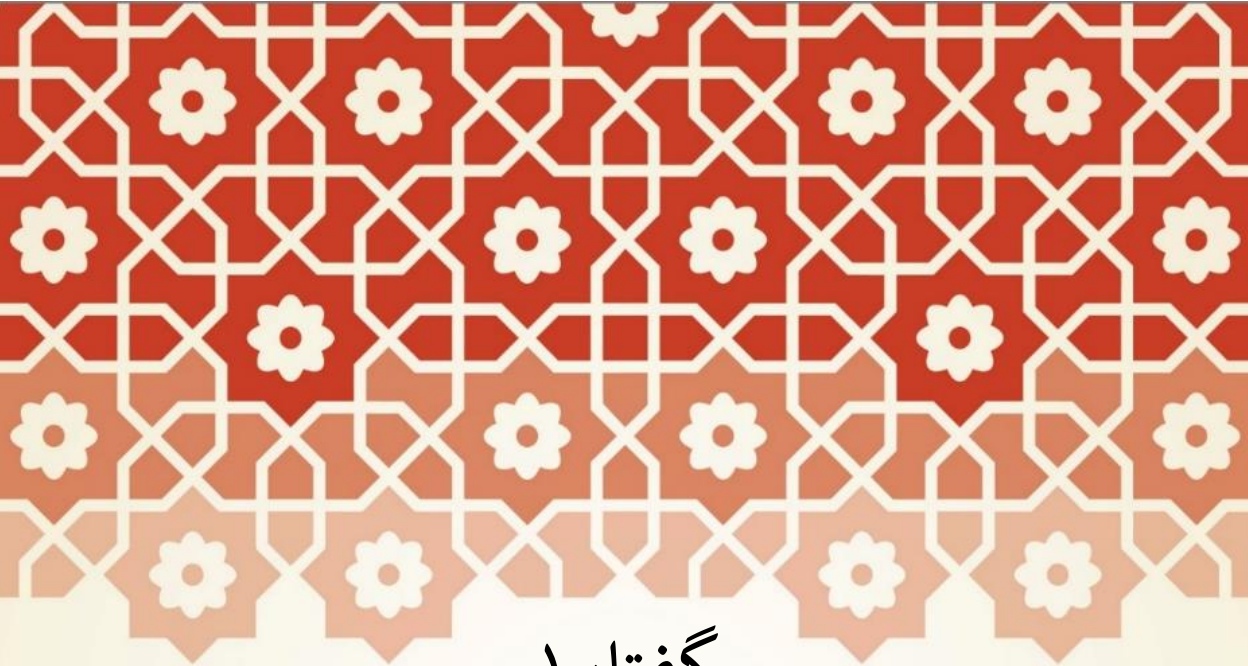
- گشایش برکات آسمان و زمین، نتیجه زندگی در وادی توحید و ولایت ۴۸
- عذاب الهی، نتیجه تکذیب انبیاء و اوصیاء ۵۱
۲. معنای «مساکن برکة الله» و نسبت آن با ائمه (علیهم السلام) ۵۲

گفتار ۳: امام، حامل علوم قرآن و طریق بهره‌مندی از آن «وَحَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ» ۵۵

۱. ائمه (علیهم السلام)، حامل علم کتاب ۵۷
- صدر امام، حامل حقیقت قرآن (بر اساس آیه ۴۹ سوره عنکبوت) ۵۷
- امام، عالم به جمیع حقایق قرآن (بر اساس آیه ۴۳ سوره رعد) ۵۸
- مشاهده حقایق آسمان و زمین در آینه قرآن توسط امام (بر اساس آیه ۸۹ سوره نحل) ۶۲
- روح، طریق بهره‌مندی امام از حقیقت قرآن (بر اساس آیه ۵۲ سوره شوری) ۶۴
- انحصار علم در خانه‌های اهل بیت (علیهم السلام) ۶۷
- نسبت علم اهل بیت با علم انبیاء اولوالعزم ۷۰
۲. اشاره‌ای به معنای «حمل» علم و شرایط آن ۷۲
۳. ائمه (علیهم السلام)، تنها طریق دستیابی به علم کتاب ۷۳
- امام، معلّم کتاب و باب حکمت ۷۵
- عبودیت و معیت با امام، شرط بهره‌مندی از علم امام ۸۰

گفتار ۴: رابطه عصمت امام با تحمّل اسرار قرآن «وَحَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ» ۸۵

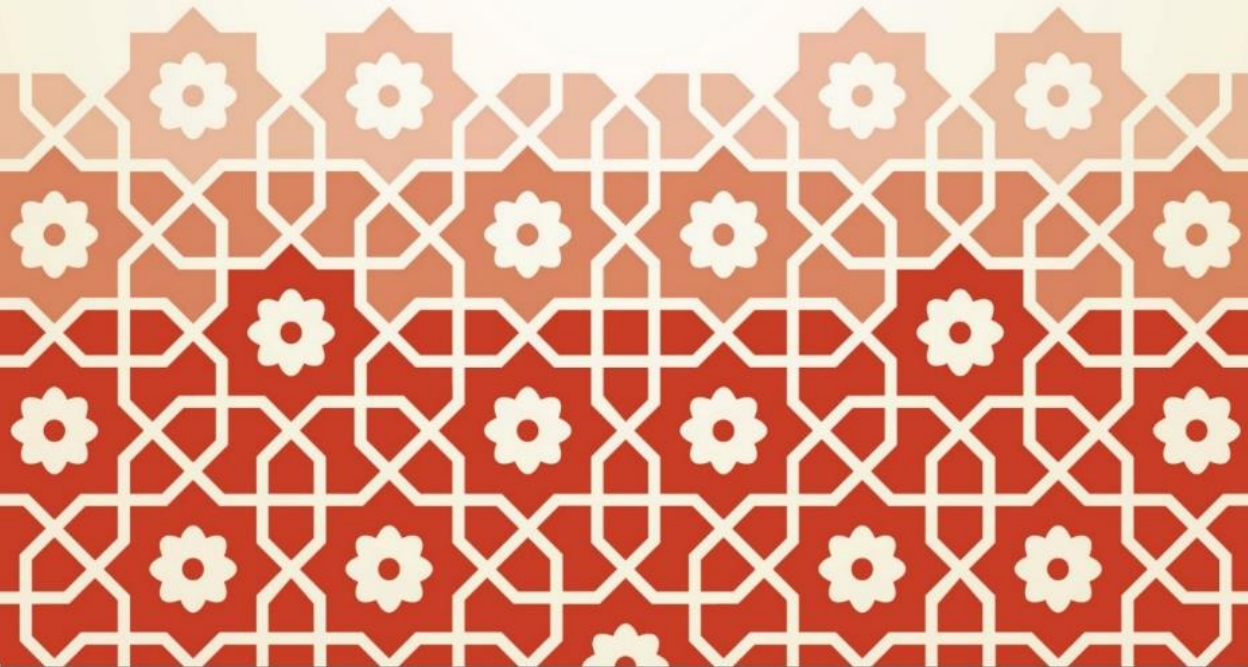
۱. قرآن، رشته اتصال و اعتصام امام با خدای متعال ۸۷
۲. قرآن، راه رسیدن به معرفت الامام ۸۹
- ولایت امام، باطن همه خیرات در قرآن ۹۱
- ولایت ائمه، محور قرآن و کتب آسمانی ۹۲
۳. امام، راه بهره‌مندی از معارف قرآن ۹۴
- قرآن، رزق همه مراحل سیر انسان ۹۵
- قرآن، رزق همه مراتب وجود انسان ۹۷
- نبی اکرم و اهل بیت، سرچشمه رزق‌های قرآنی ۹۹
۴. دشواری تحمّل قرآن به مثابه رشته عصمت الهی ۱۰۱
- اختیاری بودن اعتصام و دشواری تحمّل آن ۱۰۳
- عصمت ما، نازله عصمت امام ۱۰۳
- راه بهره‌مندی از عصمت امام و الزامات آن ۱۰۷



گفتار ۱

اهل بیت علیہ السلام، مبدأ و منتهای معرفت الله

«السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»



«السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِهِ اللَّهِ»

در این فراز از زیارت جامعه کبیره، اوصافی برای حضرات معصومین علیهم السلام بیان شده است. یکی از این اوصاف این است که این ائمه هدایت معصومین علیهم السلام، «مَحَلِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» یا «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» هستند؛ که هر دو تعبیر در نسخ آمده است. معنای این محل معرفت بودن چیست؟ «محل» از نظر لغوی یعنی مکانی که چیزی در او حلول می‌کند و قرار می‌گیرد و نزول پیدا می‌کند. ائمه هدایت معصومین علیهم السلام محلی هستند که معرفت الهی در آنجا نزول و حلول کرده است.

اما این «معرفت» چیست؟ وقتی معرفت را در لغت معنا می‌کنند، می‌گویند: درک شیء^۱. اگر انسان چیزی را ادراک کند، طوری که آن را خوب تمییز دهد و آن را با خصوصیات درک کند، نه یک ادراک مبهم و کلی، از او تعبیر به معرفت می‌شود. پس معرفت یعنی ادراکی که توأم با تمییز و درک خصوصیات شیء است.

۱. تأملی در حقیقت «معرفت الله»

این معرفت و شناخت در باب خدای متعال، درجاتی دارد که شاید به بعضی از آنها اصلاً معرفت گفته نشود. مثال معروفی را از مرحوم خواجه نصیر طوسی، این حکیم بزرگوار نقل کرده‌اند که می‌گوید: ادراک انسان نسبت به یک شیء، مراتبی دارد. نسبت به خدای متعال هم درک و شناخت و معرفتی که حاصل می‌شود، مراتبی دارد. مثلاً یک وقت انسان وصف کلی‌ای از آتش می‌شنود که می‌گویند: چیزی است که می‌سوزاند و نابود می‌کند. این یک

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۳۰ مصادف با دوازدهم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۹۶.

مرتبه است. مرتبه دوم این است که آثار آن شیء را ملاحظه کند؛ مثلاً دود را می بیند و می فهمد که آتشی هست. مرتبه سوم این است که خود آتش را مشاهده می کند. مرتبه چهارم این است که در آتش قرار می گیرد و می سوزد؛ یعنی - به قول ایشان - به مرتبه حق الیقین می رسد.^۱

درجات معرفت خدای متعال

در باب خدای متعال هم این گونه گفته اند که یک موقع انسان می فهمد خدا هست؛ یک موقع با استدلال و برهان و از آثار به خدای متعال پی می برد. اما یک موقع به منزلتی می رسد که حجاب ها برداشته می شود. یک موقع هم اصلاً چیزی برای خودش باقی نمی ماند.

گفته اند ایمان مؤمنین مثل همین مرتبه سوم است. مؤمن وقتی به مرتبه یقین و ایمان می رسد، با کمک یقین خودش یک نوع ادراک و شهود برایش پیدا می شود. لذا وقتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال شد که آیا پروردگار خود را دیده ای؟ فرمودند: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۲ من خدایی را که نبینم، عبادت نمی کنم. منتهی بعد حضرت توضیح دادند: «لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ»؛ این طور نیست چشمی بتواند خدا را ببیند، نه در دنیا نه در آخرت.

خدای متعال با چشم سر رؤیت نمی شود. فرقی هم بین دنیا و آخرت نیست. اینکه بعضی از فرق گفته اند خدا را در آخرت با چشم سر می شود ببینی، چیزی است که ائمه (علیهم السلام) به شدت آن را نفی کرده اند. ولی یک نوع رؤیت و دیدن دیگری هست که از این سنخ دیدن نیست. این دیدن در مورد اجرام مادی ممکن است؛ یعنی جرم هایی که خصلت و خصوصیت مادی دارند. اما در باب خدای متعال، این نوع رؤیت ممکن نیست. ولی رؤیت دیگری ممکن است

۱. أوصاف الأشراف، ص ۸۱-۶۳.

۲. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُوصَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبْدَتَهُ قَالَ فَقَالَ: «وَيْلَكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۹۷، ح ۶.

که «وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ». اگر کسی به حقیقت ایمان راه پیدا کرد، مرتبه‌ای از رؤیت و ادراک و معرفت خدای متعال اتفاق می‌افتد که در آنجا خدای متعال را می‌بیند. البته خود این هم درجاتی دارد. یک نوع معرفت و احساس حضور و درکی از خدای متعال است که غیر از استدلال و برهان و انواع این درک‌ها است. البته معلوم است که رؤیت حسی هم نیست؛ ولی یک نوع ادراک حضوری است.

بعد هم ممکن است مراتب بالاتری پیدا شود که کسی در محبت خدا گذاخته می‌شود و چیزی برای او جز محبت خدا در وجودش باقی نمی‌ماند. آن در یک مرتبه دیگری از معرفت است که گاهی از آن تعبیر به فناء می‌کنند.

عدم امکان معرفت تام به مقام غیب ذات ربوبی

ولی باید توجه داشت هر معرفتی که برای ما اتفاق بیفتد، یعنی حتی اگر کسی از مرتبه استدلال و برهان و یقین برهانی بالاتر برود و به مرحله ایمان برسد؛ بعد هم از مرحله ایمان بالاتر برود و انوار یقین در قلبش تحقق پیدا کند؛ یعنی همه مراحل معرفت را هم طی کند، باز هم این معرفت، معرفت به مقام کُنه ذات و غیب ذات نیست. آن مقام معرفت، دست نیافتنی است. کما اینکه در روایات - مانند توحید صدوق و غیر آن - مکرر انسان را منع می‌کنند که در باب ذات حتّی تأمل و فکر کند.^۱ حضرت فرمودند: اگر در باب ذات تأمل و فکر کنید، به سرگردانی و حیرت مبتلا می‌شوید.^۲ چون راهی به آن مقام غیب ذات وجود ندارد.

معرفت خدا از طریق آیات

آنچه که برای ما حاصل می‌شود، معرفت در آیات است، نه معرفت به مقام غیب ذات. منتهی معرفت در آیات، دو جور است: گاهی معرفت استدلالی است؛ مثل کسی که دود را

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَةِ اللَّهِ فَانْظُرُوا إِلَى عَظَمِ خَلْقِهِ»؛ التوحید، ص ۴۵۸، ح ۲۰.

۲. عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَبَهُاتًا لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» وَ لَا يُوصَفُ بِمُقْدَارٍ؛ التوحید، ص ۴۵۷، ح ۱۴.

می بیند و استدلال می کند که حتماً آتشی وجود دارد. یا مثلاً از پنجره روشنی هوا را می بیند و استدلال می کند که خورشید طلوع کرده است. این استدلال است. اما یک موقع این گونه نیست که مثلاً زمین و آسمان می بیند و استدلال می کند که این زمین و آسمان خالق دارد، پس خالق هست. بلکه به مرتبه ایمان می رسد، حجاب ها از او برداشته می شود و کم کم صمدیت خدای متعال را در عالم و فقر عالم را به خدا می بیند. یعنی وقتی به عالم نگاه می کند، می بیند عالم هیچ چیز از خودش ندارد و هر چه هست خدا است.

اگر گفته اند انسان به توحید افعالی می رسد و به مرتبه ای می رسد که می فهمد «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و مشاهده می کند که هر حول و قوه ای در عالم هست به فاعلیت خدای متعال برمی گردد و او است که دارد عالم را اداره می کند، کسی که به اینجا رسید، دیگر زبانش با زبان بقیه فرق می کند. دیگر نمی گوید آتش سوزاند و آب چنین کرد و آسمان چنان کرد و زمین این طور کرد. بلکه ادبیاتش فرق می کند؛ هر چه می گوید، صحبت از فعل خدا است.

کما اینکه در قرآن هم می بینید تعبیر همین گونه است: ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ﴾؛^۱ ما باران را نازل کردیم، ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾؛^۲ ما بادهای را فرستادیم و ارسال کردیم. کسی که در این مقام است، می بیند و مشاهده می کند که این آثار از خود این موجودات نیست؛ بلکه همه اش به خدای متعال برمی گردد.

اگر مرتبه بالاتر معرفت برایش اتفاق افتاد، نه فقط آثار مخلوقات را به آنها نسبت نمی دهد و متوجه است که مبدأ آثار، حضرت حق است و صنع حق و فاعلیت خدای متعال را در همه تأثیر و تأثرهای عالم می بیند، بلکه بالاتر، هر صفت کمالی که می بیند، مثل علم، حیات، قدرت و جمال، همه اینها را جلال و جمال و قدرت خدای متعال می بیند. یعنی اسماء الهی را در

۱. ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْفَجْرَ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

۲. ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۲۲.

عالم مشاهده می‌کند. به مرتبه ظهور «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌رسد. این حقیقت برای قلب او متجلی و آشکار و روشن می‌شود و با نورانیت ایمان، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در عالم مشاهده می‌کند. مشاهده می‌کند که ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾.^۱ البته هیچ‌کدام اینها مشاهده ذات نیست؛ چون به مقام غیب ذات، راهی وجود ندارد. بلکه اسماء حسناى خدای متعال، یعنی الوهیت خدای متعال را که همان همه اسماء حسنی و مرتبه - به اصطلاح - جمع همه اسماء است، مشاهده می‌کند.

بنابراین کسی که به مرتبه نورانیت ایمان و نورانیت یقین می‌رسد، در مرتبه نورانیت یقین، از بند استدلال و برهان و... رها می‌شود. با نور یقین، حول و قوه خدای متعال و اسماء الهی را در عالم می‌بیند. می‌فهمد هرچه کمال و جمال هست، از او است. بلکه کمال و جمالی که مشاهده می‌کند، کمال و جمال الهی و اسماء الهی است. البته باید توجه داشت همان طور که فرموده‌اند، این اسماء الهی همه‌شان مخلوق هستند.^۲

اگر کسی به این مقام معرفت می‌رسد و حول و قوه الهی و اسماء الهی را در عالم می‌بیند، این مقام غیب ذات نیست. حتی به این درجه ایمان هم که می‌رسد که دیگر زمین و آسمان و خورشید و ماه و دوست و باران و... را نمی‌بیند باز هم به مقام غیب ذات نرسیده است. نه اینکه وقتی نگاه می‌کند، این اجرام را نمی‌بیند؛ کسی که در مقام ایمان است، همین‌ها را

۱. ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾: سوره زخرف، آیه ۸۴.
 ۲. عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَاشْتِقَاقِهَا اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ فَقَالَ: «يَا هِشَامُ اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَإِلَهُهُ يَقْتَضِي مَالُوهَا وَالْأَسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى فَمَنْ عَبْدَ الْأَسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا وَمَنْ عَبْدَ الْأَسْمِ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَعَبَدَ اثْنَيْنِ وَمَنْ عَبْدَ الْمَعْنَى دُونَ الْأَسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدُ أَفَهَمْتَ يَا هِشَامُ قَالَ قُلْتُ زِدْنِي قَالَ لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتَسْعُونَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْأَسْمُ هُوَ الْمُسَمَّى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَلَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ يَا هِشَامُ الْخَبْزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَالْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَالثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ أَفَهَمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمَّا تَدْفَعُ بِهِ وَتَنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا الْمُتَحِدِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُهُ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَتُبَّتْكَ يَا هِشَامُ قَالَ فَوَ اللَّهُ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۲.

می بیند، اما در عین اینکه می بیند، در خودِ اینها حول و قوه خدای متعال و حیات و قدرت و عزت و حکمت خدای متعال را می بیند، نه زمین و آسمان و ماه و خورشید را. این کسی است که نور ایمان در قلبش وارد شده است و بلکه بالاتر، نور یقین به او عنایت شده است. با این نورانیت، هرچه در عالم می بیند، آیات خدا و اسماء و صفات الهی است. یعنی اسماء و صفات را می بیند.

کسی که به حقیقت ایمان می رسد و به هر چیزی نگاه می کند، حول و قوه الهی را می بیند، در مقام «بِسْمِ اللَّهِ» است؛^۱ از او می خواهد و از غیر او نمی خواهد؛ به او تکیه می کند و به غیر او تکیه نمی کند.

ولی باز باید عنایت داشت که همه اینها مخلوق هستند و آنچه می بیند، مخلوق است. ولی گاهی مخلوق، برای انسان حجاب است، اما گاهی حجاب نیست. اگر حجاب شد، انسان^۲ مخلوق را که می بیند، می گوید: خالق کجا است؟! اینجا که همه اش مخلوق است! اما اگر حجاب نشد، می گوید: مخلوق کجا است؟! چون هرچه نگاه می کند، در آینه مخلوق، خالق را می بیند. آن وقت باید توجه داشت آنچه که می بیند، مخلوق است؛ ولی وقتی با نور ایمان، مخلوق را نگاه می کند، حجاب کنار می رود و در مخلوق، اسماء و صفات الهی را می بیند و حول و قوه خدای متعال را مشاهده می کند.

اگر می گوئیم با دیدن مخلوق، حول و قوه می بیند، باید توجه داشت که اگر این مخلوق، آینه و آیه نبود و او را به خالق عبور نمی داد، باز در مخلوق می ماند و نمی توانست خالق را

۱. أَبُو يَعْقُوبَ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ فَقَالَ: «اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ تَقْطَعُ الْأَسْبَابُ مِنْ جَمِيعِ مَا سِوَاهُ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ أَيْ اسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللَّهِ الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ الْمُغِيثُ إِذَا اسْتُغِيثَ وَ الْمُجِيبُ إِذَا دُعِيَ»؛ التوحيد، ص ۲۳۰، ح ۵. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: تاملات قرآنی در پرتو معارف اهل بیت (عهم) جلد اول.

عبادت کند. سجده، در مقابل اسماء نیست.^۱ درست است ما وقتی به معرفت می‌رسیم، به مقام غیب راه پیدا نمی‌کنیم؛ چون آنجا کسی نمی‌تواند احاطه پیدا کند. ما مخلوق هستیم و او خالق؛ چه وقت مخلوق می‌تواند به خالق احاطه پیدا کند؟! ما در آینه مخلوقات خدای متعال، خدا را می‌بینیم. ولی دیدن در آینه مخلوقات، معنایش این نیست که مخلوقات حجاب هستند. بلکه حجاب برداشته می‌شود و گویا انسان در این آینه خدا را می‌بیند. بدون آیه، احدی خدا را نمی‌بیند.

البته حساب چهارده معصوم علیهم‌السلام جدا است؛ آنها معرفتی نسبت به خدای متعال دارند که برای ما توصیف‌کردنی نیست. همانی است که در روایات فرمود: بین حجت و خدا حجاب نیست.^۲ ولی در مورد غیر چهارده معصوم علیهم‌السلام اگر کسی به مرتبه انوار ایمان و یقین رسید، حتی اگر به مرتبه حق‌الیقین رسید، وقتی آیات خدا و مخلوقات الهی را می‌بیند، این مخلوقات برایش حجاب نیستند؛ چون در آینه مخلوقات، خدا را می‌بیند؛ با نور ایمان، باطن مخلوقات را که اسماء و صفات الهی است، می‌بیند. این اسماء و صفات الهی هم مخلوق هستند. ولی اگر کسی عالم را این گونه دید، در آینه عالم، خدا را مشاهده می‌کند.

اگر کسی عالم را دید، ولی اسماء و صفات الهی و حول و قوه خدا را در عالم ندید، حجاب می‌بیند؛ خدا را نمی‌بیند. این همانی است که دنبال خدا می‌گردد! در روز روشن یک شمع به دست گرفته، دنبال خورشید می‌گردد و این گونه می‌خواهد خدا را پیدا کند! این آدم هیچ وقت به خدا نمی‌رسد. زمین و آسمان می‌بیند و می‌خواهد با زمین و آسمان به خدا برسد.

۱. عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «مَنْ عَبْدَ اللَّهِ بِالْتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبْدَ الْأِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبْدَ الْأِسْمِ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبْدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سِرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام حَقًّا وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۸۷ ح ۱.

۲. عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم: «لَقَدْ أُسْرِيَ بِي فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَ شَافَهَنِي مِنْ دُونِهِ بِمَا شَافَهَنِي...»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۱۹.

حداکثر یک استدلال می‌کند؛ ولی این استدلال هم برایش آرامش و یقین و نمی‌آورد. چون هیچ کس با استدلال به آرامش نرسیده است. اگر نور ایمان و یقین آمد، انسان به اطمینان و آرامش می‌رسد.

یقین است که نگاه انسان را به عالم عوض می‌کند. با این نور، دیگر ماه و خورشید را نمی‌بیند؛ بلکه می‌گوید اصلاً ماه کجا است؟! خورشید کجا است؟! هرچه هست، اسماء او است. کسی که به این مرحله رسید، اسماء الهی را می‌بیند. دیدن اسماء هم یعنی همین؛ چون اسم، آیه است.

تا کسی به اینجا نرسیده که در عالم، اسماء خدا را ببیند، به معرفت خدا نمی‌رسد؛ بلکه فقط زمین و آسمان را می‌بیند. به اینجا که رسید، اسماء را می‌بیند که آینه هستند. البته باز هم مقام غیب را مشاهده نکرده، ولی آیه‌های خدا را دیده است. تا قبل از این، مشاهده آیه‌ای نیست، حجاب است. ولی به اینجا که رسید، آیات خدا را می‌بیند: ﴿سَرِّیْهِمْ آیَاتِنَا﴾.^۱ هم در درون خودش و هم در بیرون خودش، هرچه نگاه می‌کند، آیه می‌بیند؛ ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾. به اینجا که رسید، می‌فهمد هرچه هست او است. اگر آیه دید و به مرحله مشاهده آیات رسید که مرحله نور ایمان و یقین است، می‌فهمد که ﴿أَنَّهُ الْحَقُّ﴾. این معرفتی است که برای ما حاصل می‌شود.

انسان وقتی نگاهش به عالم، نگاه آیه‌ای می‌شود و به مرتبه ایمان و یقین می‌رسد، یعنی دیگر آیه می‌بیند و نه زمین و آسمان، او جور دیگری به عالم نگاه می‌کند و در آینه، خدای متعال را می‌بیند. این آدم دیگر استدلالی نیست که بخواهد استدلال کند و خدا را بشناسد. شاید معنای «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»^۲ همین باشد؛ خدا را با خدا بشناسید، البته باز هم نه اینکه به مقام غیب ذات خدا راه پیدا کنید.

۱. ﴿سَرِّیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْأَفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ شَهِید﴾: سوره فصلت، آیه ۵۳.

۲. عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۱.

یعنی یک موقع انسان در حجاب است: «بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود / او نمی‌دیدش و از دور خدا یا می‌کرد». می‌گوید: این خدا کجا است؟! او به مقام معرفت نمی‌رسد؛ چون می‌خواهد زمین و آسمان را ببیند و با آنها خدا را بشناسد. مگر زمین، خدا را به آدم می‌شناساند؟! خدای متعال را فقط با اسماء و صفات خودش می‌شود بشناسی.

اما اگر به جایی رسید که این حجاب برداشته شد و به نور ایمان رسید، دیگر افعال الهی و حول و قوه خدا و اسماء و صفات را در عالم می‌بیند؛ نه اینکه امری غیر خدا ببیند و بخواهد با او بر خدا استدلال کند. او اسماء و صفات را می‌بیند که آیه هستند و آیه، آینه است. شاید معنای «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» همین است.

آیه، نه خدا است، نه غیر خدا است؛ آیه او است. با چیزی که او را غیر خدا می‌بینید، نمی‌شود به خدا برسید. او غیر است؛ چه راهی برای شما باز می‌کند؟! تا در این مرحله هستید، معرفتی حاصل نمی‌شود. معرفت از آنجایی حاصل می‌شود که انسان غیر را نمی‌بیند، گرچه خدا را هم نمی‌تواند ببیند. بلکه آیات خدا را می‌بیند. معنای آیه همین است که دارد به آینه نگاه می‌کند و در آینه، جمال و جلال او را می‌بیند. شاید معنای «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» باشد. البته بالاتر از این را هم گفته‌اند.

۲. معنای اول «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»: امام، منتها و غایت معرفت خداوند

خب آدم وقتی می‌خواهد خدای متعال را در آیاتش ببیند، به هر میزانی که این آیه گنجایش دارد، خدا را می‌بیند. تا محجوب است که عرض کردم اصلاً خدا نمی‌بیند، موانع را می‌بیند. وقتی حجاب برداشته شد، نور ایمان آمد، نور یقین آمد، آیات خدا را می‌بیند. دیدن آیه یعنی دیدن خدا، یعنی مشاهده جلال و جمال خدای متعال. این آیات را که مشاهده می‌کند، تدریجاً نور یقین که افزایش پیدا می‌کند، نور ایمان که افزایش پیدا می‌کند، آیه‌هایی را به او نشان می‌دهند که آن آیه‌ها کامل‌تر هستند، جامع‌تر هستند، اسماء و صفات الهی در آنها بیشتر منعکس هست و حضور دارد. فرد را می‌برند و عالم ملکوت را نشان می‌دهند. عالم ملکوت هم باز ملائکه نمی‌بیند، آیه می‌بیند. می‌بیند ملائکه دارند کار می‌کنند؛ ولی وقتی ملائکه را می‌بیند، باز ملائکه نمی‌بیند. اگر کسی ملائکه هم ببیند، باز

برایش حجاب هستند. آیات خدا را می بیند، اسماء و صفات الهی را می بیند. تا جایی که برسد به آنجایی که آن اسم اعظم الهی را ببیند؛ هرچه که هست، من نمی خواهم او را باز بکنم. می رسد به اسماء الهی، می رسد به آن اسم اعظم که همه اسماء الهی در او مندرج هستند. آن جامع ترین اسم، کامل ترین اسم که او هم مخلوق است ها! خالق باز نیست. فرمود: در عالم، غیر خالق و مخلوق، هیچی دیگر نیست؛ یا خالق است یا مخلوق! او هم مخلوق است.

ولی دیگر این بار به مرتبه ای از نورانیت یقین و نورانیت اطمینان و معرفت می رسد که آن اعظم آیات را می بیند و این اعظم آیات هم باز حجاب عرض کردم نیست، آیه است. آن اعظم آیات را وقتی می بیند؛ کسی به اینجا رسید، می بیند همه عالم با آن اسم، با آن آیه پر شده. باطن عالم را می بیند، ظاهر عالم را می بیند، خودش را، درونش را می بیند، بیرون را می بیند، می بیند آن اسم الهی است که همه عالم را پر کرده. همه اسماء دیگر هم با آن اسم پر شدند. همه زمین و آسمان و سماوات و ملکوت و بالاتر از ملکوت، با آن اسم الهی پوشانده شده است. هر کجا نگاه می کند، به تعبیری حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می بیند، می بیند او دارد کار می کند؛ عرش می رود، فرش می رود، بالا می رود. آن وقت اگر به اینجا رسید، در این اسم اعظم الهی، خدا را مشاهده می کند. این، مقام معرفت الله است.

شاید یک معنای «مَحَالَّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» همین است. یعنی هر مخلوقی به معرفت خدا می رسد، از طریق معرفت به شما است «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ»^۲. این یک معنایی است که برای «مَحَالَّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» گفتند. یعنی ائمه هدايت معصومین (علیهم السلام) هستند که معرفت خدای متعال از طریق آنها واقع می شود. هیچ کسی به معرفت نمی رسد الا از طریق آنها.

۱. عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ، وَ خَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ مَا خَلَا اللَّهَ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.؛ الكافي، ج ۱، ص ۸۲، ح ۴.

۳. معنای دوم «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»: امام، مبدأ معرفت خداوند

کما اینکه معنای دیگرش هم این است که آن کسانی هم که به مقام معرفت به حقیقت نورانیت معصوم علیه السلام و کنه نورانیت معصوم علیه السلام پیدا نمی‌کنند و خدای متعال را با سایر انوار معرفت در درجات پایین‌تر می‌شناسند، این انوار معرفتی هم که به قلب مؤمن عنایت می‌شود، از آنها است. یک معنای دیگر معرفت هم این است.

حالا عنایت کنید که بالاخره ما وقتی می‌خواهیم به معرفت برسیم، خدای متعال را در آیاتش ببینیم، در زمین و آسمان و چرخش ماه و خورشید و ریزش باران و رویش گیاه ببینیم، می‌خواهیم خدای متعال را در ملکوت مشاهده بکنیم، می‌خواهیم خدای متعال را در بالاتر از ملکوت و در انوار معصومین علیهم السلام مشاهده بکنیم؛ همه اینها، این معرفت‌ها، یک نورانیتی است، یک یقینی است، یک ایمانی است که به ما عطا می‌شود دیگر.

یک مسئله این است که آدم وقتی به معرفت می‌رسد، خدای متعال را در آیاتش می‌بیند. عالم برای او آینه می‌شوند، کم‌کم آینه‌های جامع‌تر و کامل‌تر برای او مشهود می‌شوند. خدا را در آیات می‌بیند.

مسئله دیگر این است که آن دیدن، آن معرفت، نور یقینی است، نور ایمانی است، نور معرفتی است که به قلب مؤمن داده می‌شود که حالا با این معرفت، خدا را در آیاتش می‌بیند، مشاهده می‌کند خدای متعال را. این معرفتی که داده می‌شود، اصل معرفت، همانی است که به قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله عنایت شده. که حالا آنها چه معرفتی دارند، عرض کردم از افق درک ما بیرون است. برای ما معرفتی بالاتر از این ممکن نیست. برای نه ما؛ ما که می‌گوییم، یعنی شیعیان کامل، یعنی انبیاء علیهم السلام، معرفتی بالاتر از این ممکن نیست که خدا را ببینند با نور ایمان و یقین در آیاتش، منتهی در اعظم و اکبر آیاتش.

برای معصومین علیهم السلام آن معرفت چیست، از طور فهم ما بیرون است. ولی هر کسی به معرفت می‌رسد و خدا را می‌بیند، آیات خدا را می‌بیند، این آدم به نور معرفت و یقین رسیده. آن نور معرفت که با آن نور معرفت، خدا شناخته می‌شود؛ آن نور معرفت، حقیقتش، تماشش، کمالش به این وجودهای مقدس عنایت شده است. دیگران چی؟ دیگران هر نوری از معرفت خدا که

در قلب‌شان می‌تابد، هر نوری از محبت خدا، یقین بالله که در قلب‌شان واقع می‌شود، این نور، نازله همان معرفتی است که خدای متعال به معصومین علیهم‌السلام داده است.

آن معرفت است که باید در قلبی بتابد، تنزل پیدا کند تا انسان به نور ایمان برسد. حالا اگر به نور ایمان و یقین رسید و درجات یقین را طی کرد و به عین یقین و حق یقین رسید، آن وقت - می‌تواند... - حقیقتا دیگر خودی نمی‌بیند، همه وجودش پر می‌شود از نور ایمان و یقین؛ با همه وجود، خدا را مشاهده می‌کند در آیاتش.

عبور از حجاب‌های ظلمانی با تابش نور یقین

عنایت داشته باشید، علت اینکه انسان ماه و خورشید و زمین و خودش را می‌بیند و خیال می‌کند خودش دارد کار می‌کند و زمین و آسمان دارند کار می‌کنند، این است که هنوز نور یقین و ایمان در درونش نیامده و هنوز مشرک است. تا وقتی که انسان هنوز در درون خودش است و از خودش عبور نکرده، وقتی از مسیر خودش به عالم نگاه می‌کند؛ هنوز خودش هست و با خودش عالم را می‌بیند، در درونش شرک هست. این انسان تا وقتی که با خودش عالم را می‌بیند، حتماً بت‌پرست است. من وقتی اول خودم را می‌بینم، بعد با خودم به عالم نگاه می‌کنم، حتماً در عالم، زمین و آسمان می‌بینم؛ خدا نمی‌بینم.

ما باید در عالم، یعنی در آفاق و انفس، در درون و بیرون، آیات خدا را ببینیم: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾^۱ و در آیات، خدا را مشاهده کنیم و اسماء الهی و جمال و جلال خدا را ببینیم. اما این وقتی ممکن می‌شود که ما به نور ایمان و نور یقین برسیم. یعنی وقتی ممکن می‌شود که ما از ظلمت نفس بیرون بیاییم.

تا چراغی در درون انسان روشن نشده باشد، نمی‌تواند ببیند. تا وقتی اسیر خودش است و خودی در درونش هست و می‌خواهد با خودش عالم را ببیند، هنوز از ظلمت نفس بیرون نیامده است. وقتی اول خودت را می‌بینی، دیگر جایی برای دیدن آیات خدا نگذاشته‌ای. وقتی خودت حجاب خودت شدی، همه عالم هم حجاب می‌شود. آن وقت، وقتی انسان به زمین و

۱. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾: سوره فصلت، آیه ۵۳.

آسمان نگاه می‌کند، زمین و آسمان را می‌بیند. می‌گوید خدا کجا است؟! اینکه ماه است، این زمین است، این هم که من هستم. خیال می‌کنی جایی که تو هستی، خدا نیست؟! این می‌شود؟! اگر خدا نیست، تو کجا هستی و از کجا آمده‌ای؟!

وقتی انسان به جایی می‌رسد که در عالم حجاب نمی‌بیند، نور ایمان می‌آید و تدریجاً حجاب شرک و نفسانیت و خودپرستی و بت‌پرستی برداشته می‌شود. یعنی اول به جایی می‌رسد که خودش با نور ایمان و یقین محو و ذوب می‌شود؛ این نور می‌آید و خودش را ذوب می‌کند. کسی که به این مقام می‌رسد که خودش ذوب می‌شود و هیچ چیزی از خودش باقی نمی‌ماند، آن وقت فقط خدا را در عالم می‌بیند؛ فقط اسماء و صفات الهی را می‌بیند.

پس معرفت یعنی ایمان، یعنی یقین. وقتی نور یقین می‌آید، دو اتفاق می‌افتد. اتفاق اول این است که خود آدم دیگر برچیده می‌شود. چون تا انسان خودش هست، یقین و ایمان نیست. به میزانی انسان مشرک است که هنوز خودش هست. اینکه بزرگان می‌گویند «بت اصلی، بت نفس است» یعنی همین. انسان به میزانی که خودیت و اِنِّیت و نفسانیت دارد، به همان میزان کبریای الهی را درک نکرده و برای خودش هنوز مملکتی قائل است. وقتی این انسان با خودش وارد عالم می‌شود، هر چه می‌بیند، در و دیوار است.

به میزانی که نور یقین و ایمان می‌آید و می‌فهمد او هست و خودش نیست، به همان میزان، وقتی به عالم یا به درون خودش نگاه می‌کند، هر چه می‌بیند، خدا می‌بیند. اول باید با این انوار که می‌آید، خود برداشته شود. وقتی این خود برداشته شد، دیگر انسان با خودش به عالم نگاه نمی‌کند؛ بلکه با ایمان و یقین، یعنی با انوار الهی به عالم نگاه می‌کند. این بار هر چه نگاه می‌کند، آیه می‌بیند و دیگر نیاز به استدلال ندارد. شاید یک معنای «اعْرِضُوا لِلَّهِ بِاللَّهِ» هم همین باشد. یعنی تا می‌خواهی با خودت راه بروی، اول خودت را می‌بینی؛ حالا وقتی می‌خواهی دنبال خدا بگردی، هیچ چیزی جز بت نمی‌بینی.

انسان وقتی خدا را می‌بیند که خودش را نبیند و با آینه خودش به خدای متعال نگاه نکند. معنای این هم که بزرگان گفته‌اند: «انسان به حق الیقین می‌رسد» یعنی همین؛ یعنی خود برچیده شود.

البته به نظر من، ما به مرتبه حق یقین هم که می‌رسیم، روشن است که مقام غیب را مشاهده نمی‌کنیم؛ بلکه خدا را در آیاتش می‌بینیم. منتهی دیدن خدا در آیاتش نیاز به نور قلب دارد: «وَ أَنْرُ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ»^۱. باید قلب به نور پرتو نگاه به سوی خدای متعال، نورانی شود. وقتی قلب نورانی می‌شود که به خودش نگاه نکند. تا خودش را دارد می‌بیند، نورانی نیست. وقتی به او روی می‌آورد، از خود عبور می‌کند و قلب به او نظر می‌کند. آن وقت نور نگاه به او قلب را نورانی می‌کند. حالا وقتی نورانی شد، آیات می‌بیند. هرچه نورانی‌تر شد، آیات را خرق می‌کند و خدا را در آیات بالاتر می‌بیند؛ تا آنجایی که به معدن عظمت می‌رسد. معدن عظمت هم به نظر من امیرالمؤمنین (علیه السلام) و وجود مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله) است: «حَفْظَةَ سِرِّ اللَّهِ»، «خُزَانَ الْعِلْمِ»، «مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ»، «مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ»^۲.

خرق حجاب‌های نورانی با تابش نور یقین

وقتی نور ایمان و یقین و نور نگاه به سوی خدای متعال و عبور از خود در وجود انسان تابید و نورانی شد، خرق حجاب می‌کند و حتی حجاب‌های نورانی را هم بر می‌دارد. وقتی خود در و دیوار را می‌بینی، حجاب هستند؛ اما وقتی آیه می‌بینی، حجاب نیستند. ولی خود این چیزی که آیه است، حجاب ظلمانی نیست، حجاب نورانی است. تا وقتی که انسان از بت نفس عبور نکرده، زمین و زمان می‌بیند؛ یعنی حجاب می‌بیند. چون خودش حجاب خودش است، عالم هم حجاب می‌شود. اما وقتی از بت نفس خودش عبور می‌کند، به نور یقین و ایمان و نظر به خدای متعال نورانی می‌شود؛ آن وقت این قلب نورانی، آیات را می‌بیند. این آیات، اگر حجاب هم باشند، حجاب نور هستند؛ حجاب نور یعنی آیه.

۱. فرازی از مناجات شعبانیه. «...إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرُ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنَ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ...»؛ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۸۵، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۲. زیارت جامعه کبیره

تا آیه نمی‌بیند، ظلمت است. حجاب ظلمانی یعنی آن چیزی که نمی‌گذارد خدا را ببینی؛ حجاب نورانی یعنی آیه است و خدا را می‌بینی، ولی نمی‌گذارد خدا را در مرتبه بالاتر ببینی. باید او را خرق کنی و به آیات جامع‌تر بررسی تا خدا را در آیات جامع‌تر ببینی. تا به جایی می‌رسد که آن قدر قلب، خاشع و خاضع می‌شود که با نگاه تواضع و خشوع و تذلل و عبودیت به سوی خدا نگاه می‌کند. نظر به سوی خدای متعال هم یعنی سجده و عبودیت. تا وقتی انسان سجده نکند، نمی‌تواند به سوی خدای متعال نگاه کند. تا استکبار و خودیت هست، نظر به حق نیست. نظر به حق یعنی عبور از خود. باید عبور از خود و سجده اتفاق بیفتد تا با درجات سجده، انوار نگاه به سوی خدای متعال، یعنی انوار ایمان و انوار یقین بیاید. وقتی انوار یقین آمد، از این به بعد دیگر آیه می‌بیند و حجاب ظلمانی کنار می‌رود؛ ولی هنوز حجاب نورانی هست، چون خدا را در آیه و در زمین و آسمان می‌بیند و نمی‌تواند عالم ملکوت را ببیند و خدا را در آن آیه ببیند.

اما وقتی انوار بالاتر آمد: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱ مرتبه یقین حاصل می‌شود و خدای متعال را در انوار عالم ملکوت می‌بیند که ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ همه عالم، غرق در ملکوت است. به تعبیر بعضی از روایات، همه آنچه در این دنیا می‌بینید در مقابل آسمان بالاتر، مثل یک حلقه در بیابان است.^۳ اینک خدا را در آن مرتبه بالاتر می‌بیند.

۱. ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾: سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾: سوره یس، آیه ۸۳.

۳. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: جَاءَتْ زَيْنَبُ الْعَطَّارَةُ الْحَوْلَاءُ إِلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ بَنَاتِهِ وَ كَانَتْ تَبِيعُ مِنْهُنَّ الْعَطَرَ فَجَاءَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ هِيَ عِنْدَهُنَّ فَقَالَ إِذَا أَتَيْتُنَا طَابَتْ بَيُوتُنَا فَقَالَتْ بَيُوتُكَ بِرِيحِكَ أَطْيَبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا بَعْتَ فَأَحْسِنِي وَ لَا تَغْشَى فَإِنَّهُ أَتَقَى وَ أَبْقَى لِلْمَالِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَتَيْتُ بِشَيْءٍ مِنْ بَيْعِي وَ إِنَّمَا أَتَيْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ عَظْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ جَلَّ جَلَالُ اللَّهِ سَأَحْدِثُكَ عَنْ بَعْضِ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ بِمَنْ عَلَيْهَا عِنْدَ اللَّهِ تَحْتَهَا كَحَلْفَةِ مُلْقَاهُ

تا می‌رسد به جایی که آن قدر قلب نورانی می‌شود که همه حجاب‌های نورانی را هم می‌درد و به باطن راه پیدا می‌کند و آن اسم اعظم الهی را که در همه عالم جاری است، می‌بیند. هر کجا نگاه می‌کند، می‌بیند آن اسم جاری است که اسم «الله» است و دیگر بالاتر از او ممکن نیست.

نزول نور یقین ایمان از آستان امام

برای خود امیرالمؤمنین علیه السلام که همان اسم الهی است، برای ما قابل درک نیست که معرفت او به خداوند متعال چه معرفتی است. اما معرفت برای ما، تابش انوار یقین و ایمان است که با سجده حاصل می‌شود و تا جایی می‌رسد که حجاب مُلک و ملکوت را می‌درد و اول، ظلمت برداشته می‌شود و حجاب نور می‌شود؛ بعد هم حجاب نور را خرق می‌کند و به آنجایی می‌رسد که معدن عظمت است؛ به اسم جامع که اسم «الله» است. یعنی خدا را در اعظم آیاتش می‌بیند و آن حقیقت نورانیت امیرالمؤمنین علیه السلام که عالم را پر کرده، مشهود می‌شود. این همان روایتی است که حضرت فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱. شاید معنای «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» همین باشد.

←

فِي فَلَاءِ قِيٍّ وَ هَاتَانِ بَمَنْ فِيهِمَا وَ مَنْ عَلَيْهِمَا عِنْدَ الْتِي تَحْتَهَا كَحَلَقَةٍ مُلْقَاهُ فِي فَلَاءِ قِيٍّ وَ الثَّالِثَةُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّابِعَةِ...؛ الكافي، ج ۸، ص ۱۵۳، ح ۱۴۳.

۱. رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَاتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَا جُنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسَأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «...إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهُ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌ وَ مُرْتَابٌ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عليه السلام مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ...؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

پس معرفت ما با آن نورانیت حاصل می‌شود و آن نورانیت هم با سجده حاصل می‌شود. حاصل نورانیت، رفع حجاب ظلمت و سیر در درجات حُجُب نور است. تا انسان به آنجایی برسد که در اعظم آیات و اعظم انوار الهی، خدا را مشاهده کند که وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

لذا به هر دو معنا حضرت «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» است. هم وقتی آخر کار می‌رسیم و خدا را در اعظم آیاتش می‌بینیم، خدا را در این اسم اعظم مشاهده می‌کنیم؛ هم آن انواری که به قلب ما می‌تابد و قلب ما را نورانی می‌کند تا از حجاب ظلمت عبور کنیم و حجب نورانی را هم خرق کنیم و به مقام نورانیت آنها برسیم، نوری است که از طرف آنها می‌آید و نور معرفت است. آنها محل آن معرفت هستند و آن معرفت به آنها عنایت شده است. هم انوار یقین و معرفت در وجود آنها است، هم اعظم آیاتی که ما خدا را مشاهده می‌کنیم در او آنها هستند.

حالا خود آن اعظم آیات، خدا را در چه چیزی مشاهده می‌کنند؟ ما نمی‌فهمیم! خود آنها هم فرموده‌اند خدا علم مستأثری دارد، یعنی علمی که به احدی نداده و ما هم آن را نداریم. حضرت فرمودند: علم، ۷۳ حرف است که ۷۲ حرفش نزد ما است و یکی‌اش نزد خدا است و به احدی نداده است؛^۱ همان مقام غیب. اما آنها چه درکی از آن مقام می‌کنند؟ ما نمی‌دانیم. ما درک‌مان همین است که سجده کنیم تا نور معرفت و نور یقین بیاید؛ به او نظر کنیم تا نور یقین بیاید.

مکرر گفته‌ام که این سجده برای ما، همان سجده ملائکه در مقابل خلیفه الله است؛ یعنی تواضع در مقابل وجود مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله) به میزانی که خضوع می‌کنیم، انوار یقین از وجود مقدس آنها جاری می‌شود. اگر آنها «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» هستند، پس به میزانی که ما خضوع

۱. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمُ بِهِ فَخَسَفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاقَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرَفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْظَمِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱.

می‌کنیم و می‌پذیریم، انوار معرفت آنها می‌آید. وقتی انوار معرفت آمد، حجب برداشته می‌شود تا می‌رسیم به درجه مثلاً جناب سلمان (رض) و نورانیت حقیقی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را درک می‌کنیم و خدا را در این اعظم آیات می‌بینیم.

اما خود این اعظم آیات، خدا را چگونه می‌بینند؟ ما چه می‌فهمیم! این همان جایی است که احدی نمی‌فهمد آنها چه سرّی با خدا دارند. این همان سرّی است که ائمه (علیهم السلام)، حافظ آن سرّ هستند. کسی نمی‌فهمد که اصلاً این چیست. در مورد ماها فرموده‌اند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ اما در مورد خود حضرت امیر (علیه السلام) چگونه؟ خودش هم معرفت به خود است یا چیز دیگری است؟ حتماً مرتبه دیگری است؛ اما چیست؟ ما نمی‌دانیم!

تسلیم در برابر امام، شرط نزول نور یقین

پس هر کسی به معرفت خدا می‌رسد، هم انوار یقین و معرفت از ناحیه آنها آمده و هم راه رسیدن به این انوار معرفت، تواضع در مقابل خدای متعال و خضوع در مقابل مقام ولایت آنها است. نور ایمان وقتی می‌آید که «يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱ تسلیم محض باشند و قلب‌شان با حضرت آرام باشد. چون ایمان یعنی تسلیم توأم با آرامش؛ با حضرت آرامش قلب پیدا کنند. وقتی تسلیم محض آنها شدند، انوار ایمان می‌آید. انوار ایمان که آمد، می‌توانند خدا را در آیاتش ببینند. چون آنها «أَبْوَابَ الْإِيمَانِ»^۲ هستند. باب ایمان از طریق آنها به روی انسان گشوده می‌شود. باید با آنها سیر کنی تا ایمان به دست بیاید. بنابراین خدای متعال انوار یقین را به آنها داده و از آنجا به عالم نازل می‌شود.

با این نور یقین به به مشاهده خدای متعال در اسم اعظمش و در اسم جامع «الله» در وجود مقدس رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌رسیم. اگر کسی به اینجا رسید، خدا را با خدا می‌شناسد. دیگر لازم نیست با خودش خدا را بشناسد؛ چون اصلاً خودی نمی‌بیند. چون سجده کرده و خودی ندیده و از خودیت فارغ شده، خدا را دارد می‌شناسد. به تعبیری - که تعبیر ناقصی است -

۱. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ

يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ سوره نساء، آیه ۶۵.

۲. زیارت جامعه کبیره

دیگر با پای خودش راه نمی‌رود؛ بلکه با پای خدا راه می‌رود. البته معلوم است که نمی‌خواهیم تشبیه و تجسیم کنیم. می‌خواهیم بگوییم از این به بعد این انسان با پای خودش راه نمی‌رود؛ چون تا می‌خواهد با پای خودش راه برود، خودش را می‌بیند که بت است. همه بت‌ها را هم می‌بیند؛ اول در بت نفس خودش، بعد در بتکده عالم دارد زندگی می‌کند. اما وقتی سجده کرد، دیگر با خدا حرکت می‌کند.

یعنی کار تو فقط سجده کردن است؛ معرفت از آن طرف باید بیاید. وقتی از خودش عبور می‌کند، انوار ایمان و یقین نازل می‌شود و با این انوار می‌بیند؛ یعنی با خدا، خدا را می‌شناسد.

جمع‌بندی

پس هم مبدأ انوار معرفت، آنها هستند، هم منتهی الیه معرفت برای ما آنها هستند و «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» هستند. همه انوار معرفت در وجود آنها جاری شده است. اما خودشان چگونه خدا را می‌شناسند، ما نمی‌دانیم؛ سرّ است.

معرفت الله هم بیشتر از این ممکن نیست. این ممکن نیست که کسی دنبال این باشد که به غیب ذات خدا راه پیدا کند و خدا را در اعظم آیاتش نبیند. این ممکن نیست؛ چون هم انوار یقین از طرف آنها می‌آید و هم آخرین درجه معرفت این است که خدا را در اسم اعظمش ببینیم: «مَا لِلَّهِ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»^۱.

اما در مورد خود آنها چه خبر است، ما نمی‌دانیم؛ چون کسی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی‌شود که بفهمد چه خبر است. اینکه اهل بیت (علیهم السلام) دائم می‌گویند ما حامل سرّ هستیم و این امور سرّ است، ما چه می‌دانیم چیست. اسرار توحید نزد آنها است و گشوده نشده است. به میزانی که

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» قَالَ ذَلِكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتَهُمْ وَإِنْ شِئْتَ لَمْ أَخْبَرْهُمْ ثُمَّ قَالَ لَكُنِّي أَخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا قُلْتُ «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» قَالَ فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَ لَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۳.

کسی به حریم‌شان راه پیدا کند، اسرار گشوده می‌شود. در رجال کشی است که امام صادق علیه السلام به جابر بن یزید جعفی فرمودند که این نود هزار حدیث را برای کسی نگو.^۱ خیلی عجیب است! نود هزار حدیث فرمودند که سرّ است باید این سرّ را نگه داشت.

این حدیث در کتاب شریف کافی^۲ آمده و در بصائر الدرجات^۳ هم هست که شخصی به حضرت عرض کرد: جد شما از اسرار به اصحاب‌شان می‌گفتند. حضرت فرمودند: بله، چون آنها اُوکیه داشتند و اهل سرّ بودند؛ اما شما اهل وکاء نیستید. البته آن اسرار ممکن است گشوده شود. این معنای «مَحَالَّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ» است.

دورنمایی از مفهوم «مساکن برکة الله»

اما «مَسَاكِنِ بَرَکَةِ اللَّهِ»^۴ یعنی چه. «مسکن» یعنی جایی که چیزی قرار می‌گیرد و سکونت پیدا می‌کند. «برکت» هم فقط به معنای نعمت و خیر نیست، بلکه به معنای نماء و رشد است. دیده‌اید گاهی اوقات انسان نعمتی دارد، اما رشد نمی‌کند. ولی گاهی این دانه گندم

۱. عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدِ الْجُعْفِیِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَ لَا أَحَدٌ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا، قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَ قَرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أَحَدٌ بِهِ أَحَدٌ، قَرِيبًا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ! قَالَ يَا جَابِرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَخْرُجْ إِلَى الْجَبَّانِ فَاحْفَرْ حَفِيرَةً وَ دَلِّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا؛ رجال الکشی، ص ۱۹۴، ش ۳۴۳. همچنین ن.ک: الکافی، ج ۸، ص ۱۵۷، ح ۱۴۹.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ علیه السلام مَا أَصَابَهُمْ مَعَ عِلْمِهِمْ بِمَنَائِهِمْ وَ بَلَائِهِمْ قَالَ فَأَجَابَنِي شِبْهُ الْمَغْضَبِ مِمَّنْ ذَلِكَ إِلَّا مِنْهُمْ فَقُلْتُ مَا يَمْنَعُكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ بَابٌ أَغْلَقَ إِلَّا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ عَلَيْهِمَا فَتَحَ مِنْهُ شَيْئًا يَسِيرًا ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ أَوْلَيْكَ كَانَتْ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةٌ؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۲.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۱.

۴. زیارت جامعه کبیره

می‌شود یک خوشه؛ این خوشه کم کم می‌شود یک کشتزار؛ کم کم می‌شود کشتزارها. برکت یعنی همین رشد کردن و نماء.

پیدا است که این رشد و نماء مال ما نیست: ﴿أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۱ خدای متعال همین قدر به ما امکان داده است که ما زمین را شخم می‌زنیم و گندم را می‌اندازیم و در زمین پنهانش می‌کنیم. اما زرع و رویانیدن و یک دانه را هفتصد دانه کردن و هفتصد دانه را باز دوباره بیشتر کردن تا برسد به یک کشتزار بزرگ؛ این، کار ما نیست.

حتی زرع وجود خودمان هم همین طور است. ما خودمان یک حبه هستیم. این حبه باید کشت شود و وقتی کشت شد، زرع شود. وقتی زرع شد، شکوفا می‌شود. انسان در قیامت نگاه می‌کند و می‌بیند خدای متعال، او را چه چیزی کرده است.

آنهایی که برای خدا مال‌شان را می‌دهند، خدای متعال خودشان را مثل دانه گندم باز می‌کند: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ﴾^۲ این آیه می‌فرماید خودشان مثل دانه گندم هستند و خدا این دانه را باز و شکوفا می‌کند. یعنی به آنچه خدای متعال به انسان داده؛ مالش، علمش، قدرتش، حیائش، و... برکت و نماء می‌دهد و او رشد می‌کند و مبارک می‌شود. برای دیگران هم مبارک است؛ یعنی هر کجا هست، برای دیگران هم رشد می‌آورد و از او به دیگران هم می‌رسد و دیگران هم از این وجود مبارک، رشید می‌شوند.

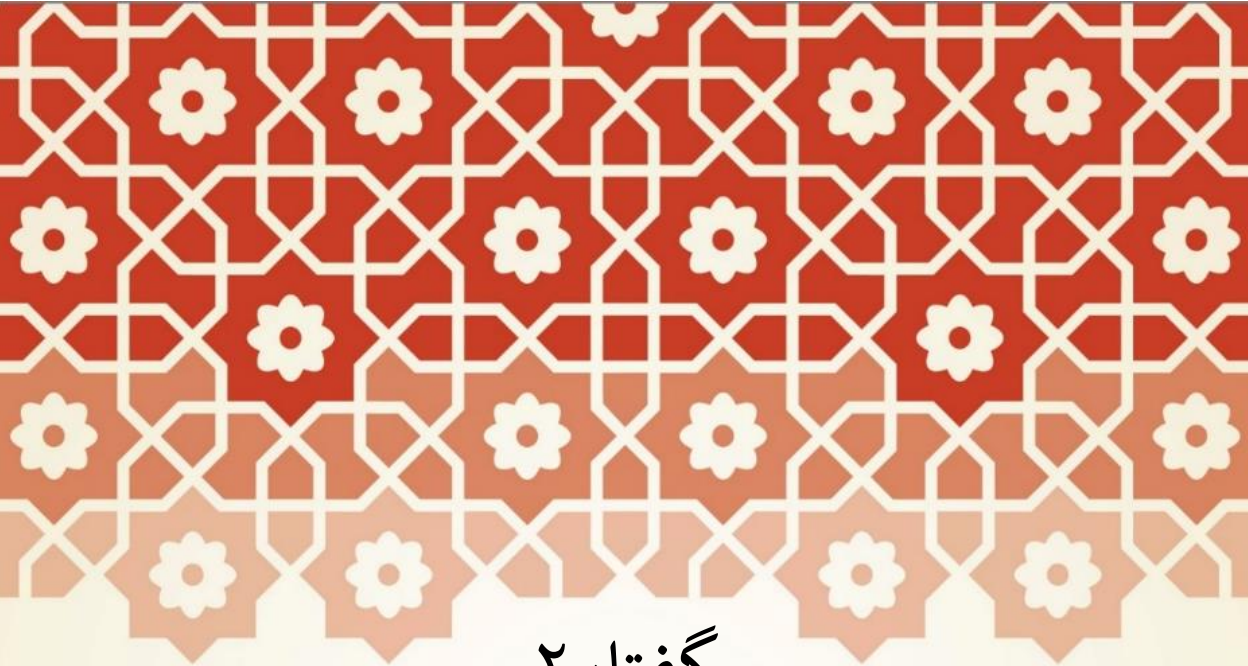
این برکت که از طرف خدای متعال می‌آید و با این برکت انسان به رشد و نماء می‌رسد، اصل و محل سکونتش و آنجایی که آرام گرفته کجاست؟ اصل این چیزی که در همه ایجاد حرکت می‌کند و همه را رشد می‌دهد و به خدای متعال می‌رساند، حرکت و جوشش است؛ این برکت الهی که با او گندم خوشه می‌شود و انسان گلستان می‌شود.

آنجایی که این برکت بار انداخته و ساکن شده و وقوف کرده، وجود حضرات معصومین (علیهم‌السلام) است. این برکت الهی که همه عالم را بی‌قرار کرده و حرکت می‌دهد، در وجود

۱. ﴿أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾؛ سوره واقعه، آیه ۶۴.

۲. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۱.

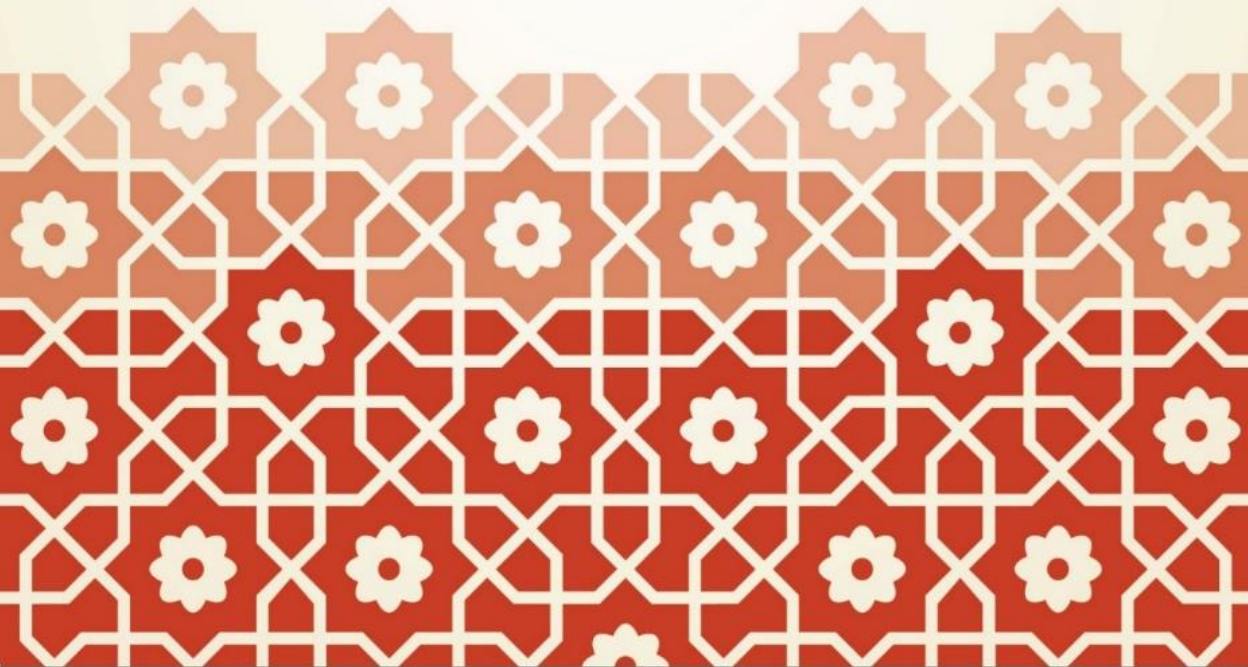
آنهاست و وجودهای مقدس معصومین علیهم السلام «مَسَاكِينِ بَرَكَهَةِ اللَّهِ» هستند. یعنی نه فقط مجرای اصل نعمت‌ها هستند، بلکه هر خیر و برکت و رشد و نموی که در نعمت حاصل می‌شود و نعمت‌ها به نتیجه می‌رسند، از این وجودهای مقدس سرچشمه می‌گیرد. لذا هم اصل خیر به آنها برمی‌گردد، هم رشد و نماء و به ثمر رسیدن همه این خیرات و کمالات، به آن وجودهای مقدس بازگشت می‌کند.



گفتار ۲

نزولِ برکت‌هایِ آسمان و زمین از آستانِ ولایت

«وَمَا سَاكِنِ بَرَكَۃِ اللّٰهِ»



«السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكََةِ اللَّهِ»

در این فراز از زیارت جامعه، مقاماتی برای اهل بیت علیهم السلام بیان شده که خیلی ویژه است. یکی اینکه ائمه علیهم السلام مساکن برکت خدا هستند؛ یعنی برکت الهی در آنها قرار پیدا کرده و آنها محل قرار و سکون برکت الهی هستند.

راجع به این برکت، نکته‌ای را عرض می‌کنم. ما در قرآن، زمین‌هایی داریم که خدا می‌فرماید اینها مبارک‌اند؛^۲ همین طور انسان‌هایی داریم که مبارک‌اند، مثل حضرت عیسی علیه السلام: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾.^۳ هم چنین ليله مبارکه داریم.^۴ بنابراین بعضی از امور دارای برکت‌اند و مبارک‌اند؛ ولی بعضی دیگر مبارک نیستند و برکات خاصی در آنها قرار داده نشده است.

اما برکت چیست؟ اشاره کردیم که برکت در لغت یعنی خیر کثیر و فراوانی که ثابت و مستقر است.^۵ گاهی خدای متعال در امری خیر قرار می‌دهد و این خیر، هم فراوان است و هم ثابت است. امکان دارد و می‌شود همه امکاناتی که انسان دارد، امکانات مبارک باشند. این شدنی است. یعنی عمر، علم، ثروت و نعمت‌های دیگری که به انسان می‌رسد و خدا عطا

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۹۵/۷/۱۷ مصادف با ششم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. مانند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾؛ سوره اسراء، آیه ۱.

۳. ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾؛ سوره مریم، آیه ۳۲.

۴. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾؛ سوره دخان، آیه ۳.

۵. ر.ک: مجمع البحرين، ج ۵، ص ۲۵۷.

می‌کند، مبارک و دارای برکت باشند. همین طور می‌شود این امکانات و نعمت‌ها برکت نداشته باشند.

۱. تبیین مفهوم «برکت» و رابطه آن با ولایت (بر اساس آیات ۹۴-۹۶ سوره اعراف)

در سوره مبارکه «اعراف» خدای متعال بعد از اینکه احوال اقوام گذشته را توضیح می‌دهد، سنتی را بیان می‌کند. خدای متعال توضیح می‌دهد که وقتی انبیاء علیهم‌السلام آمدند، اقوام گذشته چگونه نتوانستند استفاده کنند و از انبیاء علیهم‌السلام بهره ببرند؛ در نتیجه مبتلا به عذاب الهی شدند؛ مثلاً داستان حضرت شعیب و انبیاء علیهم‌السلام دیگر و اینکه وقتی انبیاء علیهم‌السلام آمدند، اینها چگونه طغیان کردند و بعد هم گرفتار عذاب‌هایی شدند که بر اقوام گذشته نازل شده است.

۱.۱- گرفتاری‌های پس از بعثت، مقدمه گشایش‌ها و رفاه حقیقی

بعد از این مقدمه می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ﴾^۱ ما در هیچ سرزمینی نبی‌ای را نفرستادیم؛ یعنی کسی که از طرف خدای متعال نبی شده و آخباری داشته باشد. چون بعضی از انبیاء علیهم‌السلام مرسل‌اند و بعضی مرسل نیستند. نبی کسی است که اخبار غیب الهی به او می‌رسد؛ حال گاهی اوقات این اخبار فقط برای خود او است و مأموریت ندارد دیگران را هم دستگیری کند؛ اما بعضی انبیاء علیهم‌السلام، مرسل هم بوده‌اند؛ یعنی مأموریت داشته‌اند دین را ابلاغ کنند، موانع را بر طرف کنند و مردم را هدایت کنند. می‌فرماید: ما در هیچ سرزمینی نبی‌ای را نمی‌فرستادیم - که وقتی او را می‌فرستند، دیگر «رسول» می‌شود- ﴿إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾ مگر اینکه اهلش را به سختی‌ها و محنت‌ها و تنگناها اخذ کردیم؛ بیمار می‌شدند، گرفتار می‌شدند، سختی‌های فراوانی به سرشان می‌آمد. یعنی همراه با آمدن انبیاء علیهم‌السلام، سختی‌ها و گرفتاری‌ها هم می‌آمده است. چرا؟ ﴿لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾. این یک سنت کلی است.

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾؛ سوره اعراف،

در بعض آیات دیگر قرآن هم بیان شده که ما انبیاء ﷺ را می‌فرستادیم برای که مردم از عالم دنیا فاصله بگیرند و متوجه عالم الهی و غیب این عالم شوند و از برکات آن عوالم برخوردار شوند. برای اینکه متوجه شوند و زمینه آماده شود، سختی می‌فرستادیم. سنت، همیشه همین طور بوده است. این طور نبوده که وقتی انبیاء ﷺ می‌آیند، رفاه مادی هم همراه آنها بیاید. چون ما انسان‌ها معمولاً وقتی رفاه مادی و امکانات پیدا می‌کنیم، این امکانات مانع توجه به خدای متعال و مانع حضور و ذکر می‌شود. خیلی اوقات این گونه است؛ مگر همان طور که قرآن در ادامه می‌فرماید، انسان متقی باشد. بعد از انتخاب تقوا، بلکه دیگر این امکانات مانع از توجه به خدای متعال نمی‌شود. پس خدای متعال در قدم اول می‌فرماید ما وقتی پیغمبر می‌فرستیم، سنت‌مان این است: کار را سخت و دشوار می‌کنیم و امتحانات سخت پیش می‌آوریم، ﴿اَلَعَلَّہُمْ یَضَّرَعُوْنَ﴾ شاید در آنها حالت تضرع به خدای متعال پیدا شود و این سختی‌ها بستری برایشان ایجاد کند که دعوت انبیاء ﷺ و دین الهی را بپذیرند.

البته در انتهای کار، برخورداری از نعمت‌ها و لذت‌هایی که خدای متعال قرار داده، مانع بندگی و مانع حرکت کردن در مسیر انبیاء ﷺ نیست. ولی معمولاً امکاناتی که در ظرف نزول انبیاء ﷺ بوده، بسترهایی بوده که ذیل تمدن‌های مادی - که این تعبیر هم دقیق نیست - و ذیل دشمنان ائمه ﷺ فراهم می‌شده است. برخورداری از آن فضاها، فضای غفلت و مانع ذکر و حضور است. انبیاء ﷺ می‌آمده‌اند تا همان فضا را از بین ببرند و بشکنند. لذا ما سختی ایجاد می‌کردیم و آن بساطی را که دستگاه باطل ایجاد کرده بود، جمع می‌کردیم.

کار دستگاه شیطانی: ایجاد اتکاء به اسباب و وابستگی به اولیاء طاغوت

توضیح آنکه کار دستگاه شیطان و اولیاء طاغوت این است که انسان را از خدای متعال منقطع و او را متکی به اسباب می‌کنند. یعنی انسان فقط اسباب را می‌بیند و لذا به محدودیت‌ها متکی می‌شود. می‌خواهد با همین محدودیت‌ها، با همین زمین و خورشید و باران و محاسباتی که می‌بینید، زندگی خودش را اداره کند. اولیاء طاغوت هم هم به تدریج انسان را مدیریت می‌کنند تا در او یک سلسله نیازهای مادی به طرف همین امور پیدا شود. انسان‌ها را به دنبال شهوات و شکم و دامن‌شان و به دنبال این گونه امور می‌فرستند و این نیازها را هم گسترش می‌دهند؛ یعنی مدیریت می‌کنند که انسان‌ها بیشتر محتاج شوند. این

احتیاج‌ها احتیاج به همین اسباب عادی و مادی است. یعنی وقتی کسی از خدا منقطع شد، دیگر همین اسباب را می‌بیند و می‌خواهد از دست این اسباب بگیرد و از دامن این اسباب بهره‌مند شود. این، کار آنها است.

طبیعتاً خدای متعال هم ممکن است آنها را امداد کند؛ امکانات و رفاه ظاهری‌ای برای آنها فراهم کند تا در دولت باطل تمتّعاتی داشته باشند. البته پیدا است اینها در حقیقت رفاه نیست. بزرگان این مطلب را تحلیل کرده‌اند که وقتی انسان از خدای متعال غافل می‌شود: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾^۱ عیشش، عیش ضنک می‌شود. انسانی که از خدای متعال غافل می‌شود، اگر همه امکانات را هم به او بدهیم، باز عیشش عیش تلخ و تنگی است. اما اگر انسان دنبال انبیاء ﷺ حرکت کند، انبیاء ﷺ در قدم اول، این پرده‌ها را کنار می‌زنند و حضور حضرت حق را به ما می‌فهمانند و دست حضرت حق را در عالم به ما نشان می‌دهند. در نتیجه همه عالم برای ما «آیات» می‌شود؛ ما در سایه رحمت خدای متعالی که قدرت، حکمت، عزت و علم او نامتناهی است، زندگی می‌کنیم و می‌دانیم خزائن او بی‌متنا است. ما فقیر به کسی می‌شویم که غنی مطلق است: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ کار او هیچ مقدمات و اسبابی نمی‌خواهد. اگر کسی به چنین جایی که سرچشمه بی‌نهایت است تکیه کرد، از سرچشمه بی‌نهایت برخوردار می‌شود.

مشکل ما در عالم، همین یک کلمه است. اگر کسی به سرچشمه بی‌نهایت متصل شد، خودش هم به تبع خدای متعال، غنی می‌شود و چشمش از همه عالم برداشته می‌شود و واقعاً در غنا به سر می‌برد؛ چون به سرچشمه وصل است. کافی است این حجاب‌ها از بین برود و این اسباب برداشته شوند و ما به حضرت حق وصل شویم؛ آن وقت کارمان به جایی می‌رسد که تا دهان باز می‌کنیم، اجابت می‌شود. امام صادق ﷺ فرمودند: اگر کسی از اسباب مأیوس بود

۱. ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾؛ سوره طه، آیه ۲۴.

۲. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ سوره یس، آیه ۸۲.

و به خدای متعال امیدوار بود - همین دو چیز - مستجاب الدعوه می‌شود.^۱ چون به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) خزائن، در نزد خدا است و این خزائن هم بی‌منتها هستند.^۲ کلیدش هم دعا است^۳ که دست شما است. انسانی به اینجا می‌رسد و خزائن بی‌منتهای الهی را می‌بیند و می‌تواند دست از آن خزائن بردارد که به خدای متعال تکیه دارد. این انسان از همه تعلقات آزاد می‌شود، به وسعت می‌رسد و از اسارتها و محدودیت‌ها نجات پیدا می‌کند.

در نقطه مقابل، کار دستگاه ابلیس این است که انسان را اسیر و وابسته و محتاج به اسباب می‌کند. انسانی که محتاج اسباب شد، اسیر اسباب و گرفتار اسباب است؛ از دست اسباب هم می‌گیرد. این اسارت، روی آن ارتباط باطنی انسان با حضرت حق هم حجاب و پرده می‌اندازد و آن را قطع می‌کند. انسان دیگر نمی‌تواند از آن خزائن بی‌منتها برخوردار شود؛ چشمش به همین اسباب^۴ محدود می‌شود و دستش نسبت به آن عوالم بالا و غیب بسته می‌شود. دیگر باید از همین عالم مُلک بردارد و این عالم را هم منتهی نمی‌بیند.

چشمه‌ای را در نظر بگیرید که دارد می‌جوشد. آبی که این چشمه الان دارد، خیلی محدود است؛ ولی این چشمه متصل به یک منبع است و برای همین تمام نمی‌شود. انسانی که رابطه‌اش با منبع قطع می‌شود، فقط می‌خواهد از این چشمه بخورد و لذا همیشه احساس محدودیت می‌کند و دچار تنگنا، اضطراب و ترس می‌شود.

۱. عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أُعْطَاهُ فَلْيَأْسُ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أُعْطَاهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۲.

۲. من وصیة امیرالمؤمنین (علیه السلام) لابنه الحسن بن علی (علیه السلام): «...وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي يَبْدُو خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ أذنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَ لِيُعْطِيَكَ وَ تَسْتَرحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَكَ بَيْنٌ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْجِئْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ...»؛ نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۱.

۳. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ: «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أَنْبَرَمَ إِبْرَاهِمًا فَأَكْثَرَ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مُفْتَاخُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِالْدُّعَاءِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بَابٌ يُكْثَرُ قَرَعُهُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يَفْتَحَ لِصَاحِبِهِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۷.

بعد هم بر سر این امکانات محدود نزاع و دعوا می شود. طبیعی هم هست. بعد در کنارش قدرت‌هایی شکل می‌گیرند که می‌خواهند این منابع را برای خودشان به دست بیاورند و جمع کنند. لذا دیگران را تحقیر می‌کنند و جامعه‌ای درست می‌کنند که زیر دست آنها باشد. سر رشته همه این اسباب را هم به خودشان وصل می‌کنند، به گونه‌ای که کم‌کم مردم از دست آنها می‌خورند و خودشان را وابسته به آنها می‌بینند؛ زندگی و معاش و معیشت خودشان را در دست آنها می‌بینند. این یک محدودیت سنگین برای مردم ایجاد می‌کند که دیگر نمی‌توانند از آن خزائن بی‌منت‌های خدای متعال برخوردار شوند.

انبیاء علیهم‌السلام که می‌آیند، می‌خواهند این پرده را کنار بزنند تا مردم دیگر سر سفره اینها ننشینند. الان هم در دنیا، همین گونه است؛ نظامی درست کرده‌اند که یک نقطه کانونی دارد و گویا همه دنیا وابسته به او هستند. آنهایی که محروم هستند، خودشان را محتاج می‌بینند و خیال می‌کنند واقعاً زمام عالم، دست آنها است و واقعاً انسان باید از دست کفار بگیرد. واقعاً اگر آنها کمکت نکنند، کارت جلو نمی‌رود. اینها یک نظام مادی درست می‌کنند و سر رشته این نظام را هم خودشان به دست می‌گیرند. تأمین نیازهای مردم از مجاری خاصی اتفاق می‌افتد که سر رشته‌اش دست آنها است و به خدا وصل نیست؛ بلکه سر رشته این منابع و امکانات محدود، دست آنها است.

بعد برای انسان‌هایی که در این فضا زندگی می‌کنند، فرهنگ متناسب با آن را هم ایجاد می‌کنند؛ یعنی باورهایی در مردم ایجاد می‌کنند که بگویند اصلاً زندگی کردن یعنی همین! باید این گونه متولد شوی و این گونه بخوری و این گونه بپوشی؛ چون نیازمندی‌هایی که داری، همین نیازمندی‌ها است. سر رشته این جریان نیاز و ارضاء و جریان چرخش نیازمندی‌های مردم هم دست خودشان است. وقتی این طور شد، فرهنگ و باور و سنت هم برایش ایجاد می‌کنند.

همه کسانی که این طور زندگی می‌کنند، احساس می‌کنند زیر چتر آنها زندگی می‌کنند و از دست آنها می‌گیرند؛ برای همین است که آنها را تحمل می‌کنند؛ چون احساس می‌کنند حیات‌شان وابسته به آنها است. اینها چنین حیاتی درست می‌کنند؛ مردم را در حجاب از آن رحمت بی‌منت‌های الهی قرار می‌دهند که واقعاً احساس می‌کنند همین است و انسان نیازمند به

اسباب مادی است. این اسباب مادی هم شکل گرفته و سرشته‌ای دارد که باید از آنجا تغذیه شود. واقعاً انسان، به اینجا می‌رسد. انسان و جامعه‌ای که فرهنگ آنها را قبول می‌کند، خیال می‌کند هدف این است که - به قول مثلاً امروزی‌ها - انسان به توسعه برسد؛ توسعه هم یعنی این گونه زندگی کردن و تولید کردن و مصرف کردن. این هم که سرشته‌اش دست اولیاء طاغوت است. در نهایت نگاه انسان را محدود می‌کنند.

انبیاء ﷺ می‌آیند که انسان را از همین بساط نجات دهند؛ می‌آیند این شرک مجسم و کفر مجسمی را که محقق شده است و بشر زیر چتر دشمنان خدا زندگی می‌کند و از دست آنها می‌گیرد و خودش را در محدودیت‌های آنها تعریف می‌کند، بشکنند؛ این پرده را کنار بزنند و انسان را به غیب عالم متوجه کنند و بگویند شما باید فقط از دست خدا بگیرید: ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۱ نه دیگری را بخوانید، نه از او کمک بخواهید و نه زیر بار دیگران بروید: ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.

کار دستگاه انبیاء: انقطاع از اسباب بوسیله ابتلائات و گرفتاری‌ها

حال ما که عادت کرده‌ایم این گونه زندگی کنیم و از این مجاری تأمین شویم، اگر آن روال ادامه پیدا کند، مانع فهم دعوت انبیاء ﷺ می‌شود. برای همین است که خدای متعال می‌فرماید: ما پیغمبر که می‌فرستادیم، نبی‌ای از عالم غیب می‌آمد که اخبار غیبی داشت و می‌خواست اخبار دیگری به مردم بدهد و مردم را باخبر کند و از غفلت بیرون بیاورد؛ وقتی پیغمبر فرستاده می‌شود، به دنبالش سختی‌ها هم می‌آید: ﴿إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾. چون اگر سر همان سفره می‌نشستند و می‌خوردند، دیگر کسی به حرف انبیاء ﷺ گوش نمی‌داد: ﴿لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾؛ سختی می‌فرستیم تا زمینه را آماده کنیم برای اینکه مردم مهیا شوند و حرف انبیاء ﷺ را قبول کنند؛ آن اخبار غیبی را بفهمند و بفهمند غیر از این حرف‌هایی که زده می‌شود و غیر از این کُرّ و فرّها، خبری در عالم هست.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾: سوره فاطر، آیه ۱۵.

۱.۲- رفاه حقیقی دستگاه انبیاء، جایگزین رفاه نسبی دستگاه شیاطین

بعد قرآن می‌فرماید: ما این کار را می‌کنیم و این، سنت ما است، ﴿ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ﴾^۱ آن وقت این سیئه را تبدیل به حسنه می‌کنیم. بعضی فرموده‌اند: یعنی این سختی را برمی‌داریم و جایش آسایش می‌گذاریم؛ فقر را برمی‌داریم و جایش غنا می‌گذاریم؛ ناامنی را برمی‌داریم و جایش امنیت می‌گذاریم. اینها می‌روند و جایش راحتی می‌آید.

یعنی کأنه مردم در ابتدا در نظامی هستند و دارند زندگی می‌کنند؛ یک امنیت نسبی و رفاه نسبی هم در دستگاه مادی و دستگاه غیر انبیاء الهی ﷺ برای خودشان دارند که خود این رفاه و این امنیت، حجابی است. وقتی انبیاء ﷺ می‌آیند، این رفاه‌ها و امنیت‌هایی که در دستگاه مادی درست شده بود، از بین می‌رود و ﴿بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ﴾ بعد از مدتی، این سختی‌ها تبدیل به آسایش می‌شود.

شاید یک جور دیگر هم بشود معنا کرد: ما جای آن رفاهی که در دولت باطل بود، یک رفاه حقیقی برایشان درست می‌کنیم؛ چون آنها سیئه بود. ما زیر چتر این پیغمبری که آمده است، به جای آن امنیت در دستگاه باطل که حقیقت و باطنش ناامنی است، یک امنیت حقیقی برایشان فراهم می‌کنیم: ﴿بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ﴾. نوع دیگری از امنیت و آسایش برایشان فراهم می‌شود. دیگر آن آسایش نیست.

نتیجه هم این می‌شود که ﴿حَتَّىٰ عَفَوا﴾. مفسرین این ﴿عَفَوا﴾ را چند جور معنا کرده‌اند. یکی این است که وقتی از آن سختی‌ها و تنگناها رهایی پیدا می‌کنند، دوباره کثرت در مال و وفور در نعمت برایشان فراهم می‌شود. اما مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: یعنی کم کم این امکانات می‌آید و روی آن سختی‌ها پوشیده می‌شود و دوباره در وضع رفاه و امنیت قرار می‌گیرند؛ ولی با یک تفاوت: این حسنه است و دیگر سیئه نیست. آن وضعیت قبلی، وضعیت بدی بود. رفاه و امنیتی که زیر چتر دولت باطل است، حجاب انسان است. چون انسان، زیر چتر دولت باطل احساس امنیت می‌کند و امنیتش به آنها گره می‌خورد.

۱. ﴿ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾: سوره اعراف، آیه ۹۵.

ما امنیتی داریم که ذیل امنیت انبیاء ﷺ تعریف می‌شود؛ امنیتی هم داریم که ذیل اولیاء طاغوت تعریف می‌شود و در واقع، ناامنی است. همین است که حضرت امام صادق ﷺ به مَسْمَعِ کرْدین فرمودند: تو از کسانی هستی که «يَخَافُونَ لِخَوْفِنَا وَ يَأْمَنُونَ إِذَا أَمِنَّا»^۱ خوف و امنیت‌شان را به ما گره زده‌اند؛ آن جایی که ما امن هستیم، امن‌اند و آن جایی که ما امن نیستیم، امن نیستند.

امنیتی که دستگاه باطل ایجاد می‌کند، در واقع امنیت برای کفر است. الان در عالم ببینید؛ کفار در امان‌اند، اما اگر کسی بخواهد مؤمن باشد، در امان نیست. این نهادهای جهانی‌ای که درست کرده‌اند و - به قول خودشان - شورای امنیت راه انداخته‌اند و می‌خواهند برای جهان امنیت درست کنند، در واقع برای کفار و برای کفر امنیت درست می‌کنند، نه برای ایمان. اگر کسی بخواهد مؤمن باشد، برای او زیر دست اینها امنیت فراهم نمی‌شود، مگر زیر چتر آنها قرار بگیرد که آن امنیت، او را هم فرا بگیرد. بنابراین امنیتی داریم که بر محور انبیاء ﷺ درست می‌شود و امنیت برای ایمان و بر اساس ایمان است؛ یک امنیت هم امنیت بر اساس کفر است. یک رفاه، رفاه بر اساس ایمان است؛ یک رفاه، هم رفاه بر اساس کفر است.

در ابتدا که انبیاء ﷺ می‌آیند، دشواری‌های سخت هست. اگر مردم اهل تضرع و ابتهال و... شدند، زمینه‌ها آماده می‌شود و ما باب خیراتی را که از ناحیه انبیاء ﷺ آمده، باز می‌کنیم و در زندگی‌شان گشایش پیدا می‌شود. اما همین گشایشی که پیدا می‌شود، دوباره برای بعضی‌ها

۱. عَنْ مَسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كَرْدِينَ الْبَصْرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَسْمَعُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَمْ تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ ع قُلْتَ لَا أَنَا رَجُلٌ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَعِنْدَنَا مَنْ يَتَّبِعُ هَوَى هَذَا الْخَلِيفَةِ وَ عَدُوَّنَا كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْقَبَائِلِ مِنَ النَّصَابِ وَ غَيْرِهِمْ وَ لَسْتُ أَنَّهُمْ أَنْ يَرْفَعُوا حَالِي عِنْدَ وَلَدِ سُلَيْمَانَ فَيَمْتَثِلُونَ بِي قَالَ لِي أَوْ فَمَا تَذْكُرُ مَا صَنَعَ بِهِ قُلْتَ نَعَمْ قَالَ فَتَجَزَعُ قُلْتَ إِي وَ اللَّهِ وَ اسْتَعْبِرُ لَذَلِكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَى فَأَمْتَنِعَ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَكَ أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يَعْدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ لَفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا وَ يَخَافُونَ لِخَوْفِنَا وَ يَأْمَنُونَ إِذَا أَمِنَّا أَمَا إِنَّكَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ وَ وَصِيَّتَهُمْ مَلِكَ الْمَوْتِ بِكَ وَ مَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبِشَارَةِ أَفْضَلُ وَ لَمَلِكُ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَ أَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْإِلْمِ الشَّقِيقَةِ عَلَى وَلَدِهَا...»؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۱، ح ۶.

غفلت می آورد: ﴿وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ﴾ آن سختی ها مال پیشینیان بود. پیدا است یک نسل می گذرد و لذا می گویند: ﴿آبَاءَنَا﴾.

اولی که انبیاء علیهم السلام می آمدند، یک نسلی بوده اند که در سختی ها و تلخی های ظاهری بوده اند و آمدن انبیاء علیهم السلام را می چشیده اند؛ چون بنا بوده از آن نوع زندگی سابق، قطع شوند. آن نوع زندگی و آن نوع رفاه و امنیت، خودش مانع بود. اصلاً انبیاء علیهم السلام آمدند آن بساط را به هم بزنند و ما را از آن محیط ناامن بیرون بیاورند؛ محیطی که جهنم است، هرچند ظاهرش امنیت و رفاه است. چون «إِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»^۱ یک محیط شهوت درست کردند و قدرت و حاکمیتی هم درست کردند؛ بعد یک امنیت ظاهری هم درست کرده اند. مثل این ژاندارم های بین المللی که برای تحقق منویات خودشان قدرتی درست می کنند و امنیتی هم درست می کنند؛ یعنی هر مخالفی را سرکوب می کنند.

خلاصه اینکه کسی که زیر چتر آنها زندگی کرد و آنها را پذیرفت، احساس یک امنیت و رفاه نسبی می کند. انبیاء علیهم السلام می آیند همین بساط را به هم بزنند. اولی که می آیند، خدای متعال سختی ها و دشواری هایی می آورد. گویا یک نسل با این سختی ها همراه هستند. وقتی این نسل تلاش می کنند و این سختی ها را تحمل می کنند و آن تضرع در آنها پدید می آید، خدای متعال باب خیرات را از این طرف باز می کند؛ یک امنیت و آسایش دیگری می آید که خیر است: ﴿بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ﴾. چون هرچه ذیل انبیاء علیهم السلام و اولیاء علیهم السلام و معصومین علیهم السلام تعریف

۱. قال أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبه: «اتَّفَعُوا بَيَانَ اللَّهِ وَاتَّعَظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ لِكُلِّكُمْ بِالْجَلْبَةِ وَأَخَذَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحِجَّةَ وَبَيْنَ لَكُمْ مَحَابَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهِ مِنْهَا لَتَتَّبِعُوا هَذِهِ وَتَجْتَنِبُوا هَذِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَقَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مِنْزَعاً وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةِ فِي هَوَى وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمْسِي وَلَا يُصْبِحُ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلَا يَزَالُ زَارِئاً عَلَيْهَا وَمُسْتَزِيداً لَهَا فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ قَوِّضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ وَطَوَّهَاطَى الْمَنَازِلِ؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۱.

می‌شود، خیر است؛ هر چه هم ذیل دستگاه باطل تعریف می‌شود، شر است. آنها رفاه‌شان هم شرّ و سیئه و بدی است.

تا جایی که همه آن سختی‌ها پوشیده می‌شود و دوباره به مال کثیر می‌رسند، منتهی از یک مسیر دیگر. گویا نسلی گذشته و دوران سختی‌ها تمام شده است؛ حالا نسل بعدی می‌گوید: ﴿قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ﴾. کسانی که آن سختی‌ها را نچشیده‌اند و غرق در نعمت هستند، مشغول به خوشی می‌شوند و یادشان می‌رود که مسیر چه بود و هدف چه بود؛ دوباره غرق می‌شوند و اسیر شیطان می‌شوند. ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ آن وقت ما اینها را می‌گیریم و «بَغْتَةً» هم اخذ می‌کنیم.

یعنی در ابتدا به ایشان فرصت می‌دهیم. پیغمبر آمد و یک نسل سختی‌ها را کشید و در نتیجه آن آمادگی‌ها آمد و آثار و برکات انبیاء ﷺ ظاهر شد. اما نسل جدید به جای اینکه در مسیر حق عمل کنند، دوباره به مسیر قبلی برمی‌گردند. ما اینها را به سختی اخذ می‌کنیم.

۱.۳- کشایش برکت‌های آسمان و زمین بر محیط ولایت

تقوا و هماهنگی با برنامه خدا برای عالم، شرط استمرار کشایش‌ها

بعد می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾^۱ وقتی انبیاء ﷺ می‌آمدند اگر اینها به جای اینکه دوباره غرق در نعمت شوند و یادشان برود و به مدار قبلی خودشان برگردند، با آمدن انبیاء ﷺ به آنچه انبیاء ﷺ گفته‌اند، ایمان می‌آوردند و مؤمن بالله و مؤمن بالغیب می‌شدند و تعلق به عالم غیب و حضرت حق پیدا می‌کردند؛ یعنی اگر تقوا را انتخاب می‌کردند و بر مدار خدای متعال حرکت می‌کردند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم.

چون تقوا هم یعنی همین؛ یعنی بر مدار الهی حرکت کردن، ربوبیت خدای متعال را قبول کردن و آن گونه که خدای متعال برنامه ریزی کرده، زندگی کردن. برنامه خدای متعال برای ما، هماهنگ با کل عالم است. خدای متعال، مالک این عالم است و زمام این عالم دست او است.

۱. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

عالم را برای یک هدفی آفریده و همه چیز را در عالم برای آن هدف مهیا کرده است؛ یک عالم به هم پیوسته منظم در مسیر یک هدف دارد حرکت می‌کند: ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱ با اراده و مشیت الهی، همه عالم و این کاروان به هم پیوسته در حال حرکت‌اند. انسان هم اگر در همین مدار برنامه الهی حرکت کرد، متقی شده است. آنچه دین به ما دستور می‌دهد، برای همین است که ما را به صورت منظم، در این جهان، همراه با بقیه عوالم به حرکت درآورد.

معصومین (علیهم‌السلام) همین گونه که ما را سرپرستی می‌کنند، عوالم دیگر را هم سرپرستی می‌کنند. چون ما مستقل از این عالم نیستیم؛ بلکه درون عالم بزرگتری زندگی می‌کنیم و در همین عالم اداره می‌شویم. آنها نه فقط ولایت بر ما دارند، بر عالم ملائکه هم ولایت دارند؛ بر عالم جمادات و نباتات هم ولایت دارند. آنها ما را درون همین عالم پیش می‌برند و بنا است ما در همین نظام آفرینش زندگی کنیم. کسی که می‌خواهد ما را اداره کند و زندگی ما را تنظیم کند، ولی کلّ هم هست و رهبری و ولایت عالم ملائکه را هم به عهده دارد؛ لذا ما را هماهنگ تدبیر می‌کند.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا﴾ اینها قبل از اینکه انبیاء (علیهم‌السلام) بیایند، از مدار خارج شده بودند و جامعه شیطانی‌ای با اخلاق و نیازمندی‌ها و برنامه‌ریزی‌های شیطانی شکل گرفته بود که این برنامه‌ریزی، هماهنگ با آن چیزی که خدای متعال می‌خواهد، نیست.

عذاب الهی، نتیجه بی‌تقوایی و ناهماهنگی با برنامه اولیاء الهی

وقتی این طور شد و انسان این طور زندگی کرد، انسان و جامعه انسانی تحت ولایت ابلیس و اولیاء طاغوت قرار گرفته است؛ زندگی‌ای برای خودشان درست کردند با غفلت از آن سنن کلی الهی و این عالمی که خدای متعال او را به سمت هدف پیش می‌برد. آن دست الهی را ندیدند و در نتیجه همین عالم، بر آنها محیط تنگنا ایجاد می‌کند و عالم بر آنها تنگ می‌شود. چون اینها جنود الهی هستند؛ اینها به طور کلی تحت فرمان ما نیستند. خدای متعال به میزانی اجازه داده و اینها را مسخر ما قرار داده است؛ ولی سنت‌های کلی

۱. ﴿صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛ سوره شوری، آیه ۵۳.

عالم مسخّر ما نیست. بلکه اراده الهی و اراده اولیاء الهی ﷺ است که در عالم کار می‌کند. وقتی ما مسیر دیگری را انتخاب می‌کنیم و می‌خواهیم در مسیر دیگری به رفاه و امنیت و آسایش برسیم - همین چیزی که الان در جهان هست و قبلاً هم بوده است - کم‌کم می‌بینید عالم، یعنی این جنود و قوای الهی، خیرات‌شان را از ما منع می‌کنند و ما از خیرات عالم محروم می‌شویم. بلکه به عکس؛ به یک مرزی که می‌رسد، ما را تحت فشار قرار می‌دهند.

الان مسئله‌ای در جهان پیش آمده که به قول خودشان بحران محیط زیست است. به تعبیر خودشان، آدمی طبیعت را زباله‌دانی خودش کرده است. در طول شبانه روز چقدر مواد وارد طبیعت می‌کنند که با نظام طبیعت هماهنگ و منسجم نیست؟! حالا این فهم ناقصی که خود اینها دارند را عرض کردم؛ ولی چه فساد عظیمی در عالم بر پا کرده‌اند: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۱ آن را که نمی‌فهمند.

در همین دید محدود محسوسی که به عالم حس دارند، می‌فهمند که چقدر طبیعت را نابود کرده‌اند. چند قرن قبل که پرچمداران تمدن مادی شروع به توسعه کردند، می‌گفتند: تا حالا بشر در عالم زندگی می‌کرده و می‌خواسته ببیند عالم چه اقتضائی دارد و طبق اقتضائات عالم زندگی کند. چون انبیاء ﷺ همین گونه به بشر یاد دادند و گفتند: این عالم را خدای متعال آفریده و برای هدفی آفریده است. شما هماهنگ با عالم، خدا را عبادت کنید و در مسیر این آفرینش قرار بگیرید؛ ما هم دست‌تان را می‌گیریم و هدایت‌تان می‌کنیم. اما اینها گفتند: نه، این طور نیست؛ ما باید جهان را آن طور که خودمان می‌خواهیم بسازیم.

معنای این انسان‌مداری و اومانیسمی که اینها می‌گویند، همین است. یعنی خودت محوری و می‌توانی خدای عالم باشی؛ آن طور که دلت می‌خواهد، عالم را بساز و آن طور که دلت می‌خواهد، زندگی کن! اثرش همین می‌شود که وقتی انسان خدا را ندید و خودش را دید و خودش محور حق و باطل شد، می‌گوید هرچه می‌خواهی، همان درست است؛ هر طور دلت می‌خواهد در این عالم زندگی کن.

۱. ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛

بعد از مدتی می‌بیند عالم را بستری برای جهنم خودش کرده است. حالا یکی یکی مخاطراتش را می‌گویند؛ کره زمین دارد گرم می‌شود، چنین می‌شود، چنان می‌شود... همین حرف‌هایی که خودشان می‌زنند و من هم خیلی دوست ندارم ذکر کنم. کأنه احساس می‌کنند دیگر نمی‌شود در این جهان زندگی کرد و اوضاع دارد به سمتی می‌رود که امکان زندگی و آن رفاهی که اینها می‌خواستند برای خودشان فراهم کنند دیگر وجود ندارد. کمی دیگر جلو برود، همه جنگل‌ها کوبر می‌شوند و اصلاً کره زمین، غیر قابل سکونت می‌شود. الان محیط شهرهای بزرگ صنعتی - نه فقط در ایران - دیگر قابل زندگی نیست.

ریشه این بحران در همان طغیان است؛ ریشه‌اش در همان صفات رذیله و نیازهای مادی است؛ اینکه سلسله نیازهایی در عالم بر خلاف مسیر عالم برای خودشان ایجاد کرده‌اند و می‌خواهند آن نیازها را از این عالم تامین کنند. این عالم که مسخر ما نیست؛ بلکه قوانین و سنت‌های بالاتری هست که ما را تحت فشار قرار می‌دهد. این می‌شود بحران و حالا به فکر افتاده‌اند جلوی آلاینده‌ها را بگیرند و... از این حرف‌هایی که می‌بینید. اما اینها مشکل بشر را حل نمی‌کند.

مشکل بشر این است که استکبار بر خدا کرده است و به دنبال این استکبار، نیازها و اخلاق مادی پیدا کرده و به دنیا حریص شده است؛ کارهایی می‌خواهد بکند که خدای متعال، عالم را برای این کارها خلق نکرده است. وقتی خدای متعال عالم را برای این کارها خلق نکرده، برکات و خیرات عالم از ما منع می‌شود و در تنگنا می‌افتیم و از طریق خود این عالم، در فشار قرار می‌گیریم.

تازه این فشار و آلودگی ظاهری‌ای است که اینها می‌فهمند و می‌گویند محیط زیست آلوده شده و آلاینده‌ها فضا را چنین کرده‌اند! ولی ما که فقط همین عالم ظاهر نیستیم؛ بلکه عوالمی داریم و همه آن عوالم تحت فشار است. نتیجه‌اش می‌شود اضطراب، ناامنی و هزار مسئله دیگر. این چهره‌اش را آنها هم می‌بینند. حالا بماند که اگر کسی چشم باز کند، تنگناهای باطنی را هم می‌بیند: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾.

پس چنین دستگاہی به پا شده است و انبیاء (علیهم‌السلام) می‌آیند مردم را هدایت کنند. سختی‌هایی همراهشان می‌آید تا مردم از این تعلقاتی که داشته‌اند، رها شوند. چون اگر بنا باشد همان

تعلقات مان اداره شود، انبیاء علیهم السلام هم که بیایند، گوشی بدهکار نیست. برای همین آن رشته‌ها قطع می‌شود: ﴿إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾ خدا ما را در تنگنا می‌گیرد؛ سختی‌ها و ناامنی‌ها و محدودیت‌های اقتصادی و مالی می‌آید، ولی اینها یک مدت است. ﴿حَتَّى﴾ تا آن جایی که خدای متعال سختی‌ها را به حسنه تبدیل می‌کند. عده‌ای که این را نمی‌فهمیدند، می‌گویند: دیگر تمام شد و به دوران قبل برگشتیم! دوباره غافل می‌شوند و مشغول می‌شوند و یادشان می‌رود که کجا باید می‌رفتند.

این، داستان امروز ما هم هست. دوباره یادمان می‌رود که برای چه آمده بودیم و می‌خواستیم چکار کنیم. این حرکت و نعمت عظیم اجتماعی که خدا به ما داد، این انقلاب اسلامی برای چه بود؟ این همه شهدا برای چه بودند؟ برای این که یک اتفاق عظیم در جهان بیفتد و ما از محیط ولایت کفار و از آن محیط تنگ خارج شویم و در فضای دیگری زندگی کنیم. دوباره یادشان می‌رود و می‌گویند سر جای اولمان برگردیم!

تفسیر «عذاب» به زندگی زیر سلطه شیاطین و دوری از محیط امن ولایت عذاب الهی در پی غفلت نسل‌های بعد

آن وقت خدای متعال می‌فرماید ما آنها را عذاب می‌کنیم؛ یعنی دوباره گرفتار عذاب می‌شوند. این عذاب هم اقسامی دارد. یکی اینکه دوباره در مدار قبلی می‌افتند و زیر سلطه شیطان قرار می‌گیرند. چه عذابی از این بالاتر؟ به جای اینکه در فضای رحمت زندگی کنند: ﴿وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي﴾^۱، به جای اینکه در این محیط امن و در بیت النور نبی اکرم صلی الله علیه و آله، یعنی در فضای امن و ذکر زندگی کنند - که حضرت فرمودند: همه خانه‌های انبیاء صلی الله علیه و آله خانه‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله و بیت النور هستند^۲ - به جای

۱. عَلِيُّ بْنُ بَلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنْ اللُّوحِ عَنْ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۱.

۲. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: فِي قَوْلِهِ ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ قَالَ: «هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ وَبَيْتُ عَلِيٍّ علیه السلام مِنْهَا»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۴.

اینکه در خانه‌های انبیاء ﷺ و در آن شهری که انبیاء ﷺ برایشان درست کرده‌اند - که «بلد امین» است و به خود حضرت تفسیر می‌شود^۱ - زندگی کنند، دوباره به بلاد کفر و زیر سلطه کفار با همان وضعیت برمی‌گردند. این یک معنای عذاب است. البته عذاب‌های دیگری هم هست. وقتی پیغمبر آمد، ما دیگر عذاب سنگین می‌کنیم؛ عذاب‌های سخت و گرفتاری‌ها.

گشایش برکات آسمان و زمین، نتیجه زندگی در وادی توحید و ولایت

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا﴾ وقتی انبیاء ﷺ آمدند، اگر اینها به جای اینکه دوباره به شرایط اول برگردند، به دعوت انبیاء ﷺ گوش می‌دادند و ایمان به غیب و ایمان بالله می‌آوردند، یعنی نورانی می‌شدند و متعلق به عوالم غیب می‌شدند و تقوا پیشه می‌کردند؛ با آن برنامه‌ای که خدای متعال برای عالم و برای خود آنها در نظر گرفته، زندگی می‌کردند و در مسیر بندگی قرار می‌گرفتند؛ اگر اهل تقوا می‌شدند، یعنی در محیط ولایت حق زندگی می‌کردند و از محیط ولایت کفر بیرون می‌آمدند و حالا که ما با آمدن رسل و انبیاء ﷺ ابواب ولایت الهی را به رویشان باز کرده‌ایم، وارد وادی توحید و ولایت می‌شدند و متناسب با او زندگی می‌کردند، ﴿لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ ما درهای برکت را از آسمان و زمین به روی آنها باز می‌کردیم و به برکاتی می‌رسیدند ﴿لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ که از زیر پایشان و از بالای سرشان بر آنها جاری می‌شد. یعنی درهای برکت از همه جا به رویشان باز می‌شد.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ﴾ قَالَ: «التَّيْنُ الْحَسَنُ وَ الزَّيْتُونُ الْحُسَيْنُ فَقُلْتُ فِي قَوْلِهِ ﴿وَ طُورِ سِينِينَ﴾ فَقَالَ لَيْسَ هُوَ طُورُ سِينِينَ إِنَّمَا هُوَ طُورُ سَيْنَاءَ وَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ﴾ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لِمَ لَا تَسْتَوْفِي مَسْأَلَتَكَ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ قُلْتُ بِأَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي قَوْلُهُ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ شِيعَتُهُ كُلُّهُمْ ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۷، ح ۷۴۲.

در بهشت این گونه است که نعمت‌های بهشتی همه جا در اختیار مردم است. حضرت فرمودند: از یک درخت، همه ثمرات برداشت می‌شود؛^۱ همه نعمت‌ها در آنجا با برکت‌اند و محدودیت نیست. این نعمت‌ها هم مثل بهشت بی‌متنا هستند.

گاهی جلوه‌هایی از آن عالم غیب در عالم دنیا هم پیدا می‌شود و فراوان هم هست. مثل اینکه حضرت طعام محدودی درست می‌کنند: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲ همه را جمع می‌کنند و از همین طعام محدود، همه برخوردار و سیر می‌شوند، باز هم باقی می‌ماند.^۳ نمونه‌ها زیاد است؛ همه شما از این نمونه‌ها دارید و در آیات و روایات هم فراوان است.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «...الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِ مَسَاكِينِهِمْ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» وَ الثَّمَارُ دَانِيَةٌ مِنْهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ دَانِيَةٌ عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذَلَّلْتُ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا» مِنْ قُرْبِهَا مِنْهُمْ يَتَنَاوَلُ الْمُؤْمِنُ مِنَ النَّوعِ الَّذِي يَشْتَهِيهِ مِنَ الثَّمَارِ بَفِيهِ وَ هُوَ مُتَكَيٍّ وَ إِنْ الْأَنْوَاعُ مِنَ الْفَاكِهَةِ لَيَقْلُنَ لَوْلَى اللَّهِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ كَلْنِي قَبْلَ أَنْ تَأْكُلَ هَذَا قَبْلِي قَالَ وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ فِي الْجَنَّةِ إِلَّا وَ لَهُ جَنَّاتٌ كَثِيرَةٌ مَعْرُوشَاتٌ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ «وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمَرٍ» وَ أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ وَ «أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ» فَإِذَا دَعَا وَلِيُّ اللَّهِ بِغِذَائِهِ أَتَى بِمَا تَشْتَهِي نَفْسُهُ عِنْدَ طَلْبِهِ الْغِذَاءَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسَمَّى شَهْوَةً...»؛ الكافي، ج ۸، ص ۹۹، ح ۶۹.

۲. ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛ سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۳. قَالَ فِي تَفْسِيرِ الْقَمِي: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نَزَلَتْ بِمَكَّةَ فَجَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَنِي هَاشِمٍ وَ هُمُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَأْكُلُ الْجَذْعَ وَ يَشْرِبُ الْقُرْبَةَ فَاتَّخَذَ لَهُمْ طَعَامًا يَسِيرًا وَ أَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ يَكُونُ وَصِيٌّ وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فَقَالَ لَهُمْ أَبُو لَهَبٍ جَزْمًا سَحَرَكُمُ مُحَمَّدٌ ﷺ فَتَفَرَّقُوا، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِي أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَفَعَلَ بِهِمْ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ سَقَاهُمُ اللَّبَنَ حَتَّى رَوَوْا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ص: أَيُّكُمْ يَكُونُ وَصِيٌّ وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ جَزْمًا سَحَرَكُمُ مُحَمَّدٌ ﷺ فَتَفَرَّقُوا، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّلَاثُ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَفَعَلَ لَهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ - ثُمَّ سَقَاهُمُ اللَّبَنَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ص: أَيُّكُمْ يَكُونُ وَصِيٌّ وَ وَزِيرِي وَ يُنْجِزُ عِدَاتِي وَ يَقْضِي دِينِي فَقَامَ عَلِيُّ ع وَ كَانَ أَصْغَرَهُمْ سِنًا وَ أَحْمَشَهُمْ سَاقًا وَ أَقْلَهُمْ مَالًا. فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ هُوَ؛

تفسير القمي، ج ۲، ص ۱۲۴.

اگر دست ما در سفره خدا رفت، آن سفره بی‌منتها است؛ هم برکات زمینی‌اش و هم برکات سمائی‌اش، هم نعمت‌های ظاهری‌اش و هم نعمت‌های باطنی‌اش بی‌منتها هستند. شاید سماء و ارض در این آیه هم اشاره به همین باشد. هر دو دسته - هم نعمت زمینی و هم نعمت سماواتی - نعمت هستند. اگر انسان‌ها تقوا داشتند، این نعمت‌ها به آن سرچشمه‌ها متصل می‌شد؛ اگر اهل عالم غیب می‌شدند و مؤمن می‌شدند و وارد محیط ولایت حقه می‌شدند، از سر آن سفره می‌خوردند که نعمت‌های بی‌منتها است و یک لقمه‌اش هم بی‌پایان است: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ﴾^۳ چیزهایی که وجه الهی در آنها است، پایان ندارند.

اگر کسی به غیب عالم متصل شد و از این حجاب عالم حس بیرون رفت؛ اگر کسی از این حصاری که شیطان ایجاد کرده است - چون خدای متعال به تناسب او را هم امداد کرده و قوایی به او داده و طبیعت را هم مسخر او قرار داده است - اگر از سر سفره شیطان برخاست و نخواست خودش را از سفره شیطان تأمین کند، بلکه سر سفره انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء علیهم‌السلام نشست و به آن عالم الهی متصل شد، آن وقت برکات از زمین و آسمان بر انسان‌ها می‌بارد.

این آیه در روایات ما ناظر به عصر ظهور و عصر رجعت است^۴ که مردم از تعلقات مادی و اولیاء طاغوت بریده می‌شوند و وارد وادی و محیط ولایت امام علیه‌السلام می‌شوند. آنجا آسمان،

۱. ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۹۶.

۲. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

۳. ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ سوره الرحمن، آیه ۲۷.

۴. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضٌ قَدْ اتَّقَىٰ بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عَمُورًا وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَيُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَتَلَا ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا فَأَبْشِرُوا فَوَ اللَّهِ لَنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرُدُّ عَلَىٰ نَبِيِّنَا ثُمَّ أَمْكُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأُخْرَجُ

برکات خودش را نازل می‌کند و زمین، برکات خودش را در اختیار قرار می‌دهد؛ برکات ظاهری و باطنی. تعبیر به معنوی و مادی، تعبیر دقیقی نیست؛ ولی مسامحتاً می‌گوییم برکات مادی و معنوی، در اختیارشان قرار می‌گیرد. نه فقط از نظر ظاهری در برکت زندگی می‌کنند، بلکه برکات باطنی هم در اختیار آنها قرار می‌گیرد.

عذاب الهی، نتیجه تکذیب انبیاء و اوصیاء

اگر این کار را می‌کردند، ﴿لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾ برکات آسمانی و زمینی را بر آنها نازل می‌کردیم، ﴿وَلَكِنْ كَذَّبُوا﴾ انبیاء ﷺ آمدند و بنا بود اینها وارد عالم

←

خَرَجَهُ يُوْفِقُ ذَلِكَ خَرَجَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ قِيَامَ قَائِمًا وَ حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ لَنَنْزِلَنَّ عَلَى وَ قَدْ مِّنَ السَّمَاءِ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ قَطُّ وَ لَنَنْزِلَنَّ إِلَى جَبْرِئِلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ جُنُودٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَنَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ أَنَا وَ أَخِي وَ جَمِيعٌ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي حُمُولَاتٍ مِّنَ حُمُولَاتِ الرَّبِّ خَيْلٍ بُلُقٍ مِّنْ نُورٍ لَمْ يَرْكَبَهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لَيَهْزَنَ مُحَمَّدٌ ﷺ لَوَاءَهُ وَ لَيُدْفَعُهُ إِلَى قَائِمًا مَعَ سَيْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمُكِّثُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يَخْرُجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْنًا مِنْ دُھْنٍ وَ عَيْنًا مِنْ لَبَنٍ وَ عَيْنًا مِنْ مَاءٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَدْفَعُ إِلَى سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَبْعَثُنِي إِلَى الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لَا آتِي عَلَى عَدُوٍّ إِلَّا أَهْرَقْتُ دَمَهُ وَ لَا أَدْعُ صَنَمًا إِلَّا أَهْرَقْتُهُ حَتَّى أَقَعَ إِلَى الْهِنْدِ فَافْتَحَهَا وَ إِنَّا دَانِيَالُ وَ يُؤْتَسُ يَخْرُجَانِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولَانِ ﴿صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ وَ يَبْعَثُ مَعَهُمَا إِلَى الْبَصْرَةِ سَبْعِينَ رَجُلًا فَيَقْتُلُونَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَ يَبْعَثُ بَعْنًا إِلَى الرُّومِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ ثُمَّ لَا تَقْتُلَنَّ كُلَّ دَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ أَعْرَضُ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ الْمَلَلِ وَ لِأَخِيرَتِهِمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّيْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَ لَا يَبْقَى رَجُلٌ مِّنْ شِيعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ يَعْرِفُهُ أَزْوَاجُهُ وَ مَنَازِلُهُ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلَى إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بِلَاءَهُ بَنَى أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَنَنْزِلَنَّ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرَةُ الشَّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرَةُ الصَّيْفِ فِي الشَّتَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا﴾ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَيَهْبُ لَشِيعَتِنَا كَرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُخْبِرُهُمْ بِعِلْمِ مَا يَعْلَمُونَ؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۹ ح ۶۳.

دیگری شوند؛ یعنی در همین زمین زندگی می کنند، ولی این زمین بهشت می شود و جلوه ای از عالم آخرت می شود که نعمت هایش تمام نمی شوند و باقی هستند. اگر اینها حرف انبیاء ﷺ را قبول می کردند و از مدار ولایت اولیاء طاغوت، یعنی این محیط و حصاری که برایشان ایجاد شده، بیرون می آمدند و وارد عالمی که انبیاء ﷺ بابش را به روی آنها باز کرده اند، می شدند، این اتفاق می افتاد؛ ﴿وَلَكِنْ كَذَّبُوا﴾ اینها به جای اینکه وقتی پیغمبر آمد، ایمان بیاورند، انبیاء ﷺ را تکذیب کردند و گفتند: نه، خبری نیست و هرچه هست، همان طرف است.

یک رجل الهی و پیغمبری آمده و درهایی را باز کرده است؛ در عین اینکه سختی هایی بوده، پیروزی ها و فتوحاتی هم آمده است. بعد از این فتوحات و پیروزی ها، اینها دوباره خیال کردند که دیگر تمام شد و باید سر جای اول خودمان برگردیم. وقتی سر جای خودشان برمی گردند و آن حرف ها و دعوت ها را تکذیب می کنند، نتیجه اش این می شود که ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ آنها را اخذ می کنیم. این مسیری است که قرآن توضیح داده است.

۲. معنای «مساکن برکه الله» و نسبت آن با ائمه ﷺ

حالا بر اساس این، برکت و اینکه ائمه ﷺ «مَسَاكِينِ بَرَکَةِ اللَّهِ» هستند یعنی چه؟
اجمالش این است که اگر کسی در محیط ولایت خدای متعال قرار گرفت، آنجا همه چیز متصل به سرچشمه و غیب عالم است. همه پر از برکت و خیر هستند. خوردنش هم برای انسان خیر می آورد. می خورد و با خوردنش به معرفت و ذکر و حضور می رسد. طعام می خورد و جهاز هاضمه خودش را تأمین می کند، ولی در همین مدار گرفتن از خدای متعال وقتی در آن عالم می خورد، آن خوردن، مبدأ ذکر و حضور و رشد انسان می شود. همین امکانات ظاهری، جنس دیگری می شوند.

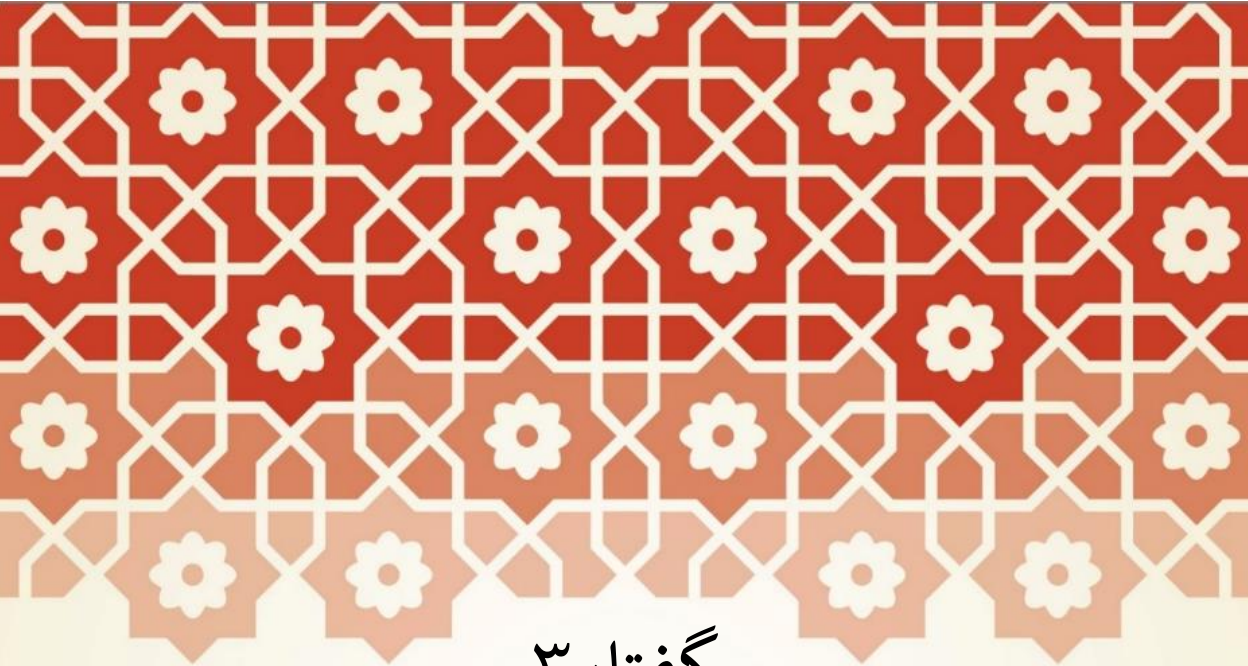
جنس امکانات وقتی در دستگاه شیطان می آید - چون خدای متعال دستگاه شیطان را هم امداد می کند - هم برکات سمائی و هم برکات ارضی از او گرفته می شود. یعنی این امکانات هیچ راهی به سوی آسمان ها به روی ما باز نمی کنند و برکات ارضی هم گرفته می شود و در تنگنا هستیم. انسان آنجا رزق می خورد، ولی در اضطراب می افتد و در تنگنا قرار می گیرد. با

خوردنش، محیطش تنگ‌تر می‌شود؛ عیش‌ضنک. با استراحتش، محیطش تنگ‌تر می‌شود و اضطراب بیشتری برایش ایجاد می‌کند.

چون روشن است وقتی از دست شیطان گرفتگی، این‌طور می‌شود. ولی اگر از این محیط بیرون رفتی، انبیاء علیهم‌السلام که می‌آیند و درهای غیب را باز می‌کنند، اگر وارد آن غیب الهی شدی و مؤمن شدی و تقوا اختیار کردی؛ یعنی خودت را با دستور و مسیر انبیاء علیهم‌السلام هماهنگ کردی و ذیل انبیاء علیهم‌السلام حرکت کردی، آن وقت به آن سرچشمه‌های بی‌نهایت متصل می‌شوی و از آنها می‌گیری. هر چه از آنجا می‌گیری، خیر محض و حسنه محض است و هیچ بدی‌ای در آن نیست. لذا همه تمتعاتی که انسان آنجا می‌برد، عین ذکر و حضور است و غفلت نمی‌آورد؛ بلکه انبساط خاطر و رفعت درجه می‌آورد. آنجا بیوتی است که ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ همه چیز در آنجا، ذکر و صلوات است. هر قدمی که در آن وادی بر می‌داری، در مسیر رفعت و عبور از تنگناهای عوالم است. لذا آنجا همه‌اش خیر است. بنا بود با آمدن انبیاء علیهم‌السلام چنین اتفاقی بیفتد؛ ولی این محیط بسته شد.

حالا بر اساس این آیه، اینکه ائمه علیهم‌السلام «مَسَاكِينِ بَرَکَةِ اللَّهِ» هستند، یعنی همه برکات از آنجا نازل می‌شود. اگر کسی در آن محیط قرار گرفت، در برکات الهی غرق می‌شود. همه خیراتی که از آنجا می‌آید، عمر و علم و رزقی که در محیط ولایت امام علیه‌السلام است، تمام برکت است. در دستگاه شیطان هم هیچ برکتی نیست؛ سیئه است. همه آن چیزی که انسان خیال می‌کند خیر است، در واقع سیئات و بدی‌ها هستند. البته سیئات خود انسان هستند؛ چون خدای متعال که ابتدائاً بدی خلق نمی‌کند. سیئات خود انسان است که تبدیل به رزق می‌شود؛ رزق حلال می‌شود حرام و سیئه: ﴿بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ﴾. کسی که گناه می‌کند، از حرام رزق می‌خورد و این رزقش، سیئه خود او است و در آن برکتی نیست.

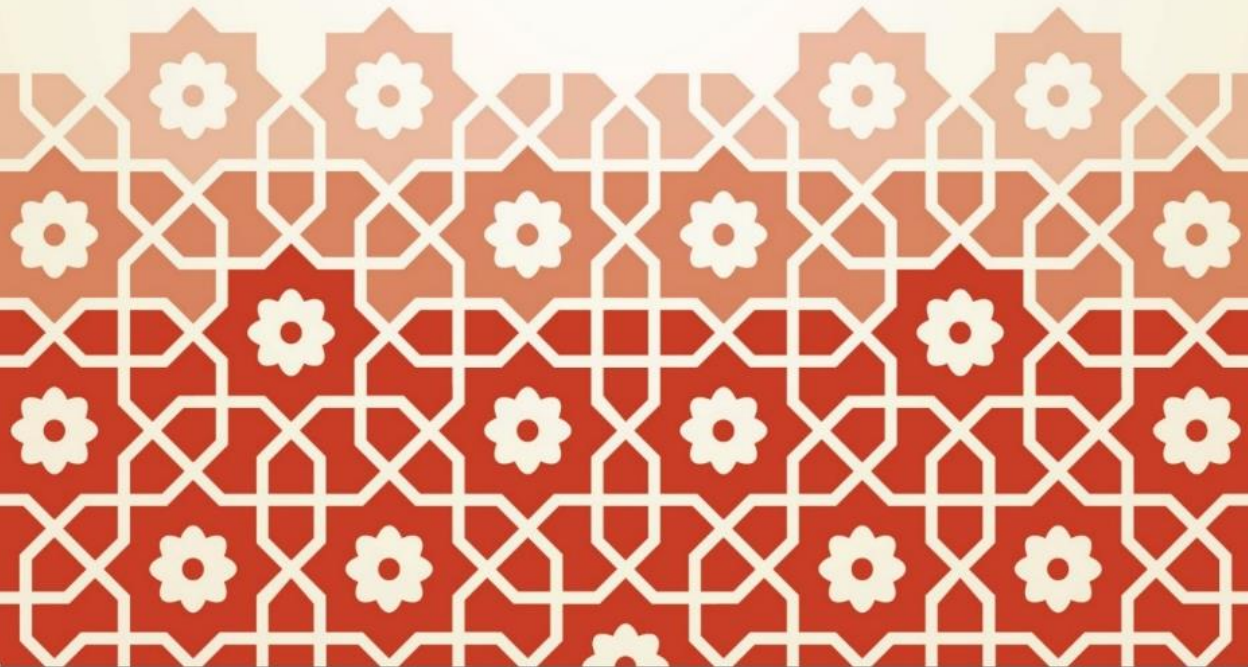
اما کسی که از محیط ولایت امام علیه‌السلام می‌خورد، رزقش حسنه می‌شود؛ یعنی در همه رزق‌هایش، ولایت امام علیه‌السلام هست و همه حسنات‌اند. وقتی در رزق انسان، ولایت امام علیه‌السلام بود آن رزق، دارای برکت می‌شود.



گفتار ۳

امام، حاملِ علومِ قرآن و طریقِ بهره‌مندی از آن

«وَحَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ»



یکی از خصوصیات که در روایات و ادله و از جمله در زیارت جامعه کبیره برای وجود معصومین (علیهم السلام) به آن اشاره شده، این است که «حَمَلَةُ كِتَابِ اللَّهِ» هستند. ائمه (علیهم السلام) حامل کتاب خدای متعال هستند و می‌توانند این بار و این کتاب عظیم و این علم را تحمل کنند. تحمل حقیقت کتاب، کاری است که فقط از معصومین (علیهم السلام) ساخته است. آنها اولاً عالم به جمیع کتاب هستند و ثانیاً علم کتاب را حمل می‌کنند.

۱. ائمه (علیهم السلام)، حامل علم کتاب

یکی از وجوه ارتباطی که بین امام (علیه السلام) و کتاب وجود دارد، این است که امام (علیه السلام) حامل علم کتاب و عالم به کتاب است. در روایات زیادی با تعبیر مختلفی این معنا بیان شده است که غیر از معصومین (علیهم السلام) کسی نیست که عالم به جمیع مراتب کتاب باشد و ظاهر و باطن کتاب و اسرار و حقایق کتاب به او تعلیم شده باشد. این فقط از شئون معصومین (علیهم السلام) است.

صدر امام، حامل حقیقت قرآن (بر اساس آیه ۴۹ سوره عنکبوت)

در آیات قرآن هم با تعبیر مختلف به این امر اشاره شده است. این تعبیر نورانی در قرآن آمده است که آیات قرآن در صدر امام (علیه السلام) هستند: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۱ همه قرآن، آیات بین و واضح الهی است و این آیات بینات، در سینه آن انسان‌هایی هستند که ﴿أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ علم الهی به آنها عنایت شده است. پیدا است که مقصود از علم هم

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۹/۹/۲۰ مصادف با پنجم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

همین کتاب است. آنهایی که به علم الهی راه دارند، کسانی هستند که حقیقت قرآن به قلب آنها عنایت و اعطا شده است.

در اینجا روایات متعددی از معصومین علیهم السلام آمده که فرموده‌اند: آن کسی که ظرف قرآن است و صدر و سینه و قلب او تحمل این حقایق را دارد و می‌تواند این علم را تحمل کند، ما معصومین هستیم. غیر ما کس دیگری نیست که گنجایش این علم را داشته باشد.^۱

امام، عالم به جمیع حقایق قرآن (بر اساس آیه ۴۳ سوره رعد)

همچنین آیه شریفه ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۲ در روایات به ائمه هدایت معصومین علیهم السلام تفسیر کرده‌اند؛^۳ خدای متعال می‌فرماید: خدای متعال برای نبوت و رسالت تو، دو شاهد قرار داده است؛ یکی خودش و دیگری ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾. ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ در کنار خدای متعال قرار گرفته و خدای متعال، او را در عرض خود یاد کرده و او را شاهد بر نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده است.

بعضی^۴ این آیه نورانی را شهادت عملی به حساب آورده‌اند؛ یعنی پیغمبر ما! به مردم بگو شاهد نبوت من این است که من - به تعبیری - شاگرد و وصی‌ای دارم که عالم به جمیع کتب و عالم به جمیع کتاب است؛ کل علم کتاب در نزد او است. علمای ادیان بخصوص علمای یهود هم آشنا بودند که در دست داشتن علم کتاب، چه مقامی است. بگو برای اینکه نبوت من معلوم شود، آن کسی که وصی من و - به تعبیری - شاگرد من و تحت تعلیم من است،

۱. عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ثُمَّ قَالَ: «أَمَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ بَيْنَ دَفَتَيِ الْمُصْحَفِ قُلْتُ مَنْ هُمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۳.

۲. ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۴۳.

۳. عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ قَالَ: «إِنَّا عَنِّي وَعَلَى أَوْلَانَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۶.

۴. الميزان، ج ۱۱، ص ۳۸۳.

عالم به جمیع علم الکتاب است و همه علم الکتاب در نزد او است. چنین شخصی که علم الکتاب در نزد وصی و شاگرد او است، نمی تواند رسول نباشد.

پس خدای متعال می فرماید برای اثبات نبوت نبی اکرم ﷺ و ارتباط او با عالم غیب و عالم الهی، شهادت و وصایت آن کسی که عالم به جمیع کتاب است، کفایت می کند. برای همین از وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بعد هم معصومین (علیهم السلام) در عرض خدای متعال، به عنوان شاهد بر نبوت نبی اکرم ﷺ یاد شده است. لذا کسی می تواند حقیقتاً شهید و شاهد باشد که عالم به جمیع علم الکتاب است.

این آیه نورانی را مختلف معنا کرده اند و قابل معنا کردن هم هست. ولی نکاتی که از آن استفاده می شود، یکی این است که کسی می تواند شهود بر نبوت نبی اکرم ﷺ داشته باشد و مقام نبوت را شهود کند که ﴿عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ همه علم الکتاب در نزد او است. این علم الکتاب، شهود بر نبوت نبی اکرم ﷺ می آورد؛ چون نبوت نبی اکرم ﷺ، آن نبوت کلیه ای است که همه نبوت ها شعاع و جزء او هستند؛ آن نبوت ها نسبت به این نبوت، نبوت جزئیه اند. حتی آن مقام نبوت و ارتباطی که انبیاء اولوالعزم (علیهم السلام) هم با غیب عالم دارند و اخباری که از غیب عالم به آنها می رسد، نسبت به نبوت نبی اکرم ﷺ، نبوت جزئیه است. نبوت ایشان است که همه درهای غیب را به سوی عوالم باز کرده است. کسی می تواند شاهد آن نبوت کلیه باشد که عالم به جمیع علم الکتاب است ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾.

این آیه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تفسیر شده است و شأن نزولش از نظر فریقین، وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. در روایات ائمه (علیهم السلام) هم تعمیم داده شده و به همه ائمه (علیهم السلام) تفسیر شده است.

در حدیثی که در کتاب کافی است، سدید می گوید: محضر امام صادق (علیه السلام) بودیم، حضرت فرمودند: مردم ادعا می کنند ما علم غیب داریم؛ در حالی که من دنبال کنیز خودم می گشتم و پیدایش نکرده ام! وقتی محفل، خصوصی شد و من و جمعی از دوستان باقی ماندیم، به

حضرت عرض کردیم: آقا! این چه مطلبی بود که فرمودید؟ اعتقاد ما نسبت به شما با این حرف متفاوت است؛ ما معتقدیم شما واقعاً علم غیب دارید.^۱

حضرت فرمودند: سدید! مگر در قرآن نخوانده‌ای که خدای متعال در باب آن کسی که در کنار سلیمان علیه السلام بود - یعنی آصف بن برخیا - می‌فرماید که به سلیمان علیه السلام گفت من قبل از چشم به هم زدن، تخت بلقیس را برای شما از یمن حاضر می‌کنم: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾.^۲ عرض کردم: بله. فرمودند: می‌دانی آن شخص چقدر علم الکتاب داشت؟ یک قطره از دریای علم الکتاب را داشت.

۱. عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبَزَازُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ يَا عَجَبًا لَأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَلَانَّهُ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ قَالَ سَدِيرٌ فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ صَارَ فِي مَنْزِلِهِ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُيسَّرٌ وَ قُلْنَا لَهُ جَعَلْنَا فِدَاكَ سَمْعَكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا وَ لَا نَنْسُبُكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ. قَالَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أَلَمْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتَهُ قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ قَالَ قُلْتُ أَخْبِرْنِي بِهِ قَالَ قَدَرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ هَذَا فَقَالَ يَا سَدِيرُ مَا أَكْثَرَ هَذَا أَنْ يَنْسِبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبَرَكَ بِهِ يَا سَدِيرُ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيهَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْضًا ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ قَالَ قُلْتُ قَدْ قَرَأْتَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ أَفْهَمُ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضُهُ قُلْتُ لَا بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ قَالَ قَاوِمًا بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳.

۲. ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾؛ سوره نمل، آیه ۴۰.

در بعضی روایات دیگر دارد که از ۷۳ حرف، یک حرف علم کتاب در نزد او بود.^۱ البته این حروف، حروف مساوی نیستند؛ بلکه شئونی از علم کتاب هستند. او فقط یک حرف از ۷۳ حرف علم کتاب را داشت و این تصرف را انجام داد که در یک چشم به هم زدن، زمین را جمع کرد و تخت بلقیس را حاضر کرد و دوباره زمین را گسترانید. تعبیر روایات، این است.

بعد حضرت فرمودند: این آیه را چطور: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ آن کسی که همه علم کتاب در نزد او است، شاهد بر نبوت من است؟ که عرض کردم این آیه اولاً مقام شهود ائمه علیهم السلام را به نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اثبات می کند و دوم اینکه کسی می تواند گواه باشد که این شخص، پیغمبر است و ارتباط با علم الهی دارد و آنچه می گوید، از تعلیمات عالم دنیا و از آموخته های انسان های متعارف نیست که وصی و شاگردش عالم به جمیع علم کتاب است. آن علم کتابی که بزرگان و دیگران و آنهایی که اهل علوم غیبی بوده اند، یک قطره از دریای آن را داشته اند، تمامش در نزد وصی این وجود مقدس است. بعد امام صادق علیه السلام فرمودند این علم کتابی که یک حرف از ۷۲ حرفش، به تعبیری یک قطره اش در نزد آصف بن برخیا بود و این طور تصرف می کرد، کل آن در نزد ما است.

این روایت از روایاتی است که برای روایات باب علم امام - به اصطلاح بزرگان - شاهد جمع به حساب می آید. گاهی شما یک روایت دارید که دو طرف روایات متعارض در آن آمده است؛ این از آن دست روایات است.

۱. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا - وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاولَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْظَمِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱.

چون بعضی روایات در باب علم هست که علم مطلق ائمه علیهم السلام را انکار می‌کند؛ بعضی روایات هم هست که آن را اثبات می‌کند. در اینجا، هم انکار و هم اثبات، هر دو با هم جمع شده و هر دو هم معنا شده است.

لذا این روایت، شاهد این جمع است که آنجایی که ائمه علیهم السلام علم خودشان را انکار می‌کرده‌اند و مقامات عالی علم خودشان را بیان نکرده‌اند، شاید مقام تقیه بوده است. تقیه هم همیشه لازم نیست از دشمن باشد؛ گاهی تقیه از دوست است.

مشاهده حقایق آسمان و زمین در آینه قرآن توسط امام (بر اساس آیه ۸۹ سوره نحل)

در کتاب شریف کافی هست که وجود مقدس امام صادق علیه السلام فرمودند: ^۱ من عالم به گذشته و آینده و آنچه در سماوات و ارض است هستم. برخی اصحاب از این حرف تعجب کردند و برایشان سنگین آمد؛ چون معرفت اصحاب، یکسان نبود؛ بلکه این معارف تدریجاً با هدایت ائمه علیهم السلام تثبیت شده است.

اساس اسلام، به اندازه اعتقاد به امامت ائمه علیهم السلام واقع می‌شود. به اندازه‌ای که انسان تحمل ولایت می‌کند، به توحید راه پیدا می‌کند. ائمه علیهم السلام آرام‌آرام با تعلیم‌شان و حتی با شهادت‌شان و با بقیه شئونی که در طول این ۲۵۰ سال اعمال کردند، امت ایمانی و شیعه را برای تحمل و درک حقیقت ولایت و اقرار به مقامات ائمه علیهم السلام آماده کردند. این اقرار، اقراری نیست که نزد همه بوده باشد. لذا برخی تعجب کردند که امام علیه السلام چه حرفی می‌زند؟! چطور می‌فرماید من اینجا که نشسته‌ام، به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و همه اینها آگاه هستیم! مگر می‌شود امام علیه السلام این گونه باشد؟!

۱. عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ عَبْدُ الْأَعْلَى وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَشِيرٍ الْخَثْعَمِيُّ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبِيرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ﴾»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۲.

در بعضی روایات دارد که به حضرت می‌گویند: شما اینجا نشسته‌اید و این همه حجاب و پرده هست، چگونه با وجود این همه حجاب و موانع به همه اطراف و کائنات عالم هستید؟! حضرت فرمودند شما قرآن را که قبول دارید؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ پیغمبر ما! ما این کتاب الهی را بر تو نازل کردیم و این کتاب، تبیان همه حقایق است. ما هم علم الکتاب داریم. لذا من از طریق علم به قرآن، عالم به همه حقایق «ما فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» هستم. یعنی اگر کسی علم الکتاب و قرآن در نزدش بود، در آینه قرآن، همه حقایق را می‌بیند.

لذا بعضیها روایات متعددی را که در باب علم امام علیه السلام است و می‌فرماید: وقتی امام علیه السلام به امامت می‌رسد، عمودی از نور در اختیار او قرار می‌گیرد که شرق و غرب عالم و همه عوالم و اسرار را با او می‌بیند،^۲ تفسیر به همین کتاب کرده‌اند که کتاب «حَبْلًا مُّتَّصِلًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِبَادِكَ»^۳ است؛ یعنی اولاً کتاب، نور است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^۴ و ثانیاً این نور متصل

۱. عَنْ حَمَادٍ اللَّحَامِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «نَحْنُ وَاللَّهِ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَا فِي النَّارِ وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ قَالَ فَتَبْتَ أَنْظُرُ إِلَيْهِ قَالَ فَقَالَ يَا حَمَادُ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾ إِنَّهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فِيهِ تِبْيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ تِبْيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۴.

۲. عَنْ إِسْحَاقَ الْقُمِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا قَدَرُ الْإِمَامِ؟ قَالَ: «يَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَإِذَا وَصَلَ إِلَى الْأَرْضِ كَانَ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنُ مَكْتُوبًا ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ثُمَّ يَبْعَثُ أَيْضًا لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ تَحْتَ بَطْنَانِ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْخَلَائِقِ كُلِّهَا ثُمَّ يَتَشَعَّبُ لَهُ عَمُودٌ آخَرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَى أُذُنِ الْإِمَامِ كُلَّمَا احتَاجَ إِلَى مَزِيدٍ أُنْفِخَ فِيهِ إِفْرَاغًا»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۶.

۳. بخشی از دعای مربوط به تلاوت قرآن. ما قرأه أبو عبد الله علیه السلام بعد قراءه القرآن: «أَنَّهُ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ قَالَ: «... وَجَعَلْتَهُ عَهْدًا مِنْكَ إِلَى خَلْقِكَ وَحَبْلًا مُّتَّصِلًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِبَادِكَ»؛ الإختصاص، ص ۱۴۱.

بین ما و مقام الهی تا مرحله اُمّ الکتاب است: ﴿وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. این قرآن، رشته متصل نورانی است و در محضر امام علیه السلام است.

روح، طریق بهره‌مندی امام از حقیقت قرآن (بر اساس آیه ۵۲ سوره شوری)

در جای دیگری هم حضرت علم غیب خودشان را همین طور معنا کردند و به همین علم الکتاب برگرداندند. راوی به حضرت عرض کرد: این علومی که شما دارید، از کجا به دست می‌آید؟ آیا کتبی در اختیار شما است که از روی آن می‌خوانید؛ که چنین هم هست، مثل کتاب جفر و جامعه یا صحیفه فاطمیه که در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام است و اسراری در این کتاب هست و در اختیار غیر امام معصوم علیه السلام هم نیست؛ اگر کسی به صحیفه فاطمیه راه پیدا کرد، بدانید با امام زمان علیه السلام مرتبط است، چون صحیفه فاطمیه، در نزد امام علیه السلام است. ولی حضرت فرمودند: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجِبُ»^۱ مسئله عظیم‌تر و بزرگتر از این حرف‌ها است که امام علیه السلام نزد کسی شاگردی کند یا از روی کتاب و نوشته‌ای بخواند و این علوم را به دست بیاورد؛ بلکه حقیقت روح نزد حضرت حضور دارد و علوم را به حضرت می‌رساند. بعد این آیه نورانی قرآن را خوانند: ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾^۲.

←

۴. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْعِلْمِ أَمْ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَءُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجِبُ أَمْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ﴾ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَمْ يَقْرَءُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عَلَّمَهُ الْفَهْمَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۵.

۲. ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ سوره شوری، آیه ۵۲.

خود این آیه اسرار فراوانی دارد. بزرگان و مفسرین هم تلاش کرده‌اند این آیه را معنا کنند. می‌فرماید: پیغمبر ما! ما روحی را از امر خودمان بر شما وحی کردیم.

البته اول باید ببینیم این روح چیست؟ دوم اینکه امر الهی چیست؟ سوم اینکه نسبت بین این دو چیست؟ این در فهم علم امام علیه السلام به ما کمک می‌کند. ولی در هر صورت فرمود ما روحی از امر خودمان - یعنی آن حقیقت روح - را ﴿أَوْحَيْنَا﴾ بر تو وحی کردیم. این وحی چه نوع وحی‌ای است که روح وحی می‌شود؟ پس سؤال چهارم هم این است که چرا تعبیر به وحی شده و چگونه روح وحی می‌شود؟ چون کتاب را می‌شود وحی کرد؛ اما روح را چگونه وحی کرده است؟

﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ ما روحی را از عالم امر، یعنی از امر خودمان به تو وحی کردیم که اگر این روح به تو وحی نشده بود، ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ شما از کتاب و از اسرار ایمان مطلع نبودید. ما کتاب را به وسیله این روح به شما وحی کردیم. همه حقایق کتاب در نزد شما است، چون این روح با شما است و به شما وحی شده است.

لذا در روایات فرموده‌اند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسدّد و مؤیّد به روح القدس هستند^۱ و حقیقت و همه مراتب روح القدس، در خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. البته در روایات ما در باب انبیاء دیگر هم آمده که در ایشان روح القدس هست؛^۲ منتهی بعضی روایات بخصوص

۱. عَنْ أَبِي بصير قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ قَالَ: «خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۱.

۲. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يُنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ الَّذِي نَزَلَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّوحُ تَكُونُ مَعَهُمْ وَمَعَ الْأَوْصِيَاءِ لَا تُفَارِقُهُمْ تُفَقِّهُهُمْ وَتُسَدِّدُهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَهُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله...؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۳، ح ۱.

می‌فرمایند آن کسانی که مؤید به حقیقت روح القدس هستند، ما هستیم.^۱ معنایش این است است که نازله روح القدس در خدمت بقیه انبیاء علیهم‌السلام و در اختیار ایشان است؛ اما حقیقت روح القدس فقط در خدمت ائمه علیهم‌السلام است.

در قرآن می‌فرماید آدم علیه‌السلام که ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲ همه اسماء به او تعلیم شد، روح در او نیست و باید به او افاضه شود: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳. یعنی تنها شعاع و نازله این روح در حضرت آدم علیه‌السلام است؛ کسی که عالم به اسماء الهی است، حقیقت روح در اختیار او نیست، بلکه شعاعی از روح در وجود او هست. اما در اینجا می‌فرماید: ما خود این روح را به تو وحی کردیم: ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾. در باب حضرت آدم علیه‌السلام تعبیر ﴿نَفَخْتُ﴾ آمده است؛ اما در اینجا تعبیر «وحی» است که خیلی تعبیر لطیف‌تری است. آنجا ﴿مِنْ رُوحِي﴾ است؛ اما اینجا ﴿رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾ است.

خدای متعال این روح را به پیغمبر وحی کرده است و بعد می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا﴾ این روح و همچنین کتابی که در پرتو این روح به شما رسیده است خودش نور است. شاید استفاده بشود که آن روح با حقیقت و سر کتاب، یعنی با امّ الکتاب یکی است: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾^۴. لذا این امّ الکتاب هم به حقیقت قرآن تفسیر شده است^۵ و هم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام^۶. روح هم همین طور؛ به آن سر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌و... تفسیر شده است.

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ خَلَقَ أَكْثَرَهُ مِنْ جِبْرِائِيلَ وَمِيكَائِيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌و... وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ وَلَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وَجِدَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۴.

۲. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ سورة بقره، آیه ۳۱.

۳. ﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛ سورة حجر، آیه ۲۹.

۴. سورة زخرف، آیه ۴.

۵. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «تَضَعُ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَجَعِ وَتَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَهُوَ عِنْدَكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» أَنْ تَشْفِينِي بِشِفَائِكَ

می‌فرماید: ما این روح را به تو وحی کردیم؛ و اگر این روح به تو وحی نمی‌شد، از حقیقت کتاب الهی مطلع نبودی. اسرار و باطن کتاب، در پرتو این روح به شما عنایت شده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِّنْ عِبَادِنَا﴾.

انحصار علم در خانه‌های اهل بیت علیهم‌السلام

ما این کتاب را نوری قرار دادیم که ﴿نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِّنْ عِبَادِنَا﴾ هر که از بندگانمان را بخواهیم، با این کتاب و با این نور هدایت می‌کنیم.

علم الکتاب یعنی مراتب حقیقت قرآن که حقیقت علم هم همین است. هر علمی، البته علم نورانی به همین جا برمی‌گردد و فقط مال عباد هم هست: ﴿نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِّنْ عِبَادِنَا﴾.

در روایت عنوان هم بصری آمده است که وقتی به حضرت عرض کرد: آمده‌ام از علم‌تان استفاده کنم و به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متوسل شدم که خدای متعال من را از علم شما برخوردار کند، حضرت فرمودند: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ»^۱ علمی که تو دنبالش هستی، یعنی علم الامام، در اختیار ما است و نزد کس دیگری نیست. در روایت دیگری حضرت فرمودند: فلانی و فلانی - دو نفر از عالم‌های بزرگ زمان

←

وَ تَدَاوَيْنِي بِدَوَائِكَ وَ تُعَافِينِي مِنْ بَلَائِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۹۰.

۶. عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» قَالَ: «هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ مَعْرِفَتُهُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قَوْلُهُ «وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلَى حَكِيمٍ» وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فِي أُمِّ الْكِتَابِ؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸.

۱. امام صادق علیه‌السلام در بخشی از حدیث مفصل عنوان بصری چنین می‌فرماید: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعِبَادِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ»؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۷.

امام صادق علیه السلام - «شَرَفًا وَ غَرَبًا»^۱ می‌خواهند شرق و غرب عالم را بگردند، بگردند؛ اما علم کتاب، همه‌اش پیش ما است و جز در خانه ما جای دیگری نیست. لذا اینکه حضرت فرموده‌اند: «علم را ولو در چین هم بود، بروید و پیدا کنید»^۲ در برخی روایات معنا شده است؛ حضرت فرمودند: «علم در خانه ما است»^۳ چین هم بود، باید هجرت می‌کردید و دنبالش می‌رفتید. چون علم هر کجا باشد، باید دنبالش بروید. اما آنجا هم دنبال همان علمی باید بروید که نزد ماست، نه علم دیگر.

به موسای کلیم علیه السلام بعد از اینکه الواح تورات را دریافت کرده است، می‌گویند: یک آدمی هست که «عَلَمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۴ علمی از ناحیه خود ما به او ما تعلیم شده و کتاب و اینها نبوده؛ بروید نزد او شاگردی کنید. موسای کلیم علیه السلام راه می‌افتد تا آن معلم را پیدا کند و تحت تعلیم او قرار گیرد. این قدر هم جدی است که وقتی راه می‌افتد به وصی‌اش یوشع بن نون می‌گوید: «لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»^۵ یا باید به آن نقطه‌ای که قرار ما است برسیم و یا یک حُقُب، یعنی یک دوران می‌گردم.

علم، این گونه است. حضرت فرمودند: شرق و غرب عالم را بگردید؛ اما علم در خانه ما است. ولی اگر در چین هم بود، باید آنجا کوچ کنید تا یاد بگیرید.

۱. عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ: «شَرَفًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۳.

۲. نقل فی حدیث مرسل عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»؛ مصباح الشریعة، ص ۱۳.

۳. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزَّنَاءِ تَجَوُّزُ قَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجَوُّزُ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرْ لَهُ ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَ اللَّهُ لَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۹، ح ۳.

۴. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»؛ سوره کهف، آیه ۶۵.

۵. «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»؛ سوره کهف، آیه ۶۰.

در عبارتی دیدم مرحوم آیت الله العظمی بهجت فرموده بودند: اگر قرآن در آن طرف دنیا هم بود، ما باید سراغ این کتاب می‌رفتیم. این قرآن است که ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا﴾. بعد در حدیث عنوان بصری حضرت به عنوان فرمودند: «فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ» اگر آن علم ما را می‌خواهی که نور الهی است و هر کس به این نور رسید، هدایت می‌شود؛ آنهایی که مشیت الهی به هدایت‌شان به مقامات تعلق گرفته است، این علم و نور را به ایشان می‌دهند. حضرت فرمودند: اگر دنبال این علم و این نور هستی، «فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ» این، رزق عباد الله است؛ اول جزو عباد الله شو و حقیقت عبودیت را در قلب خودت محقق کن. وقتی این محقق شد، این علم را به تو می‌دهیم. لذا این قرآن مال کسی است که عبد مطلق الهی است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾^۱ این انسان است که این علم الکتاب در اختیارش قرار می‌گیرد. رمز این علم الکتاب، عبودیت است.

می‌فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ اگر این روح را به تو وحی نمی‌کردیم، از کتاب الهی مطلع نبودی. ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا﴾ لکن این کتاب الهی را نوری قرار دادیم و این نور را به تو وحی کردیم. در پرتو این روح، کتاب در اختیار تو قرار گرفت. این نور و کتابی که به تو وحی شده، این روح ﴿نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ مشیت ما تعلق می‌گیرد که آن بندگان و عبادمان به اندازه عبودیت‌شان با این مشیت، به علم راه پیدا می‌کنند؛ چون راهیابی به علم، به مشیت الله است. آن وقت مشیت الهی تعلق گرفته است.

همه این علم در اختیار امام علیه السلام است. حضرت فرمودند: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجَبُ» علم ما علم تعلیمی نیست؛ بلکه علمی است که خدای متعال از طریق این روح به ما عنایت کرده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾.

۱. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾؛ سوره اسراء، آیه ۱.

نسبت علم اهل بیت با علم انبیاء اولوالعزم

این کتاب و این علم در اختیار امام علیه السلام است و از طریق این علم، برای امام علیه السلام به همه کتب آسمانی اشراف حاصل می شود؛ چون کتابی است که «مُهْمِنًا عَلٰی ذٰلِكَ كُلِّهِ»^۱ مهمن بر همه کتب آسمانی است و هرچه انبیاء علیهم السلام داشته اند، جامع و کامل آن در این کتاب الهی است.

لذا امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابش فرمودند:^۲ نظر شیعیان ما در نسبت بین امیرالمؤمنین علیه السلام و انبیاء اولوالعزم علیهم السلام چیست؟ گفت: آقا! از چه نظر مقصودتان است؟ حضرت فرمودند: از نظر علم، چه نسبتی بین امیرالمؤمنین علیه السلام و انبیاء علیهم السلام قائل هستند؟ گفت: خیلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام شأن قائل هستند، ولی بالاخره آنها پیغمبر اولوالعزم هستند و آنها را اعلم می دانند! با اینکه شیعه بودند و برای حضرت هم شأن قائل بودند، باز انبیاء اولوالعزم را اعلم می دانند. حضرت فرمودند: با قرآن بر ایشان استدلال کنید؛ وقتی قرآن از علمی که در اختیار موسای کلیم علیه السلام قرار گرفته است صحبت می کند، می فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ

۱. ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهِّمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾؛ سوره مائده، آیه ۴۸. / وَكَانَ مِنْ دُعَاءِ الْإِمَامِ السَّجَّادِ علیه السلام عِنْدَ خَتْمِ الْقُرْآنِ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنَيْ عَلَى خَتْمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا، وَجَعَلْتَهُ مُهْمِنًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَفَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ»؛ الصحيفة السجادية، دعاء ۴۲، ص ۱۷۴.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَيْ شَيْءٍ يَقُولُ الشَّيْعَةُ فِي عِيسَى وَمُوسَى وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ عِيسَى وَمُوسَى أَفْضَلُ مِنْ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام قَالَ فَقَالَ أَيْزَعُمُونَ أَنَّ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام قَدْ عَلِمَ مَا عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ قُلْتُ نَعَمْ وَلَكِنْ لَا يَقْدُمُونَ عَلَى أَوْلَى الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ أَحَدًا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَخَاصِمُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ وَفِي أَيْ مَوْضِعٍ مِنْهُ أَخَاصِمُهُمْ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُوسَى ﴿كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَكْتُبْ لِمُوسَى كُلِّ شَيْءٍ وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعِيسَى ﴿وَلَا يَبِينُ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾؛ بصائر الدرجات ۵، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱.

شَيْءٍ^۱ در الواح تورات ﴿مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ از هر چیزی به او تعلیم کردیم. ولی وقتی به قرآن می‌رسد می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ همه حقایق در این کتاب هست. امیرالمؤمنین علیه السلام وصی نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند و این علم به ایشان منتقل شده است.

آیا اینها قبول دارند که علم الکتاب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام است و حضرت ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳ هستند و جزو کسانی هستند که ﴿آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۴ قرآن در صدر ایشان است؟ اگر قرآن در صدر امیرالمؤمنین علیه السلام است، قرآن ﴿تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ است؛ ولی الواح تورات ﴿وَكُتُبْنَا لَهُ فِي الْاَلْوَا حِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ است. لذا موسای کلیم علیه السلام بعد از دریافت الواح تورات پیغمبر شده است نه قبل از آن؛ باز هم بعد از دریافت الواح تورات، مأمور می‌شود آن معلم الهی را که ﴿عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ پیدا کند و وقتی هم با او وارد می‌شود، از در شاگردی وارد می‌شود؛ این پیغمبری که لحش را در قرآن دیده‌اید با فرعون چطور حرف می‌زند و حتی گاهی لحش با خدای متعال هم لحن مخصوصی است!

اما وقتی به آن معلّم الهی می‌رسد، می‌گوید: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾^۵ اجازه می‌دهی تابع تو باشم تا از آنچه خدا به تو تعلیم کرده، به من یاد بدهی؟ او هم قاطع می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَبْرًا﴾^۶ تو نمی‌توانی هم‌پای من راه بیایی. موسی علیه السلام هم تعهد محکم می‌دهد و می‌گوید: نه، صبر می‌کنم.

۱. ﴿وَكُتُبْنَا لَهُ فِي الْاَلْوَا حِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَ أَمَرَ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِأَحْسَنِهَا سَأَرِيكُمْ دَارَ الْاَفَاسِقِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۴۵.

۲. ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۸۹.

۳. سوره رعد، آیه ۴۳.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۵. ﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾؛ سوره کهف، آیه ۶۶.

۶. ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَبْرًا﴾؛ سوره کهف، آیات ۶۸-۶۷.

او هم عهد می گیرد و می گوید: اگر با من راه می آیی، نباید حرف بزنی! موسای کلیم علیه السلام قول می دهد که با این آقا راه بیفتد و هیچ نگوید؛ چون شاگرد است و باید سکوت کند تا آن معلم الهی از اسرار برایش حرف بزند. تازه در قرآن دارد که موسای کلیم علیه السلام نتوانست و تحمل نکرد. این کسی که **﴿عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾** سه چشمه از علم خودش را به موسای کلیم علیه السلام نشان داد و موسای کلیم علیه السلام تحمل نکرد و او هم از موسای کلیم علیه السلام جدا شد. این آقا چه کسی بود؟ طبق روایات جناب خضر علیه السلام بوده است که شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱

حضرت فرمودند بین این دو آیه، مقایسه کنید: **﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾** بعد از دریافت الواح تورات باید بروی شاگردی شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام را بکند. ولی امیرالمؤمنین علیه السلام عالم به کتاب هستند که **﴿نَبِيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾** است.

۲. اشاره‌ای به معنای «حمل» علم و شرایط آن

چطور می شود یک موجود مقدس بتواند حامل این علم و کتاب باشد؟ تحمل این علم و نگهداری اسرارش بسیار کار مشکلی است. لذا خود امام علیه السلام سرّ الله است: **«يَا سِرَّ اللَّهِ»**.^۲ مراتبی از این کتاب، سرّ است.

این تحمل هم باید توضیح داده شود. ائمه علیهم السلام فرموده اند: علم ما - گاهی هم می گویند: ولایت - ما صعب و مستصعب است.^۳ در بعضی روایات دارد: کلام ما صعب و مستصعب

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱.

۲. بخشی از زیارتنامه امیرالمؤمنین علیه السلام. المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۲۱۴، زیاره ۵، مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه ششم امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳. عَنْ أَبِي رَبِيعٍ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كُنْتُ مَعَهُ جَالِسًا فَرَأَيْتُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام قَدْ قَامَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَهُوَ يَقُولُ: «يَا أَبَا الرَّبِيعِ حَدِيثٌ تَمَضُّعُهُ الشَّيْبَةُ بِالسَّيْتِهَا لَا تَدْرِي مَا كُنْهَهُ قُلْتُ مَا هُوَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الرَّبِيعِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَكُونُ مَلِكٌ وَلَا يَكُونُ مُقَرَّبًا وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُقَرَّبٌ وَقَدْ يَكُونُ نَبِيٌّ وَلَيْسَ بِمُرْسَلٍ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُرْسَلٌ وَقَدْ يَكُونُ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ بِمُتَحَنٍّ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

است.^۱ اینکه این کلام بخواید به قلب کسی برسد و بفهمد، تحمل می‌خواهد: «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اٰمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ» تحمل علم امام علیه السلام مال کسی است که نبی مرسل است. چون این، تحمل حقیقت و مراتب قرآن است؛ قرآنی که ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا﴾ قرآن، آن نوری است که ﴿نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾. اصل قرآن به تو وحی شده و بعد هم این روح در اختیار ائمه علیهم السلام است. بقیه عباد الله هم هر کسی به اندازه‌ای رزق دارد: ﴿نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾.

شرطش هم عبودیت است. تا انسان بنده نشود، خدای متعال به نور این کتاب هدایتش نمی‌کند. مشیت خدای متعال به هدایت به این کتاب و به مرتبه درک نورانیت کتاب، مال کسانی است که مقام عبودیت را دارند: ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾. بندگان که در مقام عبودیت هستند، مشیت خدای متعال به اندازه بندگی‌شان به هدایت آنها به کتاب تعلق می‌گیرد و آنها را به کتاب الله هدایت می‌کنند. یعنی به اندازه عبودیت‌شان از علم کتاب برخوردار می‌شوند.

۳. ائمه علیهم السلام، تنها طریق دستیابی به علم کتاب

طریق بهره‌مندی از علم کتاب هم وجود مقدس امام علیه السلام است. چون این علم در نزد امام علیه السلام است و معلم این کتاب، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند و اسرارش در قلب آنها و نزد آنها است: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾. اسرار این کتاب، در سینه آنها است. حضرت فرمودند: قرآن نمی‌گوید بروید بین دو جلد کتاب را بگردید. علم قرآن «بَيْنَ دَفْتَيِ الْمُصْحَفِ» نیست؛ ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ بلکه اسرار قرآن در سینه ما است.^۲

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اٰمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲، ح ۷.
 ۲. عَنْ أَبِي بصير قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ بَيْنَ دَفْتَيِ الْمُصْحَفِ قُلْتُ مَنْ هُمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۳.

لذا هر چهقدر هم انسان این قرآن روی کاغذ را بخواند، تا از شعاع نور کتاب به علم امام علیه السلام نرسد و به صدر امام علیه السلام راه پیدا نکند، یعنی برایش دری به سوی علم امام علیه السلام باز نشود، به حکمت قرآن نمی‌رسد. راه رسیدن به قرآن و اسرار قرآن، رسیدن به امام علیه السلام است.

قرآن، آن نوری است که ﴿نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ هدایت، به وسیله این قرآن واقع می‌شود و رزق عباد الله است. بعضی‌ها زود خودشان را جزو عباد الله حساب می‌کنند و می‌خواهند آن آثار را مترتب کنند. در حالی که این طور نیست. عباد الله به رزق هدایت، به قرآن، به رزق نور و به رزق فرقان رسیده‌اند. لذا می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾^۱ شاید معنای عباد در این آیه همین باشد؛ ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ آنها به جایی رسیده‌اند که به نور قرآن راه پیدا کرده‌اند؛ لذا تابع احسن القول هستند. احسن القول هم قرآن است؛ احسن الكتاب و احسن القصص^۲، قرآن است. آن عباد الله اگر تورات یا انجیل هم در کنار قرآن برایشان بخوانید، با اینکه همه کتاب آسمانی هستند، اما قرآن را می‌گیرند. نه اینکه حرف‌های عادی را گوش کنند! آن هم کسی که جزو عباد نیست و فرقان و نور ندارد و هدایت به او نرسیده است، از آغاز برود هدایت را در کتاب‌های دیگر جستجو کند! این جزو اشتباهات بزرگ است.

امام، معلم کتاب و باب حکمت

بعضی‌ها هدایت را در خانه این و آن جستجو می‌کنند و می‌خواهند از این سینه‌ها و قلوب، علم را بگیرند. این طور چیزی درست نمی‌شود. بلکه علم را باید از امام علیه السلام گرفت: «أَنَا

۱. ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاعُونَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره زمر، آیات ۱۸-۱۷.

۲. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۳.

مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا^۱. آن حکمتی که در قرآن است - که قرآن حکیم است - و آن حکمتی که در اختیار پیامبر ﷺ است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۲ و این حکمت را به آنها تعلیم می‌کند، این تعلیم حکمت، کار کسی است که حکیم است و به کتاب حکیم و به حکمت الهی راه پیدا کرده است. او نبی اکرم ﷺ است: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» و وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ باب این حکمت هستند.

بعضی اهل سنت این روایات را این طور معنا می‌کنند که «وَعَلِيٌّ بَابُهَا» یعنی در این شهر حکمت، خیلی بالا و رفیع است و این در، به مقامات پایین باز نمی‌شود؛ بلکه مال مقامات عالی است. دست کسی به این راحتی به این در نمی‌رسد تا وارد شود؛ بلکه باید به آن مقام علیّ برسد تا به در مدینه حکمت وارد شوید. خب خیلی هم بهتر! اگر روایت را این طور هم معنا کنند، باز ما به مقصد خودمان رسیده‌ایم؛ چون ولی باز آن علیّ، جز علی ﷺ نیست. آن علیّ‌ای که آن مقام رفیع و علو را دارد و در مدینه حکمت از سوی او باز می‌شود، وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ است. اتفاقاً ما هم که می‌گوییم «وَعَلِيٌّ» یعنی امیرالمؤمنین ﷺ، همین ادعا را داریم؛ می‌گوییم این باب، خیلی باب رفیعی است و اسمش را هم که علی گذاشتند، مشتق از اسم «علی اعلا» است.^۳ لذا مقام امیرالمؤمنین ﷺ علیّ و رفیع است: «وَعَلِيٌّ بَابُهَا».

۱. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ﷺ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا فَكَيْفَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَ لَا يَهْتَدِي إِلَيْهَا إِلَّا مِنْ بَابِهَا»؛ الْأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۳۸۸، ح ۱۱.

۲. ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ سوره جمعه، آیه ۲.

۳. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۷۴.

این مدینه حکمت، همان قرآن است: ﴿الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾^۱ ﴿أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ﴾^۲ ﴿مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۳ این کتاب از محضر حکیم علیم آمده و خودش هم حکیم است: ﴿أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ﴾.

این حکمت در اختیار امام علیه السلام است. اینکه در زیارات ائمه علیهم السلام می خوانید که بندگان خدا را با موعظه حسنه و حکمت به سوی خدا دعوت کردید،^۴ یعنی این حکمت در اختیار امام علیه السلام است. این حکمت است که اسرار توحید در آن است و کسی می تواند به خدا دعوت کند که این حکمت در اختیارش باشد. تا به این حکمت نرسی، دعوت به خدا ممکن نیست: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾^۵ دعوت، با حکمت و موعظه است و این حکمت و موعظه، در کتاب است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۶ این کتابی که آمده است، موعظه رب است و با موعظه رب می شود مردم را به خدا دعوت کرد.

با بافته های ما که کسی خداپرست نمی شود! اگر بنا بود کسی با حرف خداپرست شود، خیلی کار راحت بود. باید یک نفر به آن موعظه رب برسد تا مردم را به خدا دعوت کند و قلوب را بیدار کند. این ﴿موعظه﴾ شاید همان مقام بیداری و یقظه باشد. قرآن، سرچشمه بیداری است و بیداری، با موعظه رب است. این موعظه هم فقط در اختیار امام علیه السلام است.

قرآن، حکمت است و این حکمت در اختیار امام علیه السلام است. با این حکمت می شود دعوت کنی: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾. حکیم کسی است که به این کتاب راه

۱. ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾؛ سوره لقمان، آیه ۲.

۲. ﴿الرَّ كِتَابِ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾؛ سوره هود، آیه ۱.

۳. ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾؛ سوره نمل، آیه ۶.

۴. «وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ زیارت جامعه کبیره.

۵. ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۶. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛

سوره یونس، آیه ۵۷.

پیدا کرده است. اینکه در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱ اگر دست کسی به حکمت رسید، به خیر کثیر رسیده است، این حکمت، همان حکمتی است که در نزد امام علیه السلام است که همان قرآن حکیم است. این حکمت، همان نور قرآن است که در نزد امام علیه السلام است. اینکه در روایات حکمت تعریف می‌شود به «طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»^۲ چون «مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ» از طریق همین حکمت، یعنی از طریق قرآن حاصل می‌شود.

برای همین است که قرآن، به امام علیه السلام هدایت می‌کند^۳ و اگر کسی به علم قرآن رسید، به حکمت و به معرفت الامام، یعنی به آن نور رسیده است. همه اینها یک حقیقت را بیان می‌کنند.

لذا دعوت به حکمت مال کسی است که به نور قرآن راه پیدا می‌کند. استدلال و برهان و اینها، همان ﴿جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، یعنی مجادله است. انسان باید با نفس خودش در مسیر توحید مجادله کند. چون نفس انسان - که دشمن او است - هر وقت بخواهند یقینی به او بدهند، شروع به وسوسه می‌کند و تردید ایجاد می‌کند؛ لذا باید با او جدال کنی. جدال، همان استدلال است. باید واقعاً بنشینی با او یکی دو تا استدلال کنی. شما می‌خواهید به توحید یقین پیدا کنید، او شروع می‌کند به تردید ایجاد کردن! حالا شما باید بشینید و استدلال کنید. جدال، برای ساکت کردن خصم است. البته شیاطین بیرون هم همین طور هستند؛ شروع می‌کنند استدلال کردن و شما باید با آنها مجادله کنید.

لذا در روایات، جدال به همین استدلال‌ها تفسیر شده است. در روایت منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، جدال این گونه تفسیر شده است.^۴ اینها حکمت نیستند؛ حکمت همان نور

۱. ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: «طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۱.

۳. عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ قَالَ: «يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲.

است. چون این دست استدلال‌ها را فیلسوف‌های غیر نورانی هم دارند. بعضی فلاسفه واقعاً نورانی هستند؛ ولی فیلسوف‌های غیر نورانی هم این استدلال‌ها را دارند و خوب می‌چینند. اینها جدال است؛ برهان که نیست! برهان، یعنی آن چیزی که واقعیت‌ها را روشن می‌کند، همان حکمت و کتاب و نور است.

لذا از قرآن گاهی تعبیر به نور می‌شود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۱ و گاهی تعبیر به کتاب حکیم می‌شود. اینکه امام علیه السلام با موعظه و حکمت دعوت می‌کند و اینکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله «دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ»^۲ است و امام زمان علیه السلام هم داعی الله است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ»^۳ کسی می‌تواند این دعوت را بکند که به حکمت و موعظه حسنه رسیده باشد. تا به حکمت و موعظه حسنه نرسیده باشد، نمی‌تواند دعوت الی الله کند؛ چون دعوت الی الله با جذبه‌های کتاب، نور کتاب و با هدایت کتاب - دعوت الی الله - واقع می‌شود.

استدلال که دعوت الی الله نیست؛ جدال است. نفست می‌گوید: خدا نیست؛ این امر واضحی که فرمود: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴ این امر واضح واضح که قرآن هیچ کجا برایش استدلال اقامه نکرده است و می‌فرماید مگر شکی در آن است، نفس شروع می‌کند این امر را تردید کردن. خب باید با او جدال کنی؛ ولی اینکه حکمت نیست. این مال قدم اول است. اینکه سیدالشهداء علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّكَ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى

←

۴. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۵۲۷، ح ۳۲۲.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۲. ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ سوره احزاب، آیه ۴۶.

۳. زیارت آل یاسین. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۳.

۴. ﴿قَالَتْ رَسُولُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

يَكُونُ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ^۱ مگر غیر تو پیدایی ای دارد که تو را به ما نشان دهد؟! همه پیدایی‌ها از تو است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۲.

حالا انسان در کتاب‌ها و پیچ و خم‌ها با مقدمات بگردد و کتاب بنویسد تا اثبات کند خدا هست! خب الحمد لله؛ اما مگر این حکمت است؟! اینکه حکمت نیست. حکمت، آن نوری است که هدایت الی الله با او واقع می‌شود. آن نوری که ما را به خدای متعال می‌رساند، حکمت همان نور است که در اختیار امام علیه السلام است. هر کس به او راه پیدا کرد، به حکمت و به خیر کثیر راه پیدا کرده است. اثرش هم طاعت الله است؛ نمی‌شود کسی به قرآن برسد، اما به طاعت و بندگی نرسد. این کتاب که در قالب روح به نبی اکرم صلی الله علیه و آله عطا شده، همه نورش در اختیار امام علیه السلام و حکمتش در محضر امام علیه السلام است: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بِأَبْهَاءَ». مدینه حکمت، همین قرآن است؛ قرآن شهر حکمت است. باب این شهر حکمت هم از امام علیه السلام به سوی دیگران گشوده می‌شود؛ دیگران به حکمت نمی‌رسند مگر با امام علیه السلام.

این است که امام علیه السلام با حکمت و موعظه حسنه دعوت می‌کند. در زیارات ائمه علیهم السلام، وقتی می‌خواهیم امام علیه السلام را توصیف کنیم، می‌گوییم: «دَعَوْتُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۳ شما با حکمت و موعظه حسنه، به خدا دعوت کردید. این کار کس دیگری نیست؛ چون کس دیگر اصلاً دستش این حکمت نیست که بتواند «دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ» بشود.

۱. دعای شریف عرفه. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۹.

۲. ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾: سوره حدید، آیه ۳.

۳. در زیارتنامه امام حسین علیه السلام چنین آمده است: عَنْ يُونُسَ الْكُتَّاسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِذَا أَتَيْتَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَانْتِ الْفُرَاتِ وَ اغْتَسِلْ بِحِيَالِ قَبْرِهِ وَ تَوَجَّهِ إِلَيْهِ وَ عَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ حَتَّى تَدْخُلَ إِلَى الْقَبْرِ مِنَ الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ وَ قُلْ حِينَ تَدْخُلُهُ... أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَ تَلَوْتَ الْكِتَابَ ﴿حَقَّ تِلَاوَتُهُ﴾ وَ دَعَوْتَ ﴿إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا...»؛ الكافي، ج ۴،

عبودیت و معیت با امام، شرط بهره‌مندی از علم امام

بله، اگر کسی جزو عباد الله شد و بعد، از علم امام علیه السلام برخوردار شد و این نور به او عطا شد، می‌تواند به دیگران هم بدهد. امام علیه السلام به عنوان بصری فرمودند: اگر می‌خواهی از علم من برخوردار شوی، اول برو بنده بشو. اگر من دیدم بنده هستی، این راه باز می‌شود؛ و گرنه با التماس و خواهش، باز نمی‌شود. اگر بنده و عبد شدی، ما علم‌مان را به عباد می‌دهیم: ﴿جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾.

این علم و حکمت، در محضر امام علیه السلام است. برای همین است که در روایات نبوی - هم در کتاب احتجاج و هم در مصادر اهل سنت - مکرر آمده است که «عَلَيَّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ»^۱ قرآن با امیرالمؤمنین علیه السلام است. اگر کسی می‌خواهد به قرآن برسد، باید به معیت امیرالمؤمنین علیه السلام برسد. کسی که دستش به امیرالمؤمنین علیه السلام نرسید، دستش به قرآن و به آن حکمت هم نمی‌رسد. حکمت، آن انواری است که در محضر امام علیه السلام است؛ «نُورُ الْقُرْآنِ»^۲ و قرآن حکیم است و یکجا در اختیار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و بعد هم در اختیار ائمه هدايت معصومین علیهم السلام

۱. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ التَّمِيمِيِّ، عَنْ أَبِي ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ (رض)، قَالَ: «شَهِدْتُ مَعَ عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَ الْجَمَلِ، فَلَمَّا رَأَيْتُ عَائِشَةَ وَأَقْفَهُ دَخَلْنِي مِنَ الشَّكِّ بَعْضُ مَا يَدْخُلُ النَّاسَ، فَلَمَّا زَالَتْ الشَّمْسُ كَشَفَ اللَّهُ ذَلِكَ عَنِّي، فَقَاتَلْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، ثُمَّ أَتَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَقَصَصْتُ عَلَيْهَا قِصَّتِي، فَقَالَتْ: كَيْفَ صَنَعْتَ حِينَ طَارَتِ الْقُلُوبُ مَطَائِرَهَا قَالَ: قُلْتُ: إِلَى أَحْسَنِ ذَلِكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ عَنِّي عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ، فَقَاتَلْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قِتَالًا شَدِيدًا. فَقَالَتْ: أَحْسَنْتَ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ؛ الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ، ص ۴۶۰، ح ۱۰۲۸، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن مردویه.

۲. عَنْ زَيْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَبِي حَبِيبٍ السَّاجِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَثَلُنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ كَمَثَلِ الْمَشْكَاةِ فَتَحْنُ الْمَشْكَاةَ وَ الْمَشْكَاةُ الْكُوَّةُ ﴿فِيهَا مُصْبَحٌ﴾ وَ ﴿الْمُصْبَحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ وَ الزُّجَاجَةُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله ﴿كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ قَالَ عَلِيٌّ ﴿زَيْتُونَةٌ لَا شَرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ﴾ نُورِ الْقُرْآنِ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ يَهْدِي لَوْلَا يَتَنَا مَنْ أَحَبَّ؛ تَأْوِيلَ الْآيَاتِ الظَّاهِرَةِ، ص ۳۵۶.

است. لذا دعوت، با این کتاب و با این علم واقع می‌شود که این هم از شئون معصومین علیهم‌السلام است.

ان‌شاءالله بعضی نکات دیگر را عرض می‌کنم که این کتاب چیست؟ شئون این کتاب چیست؟ حمل این کتاب یعنی چه؟ دیگران چگونه می‌توانند به این کتاب راه پیدا کنند؟

تحمل علم امام علیه‌السلام که همان تحمل قرآن است، جزو اموری است که لوازم و الزاماتی دارد و رسیدن به حکمت و هدایت جز با قرآن نیست و قرآن هم جز در نزد امام علیه‌السلام نیست و جز امام علیه‌السلام کسی دعوت به قرآن نمی‌کند. امام علیه‌السلام، با قرآن دعوت می‌کند؛ هرچه دعوت می‌کند، با نور قرآن است. لذا باید سراغ این علم رفت.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن حدیث نورانی که اعراف را معرفی می‌کنند و می‌فرمایند: «نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا»^۱، ذیلش این را فرمودند: «فَلَا سِوَاءَ مَنْ اِعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سِوَاءَ» آن چیزی که مردم به آن چنگ زده‌اند با چیزی که شما دوستان ما به آن چنگ زده‌اید، یکی نیست. چرا؟ «حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كِدْرَةٍ يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ» چون دیگران به سوی علم غیر ما رفته‌اند. وقتی دنبال علم دیگران می‌روید، در

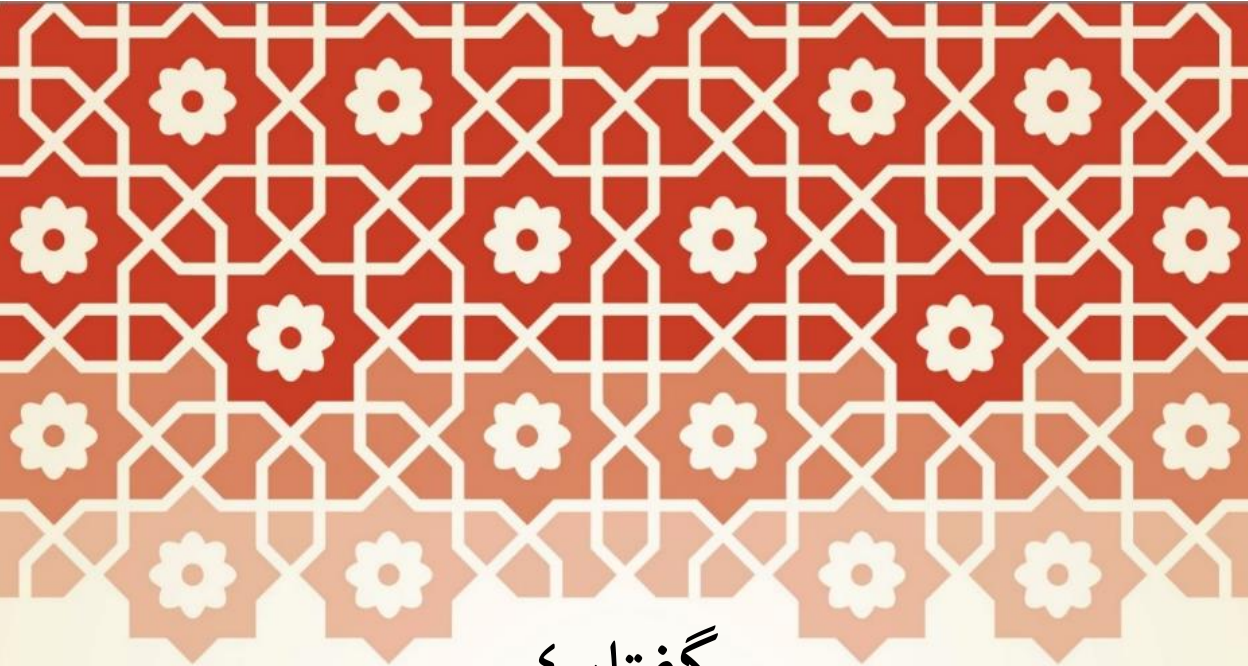
۱. عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ ﴿عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ﴾ فَلَا سِوَاءَ مَنْ اِعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سِوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كِدْرَةٍ يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۹.

واقع دنبال ظرف‌هایی می‌روید که آلوده هستند و از این ظرف در آن ظرف می‌ریزند و آلودگی آن ظرف را هم پیدا می‌کند. یعنی این علم از هر نفسی که عبور می‌کند، نمی‌جوشد؛ بلکه ظرف محدودی است که در نفس می‌ریزد و بعد هم از این نفس به آن نفس می‌ریزد. این نفس آلوده‌اش می‌کند، آن نفس هم آلوده‌اش می‌کند.

چون علم خالص نزد امام علیه السلام است. به ما که می‌رسد، شائبه نفس ما به این علم می‌خورد و لذا آن نورانیت و صفای علم گرفته می‌شود؛ مگر مؤمن خالص باشد که آن وقت آلوده‌اش نمی‌کند، بلکه نازل و محدودش می‌کند و حجاب نور می‌شود. این علم و نور، بدون حجابش نزد امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اما به سلمان (رض) که رسید، سلمان (رض) حجاب نور می‌شود. اگر کسی از سلمان (رض) گرفت، با واسطه گرفته است. مثل اینکه نور خورشید را از ماه بگیری. اصل علم، پیش امام علیه السلام است. حضرت فرمودند: همه قرآن پیش ما است؛ حالا هر کجا می‌خواهند، بروند بگردند! این رزق ما است و به سلمان (رض) که می‌رسد، یک حجاب می‌خورد. اگر دومی از سلمان (رض) گرفت، حجاب نوری دوم می‌شود. اما دیگرانی که پاک نیستند، مؤمن صالح و خالص نیستند، نه فقط این علم را نازل و محدود می‌کنند، بلکه آن را کدر هم می‌کنند. مثل اینکه ماه، نور خورشید را محدود می‌کند؛ چون همه خورشید که از طریق ماه نمی‌تابد. حالا اگر نور ماه در یک آینه افتاد و شما نور ماه را در آینه دیدید، این هم نور خورشید است، اما از دو حجاب گذشته: ماه و آینه. اگر این آینه را در آینه دیگر انداختید و سومی نگاه کردید، سه حجاب خورده است. بعضی وقت‌ها نه فقط حجاب است، بلکه تیرگی هم به آن می‌دهد؛ مثل آینه‌ای است که کدورت و رنگ هم دارد و رنگ ماه را عوض می‌کند. در آینه قرمز، انسان خیال می‌کند ماه، قرمز است؛ در حالی که این آینه دارد رنگ را عوض می‌کند. حضرت فرمودند: «ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونٍ كَدَرَةٍ يَفْرَعُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ» اینها به سوی مردم رفتند، یعنی به سوی ظرف‌هایی که از این ظرف در آن ظرف می‌ریزند، همه‌اش

۱. عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبَزَّازُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «... فَأَوْقَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ قَالَ وَ عَلِمَ الْكِتَابَ وَ اللَّهِ كُلَّهُ عِنْدَنَا عَلِمَ الْكِتَابَ وَ اللَّهِ كُلَّهُ عِنْدَنَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۵.

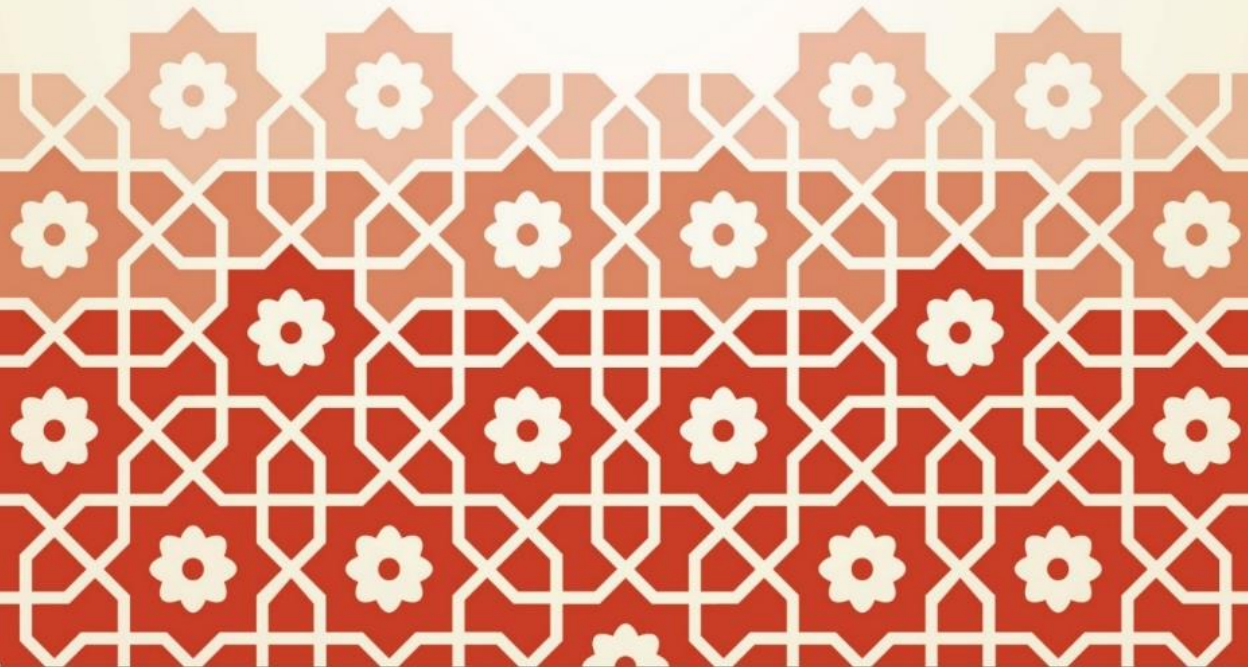
هم آلوده است. ولی «وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا» کسی که رو به ما می‌آورد «إِلَى عُيُونِ صَافِيَةٍ» به سرچشمه‌های زلالی راه می‌یابد که از این ظرف در آن ظرف نیست، بلکه از معدن علم الهی می‌جوشد: «تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا» به اذن رب جاری است و پایان هم ندارد: «لَا نَفَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعَ». این می‌شود علم الامام؛ این همان علم الکتاب است که در نزد امام علیه السلام است و دیگران باید از امام علیه السلام بگیرند.



گفتار ۴

رابطه عصمت امام با تحمّل اسرارِ قرآن

«وَحَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ»



گفتیم یکی از شئونی که در زیارت جامعه کبیره برای ائمه هدا و معصومین علیهم السلام بیان شده و در دیگر بیانات اهل بیت علیهم السلام هم فراوان به آن اشاره شده، این است که ائمه علیهم السلام حاملین کتاب خدا هستند: «حَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ» و عالم به علم کتاب هستند و همه آنچه در این کتاب عزیز - اعم از ظاهر و باطن - نازل شده، در محضر امام علیه السلام است.

۱. قرآن، رشته اتصال و اعتصام امام با خدای متعال

وجوه ارتباطی بین ائمه علیهم السلام و قرآن وجود دارد. یکی همین است که امام علیه السلام، حامل کتاب الله و متمسک به آن است.

خدای متعال می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۲ این کتاب الهی به آن طریقه‌ای هدایت می کند که طریقه اقوم است؛ یعنی قرآن به بهترین و استوارترین طریقه‌ها هدایت می کند. ذیل این آیه شریفه، روایتی را از امام سجاده علیه السلام نقل کرده اند^۳ که حضرت در ابتدا می فرمایند امام علیه السلام باید مقام عصمت داشته باشد. یکی از صفات باطنی امام علیه السلام، عصمت

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۹/۹/۲۱ مصادف با ششم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾
سوره اسراء، آیه ۹.

۳. عَبَّاسُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: «الْإِمَامُ مَنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيُعْرَفُ بِهَا وَ لَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُوصًا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۱.

است که شاید جزو مهمترین و اصلی ترین اوصاف امام علیه السلام باشد. امام علیه السلام عصمت دارد، یعنی مطلقاً از دایره ولایت حضرت حق خارج نمی شود و به این معنا حتی ترک اولی هم ندارد. بعد فرمودند: چون عصمت از صفات باطنی است و صفتی نیست که دیگران به آن راه پیدا کنند، امام علیه السلام باید از ناحیه خدای متعال معین شود؛ چون جز خدای متعال کسی واقف به عصمت نیست و تشخیص صفت معصوم و صفت عصمت فقط مربوط به خدای متعال است. وقتی راوی از حضرت سؤال کرد معنای عصمت امام علیه السلام چیست؟ یا به تعبیر دیگر، امام علیه السلام چگونه معصوم است؟ حضرت همین آیه نورانی قرآن را تلاوت کردند و فرمودند: امام علیه السلام «الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ» دائماً متمسک به حبل خدا است و حالت اعتصام به حبل الهی دارد. اعتصام هم به معنای پذیرش و تحمل عصمت است. فرمودند: امام علیه السلام معتصم به حبل الله است و حبل الهی نگهبان او است. این رشته الهی ای که بین امام علیه السلام و خدای متعال هست، نگهبان امام علیه السلام است. بین امام علیه السلام و خدای متعال، رشته عصمتی است که خدای متعال با این رشته، معصوم علیه السلام را حفظ می کند و معصوم علیه السلام، معتصم، یعنی آویخته و متعلق به این عصمت است و نسبت به آن عصمت الهی پذیرش دارد. بنابراین عصمت امام علیه السلام به عصمت الله است؛ خدای متعال او را نگه می دارد و نگاهبانی می کند.

بعد حضرت فرمودند: حبل الله، کتاب الله است. یعنی در واقع امام علیه السلام، معتصم به کتاب الله است و کتاب الهی، رشته عصمت بین خدای متعال و معصوم علیه السلام است. معصوم علیه السلام هم دائماً در چارچوب این عصمت و علم الهی حرکت می کند.

به تعبیر دیگر، آن علم و آن نور الهی ای که همراه با معصوم علیه السلام است و او را متصل به علم خدای متعال می کند - و لذا رشته ای است که خدای متعال برای نگاهبانی امام علیه السلام قرار داده - کتاب الهی است. امام علیه السلام با همه وجود، معتصم به این کتاب است و از آن جدا نمی شود؛ لذا امام علیه السلام، معصوم است به اعتصام به حبل الله، یعنی آن رشته ای که خدای متعال بین او و خودش قرار داده است.

برای دیگران هم امام علیه السلام، عصمت است: «وَعِصْمَةُ الْمُعْتَصِمِينَ».^۱ در صلوات منقول از امام سجاد علیه السلام در ماه شعبان، امام علیه السلام «عِصْمَةُ الْمُعْتَصِمِينَ» معرفی شده است. همه آنهایی که به عصمه الله - یعنی عصمتی که آنها را حفظ می‌کند - معتصم هستند، این عصمه الله برای آنها امام معصوم علیه السلام است. امام علیه السلام، مستقیماً متصل به عصمت الهی است و اعتصام به عصمت الله دارد. مابقی انسان‌ها معتصم به معصوم علیه السلام هستند. همه آنهایی که در ظرف خودشان معصوم بوده‌اند - مثل انبیاء علیهم السلام و اولیاء علیهم السلام - عصمت‌شان ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. آنها معتصم به این عصمت هستند؛ ولی امام علیه السلام خودش معتصم به کتاب الله و حبل الله است. این رشته عصمت بین خدا و امام علیه السلام قرار داده شده و خدای متعال با این رشته، امام علیه السلام را نگاهبانی می‌کند و امام علیه السلام هم چون معتصم به اوست، از حوزه عصمت الهی بیرون نمی‌رود. لذا بعد حضرت فرمودند: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» کتاب، هدایت به امام علیه السلام می‌کند و «الَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» همان امام علیه السلام است. چون امام علیه السلام متصل به این رشته عصمت الهی است، پس اگر کسی به این رشته راه پیدا کرد، این رشته او را به امام علیه السلام هدایت می‌کند. لذا - همان طور که از روایات استفاده می‌شود - هم امام علیه السلام هادی به قرآن است و هم قرآن به امام علیه السلام هدایت می‌کند.

۲. قرآن، راه رسیدن به معرفت‌الامام

لذا یک سلسله روایات داریم - فراوان هم هست - که بیان می‌کند معارف قرآن، هدایت به امام علیه السلام است.^۲ این مطلب به بیانات مختلفی در روایات معصومین علیهم السلام آمده است و بزرگان این روایات را توضیح داده‌اند. بعضی از این روایات را مرحوم فیض در یکی از مقدمات تفسیر

۱. در صلوات شعبانیه چنین آمده است: وَمِنْ الدُّعَاءِ كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ عِنْدَ الزَّوَالِ حَدَّثَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّينَ وَالمَسَاكِينِ الْمُضْطَرِّينَ وَالمُسْتَكِينِ وَملَجَا الْهَارِبِينَ وَمُنْجَى الْخَائِفِينَ وَ عِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ»؛ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۸۸، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۲. ن.ک: الکافی، کتاب الحُجَّة، بَابُ أَنَّ الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلْإِمَامِ، ص ۲۱۶.

صافی آورده‌اند.^۱ تفسیر ایشان عمدتاً یک تفسیر روایی است و بر اساس معارف روایی شکل گرفته است؛ لذا در مقدمات این تفسیر، مقدمه‌ای دارند که نسبت بین معارف قرآن و ولایت ائمه علیهم‌السلام را آنجا توضیح می‌دهند.

آنجا چندین روایت آورده‌اند که مضمون بعضی از آنها این است که «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَثَلَاثًا»^۲ قرآن در سه بخش نازل شده است: «فَثُلُثُ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا» یک قسمت از این قرآن درباره ولایت ما است و همچنین در باب دشمنان ما است و دو قسمت از سه بخش قرآن هم به سنن و احکام و فرائض و امثال می‌پردازد که باطن آن هم به ولایت امام علیه‌السلام برمی‌گردد و مناسک آن ولایت است. در بعضی روایات هم داریم: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةً أَرْبَاعًا».^۳

این تعبیر که قرآن سه قسم یا چهار قسم نازل شده، با هم قابل جمع هم هستند و روشن است که این سه قسم و چهار قسم که می‌گویند، به معنای سه قسم مساوی نیست؛ بلکه یعنی قرآن سه بخش دارد. بخشی از معارف قرآن «فِينَا»، بخشی «فِي عَدُوِّنَا»، بخشی هم امثال و حکم است و فرائض الهی، یعنی واجبات و محرمات و دستورات عملی است.

همه آنها هم در واقع به مناسک ولایت امام علیه‌السلام برمی‌گردد که در ذیل آیات ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾^۴ یا ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾^۵ روایتش بیان شده است. خدای متعال از فحشا - اعم از آن فحشای ظاهری و فحشای باطنی، یعنی آنچه پوشیده است

۱. ن.ک: الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴-۲۹، المقدمة الثالثة: فی نبذ مما جاء فی أن جلّ القرآن إنما نزل فیهم و فی أولیائهم و أعدائهم و بیان سرّ ذلك.

۲. عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام يَقُولُ: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا ثُلُثُ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا وَ ثُلُثُ سُنَنٍ وَ أَمْثَالٍ وَ ثُلُثُ فَرَائِضٍ وَ أَحْكَامٍ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷، ح ۲، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴.

۳. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةً أَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِينَا وَ رُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبْعٌ سُنَنٍ وَ أَمْثَالٍ وَ رُبْعٌ فَرَائِضٍ وَ أَحْكَامٍ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۸، ح ۴، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴.

۴. ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيَجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۰.

۵. ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۳۳.

و یا آنچه ظاهر است - نهی کرده است. «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» هم ظاهر اثم را رها کنید، هم باطن اثم را. اثم و گناه، ظاهری دارد و باطنی دارد.

— ولایت امام، باطن همه خیرات در قرآن

روایاتی ذیل این آیات قرآن از اهل بیت علیهم السلام نقل شده^۱ که فرموده‌اند قرآن، ظهر و بطن دارد؛ در ظَهر و ظاهر قرآن، حلال، همین افعال حلالی است که بیان شده است؛ ولی در باطن قرآن، حلال، ولایت ما ائمه هدایت و ائمه نور است. و به عکس؛ حرام در ظاهر قرآن، همین محرمانی است که توضیح داده شده‌اند؛ ولی در باطن قرآن، حرام، ولایت ائمه جور است. یعنی آنچه در باطن گناه جاری می‌شود و موجب می‌شود که حرام شود، ولایت ائمه جور است. یعنی باطن هر فعل صواب و صفت حمیده‌ای ولایت امام علیه السلام است.

معنای اینکه «نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»،^۲ «نَحْنُ الْحَجَّ»، «نَحْنُ الزَّكَاةُ»، «نَحْنُ الصَّيَامُ»، «نَحْنُ الْبِرُّ» همین است که باطن همه خیرات و هر فعل خیری وجود مقدس امام علیه السلام است. اگر کسی نماز می‌خواند - البته اگر نماز درستی بخواند، یعنی آن نمازی که معراج است و اگر کسی خواند، به معراج می‌رود و اگر به معراج نرفت، یعنی نماز نخوانده است - این

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ﴾ قَالَ فَقَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَثْمَةُ الْجَوْرِ وَجَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَثْمَةُ الْحَقِّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۱۰.

۲. عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتُمْ الزَّكَاةُ وَ أَنْتُمْ الصَّيَامُ وَ أَنْتُمْ الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصَّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجَّ وَ نَحْنُ الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ نَحْنُ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَإِنَّمَا تُوَلُّوهُ وَجْهَ اللَّهِ﴾ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ عَدُوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ﴾ وَ ﴿الْحَمَرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ﴾ وَ ﴿الْأَصْنَامُ﴾ وَ ﴿الْأَوْثَانُ﴾ وَ الْحَبِيبُ وَ ﴿الطَّاعُوتُ﴾ وَ ﴿الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنَزِيرِ﴾...؛ تأویل الآيات

نماز راهیابی به ولایت امام علیه السلام است. حج هم همین طور است. در هر کدام از این افعال خیر شأنی از شئون ولایت امام علیه السلام جاری است و اینها مناسک سیر با ولایت امام علیه السلام هستند. محرمات هم به عکس است. باطن محرمات و صفات رذیله، ولایت ائمه جور است. علت و سرّ ممنوعیتش هم همین است. به تعبیر دیگر، ما محیط ممنوعه‌ای نداریم که اختیار انسان بتواند وارد آن محیط شود، جز ولایت ائمه جور؛ و محیط مباح و حلالی نداریم، جز محیط ولایت معصوم علیه السلام. این دو ولایت، محیط نور و ظلمت هستند و اینها هم مناسک آن دو ولایت هستند.

— ولایت ائمه، محور قرآن و کتب آسمانی

به همین معناست که «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ»^۱ محور قرآن و همه کتب آسمانی، ولایت ائمه علیهم السلام است. لذا عمر بن حنظله نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم - همان آیه‌ای که در جلسه گذشته تقدیم کردم - که «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۲ پیامبر ما! برای اثبات نبوت تو، آن کسی که شاهد بر نبوت تو است - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - کفایت می‌کند. از حضرت سؤال کردم: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کیست؟ حضرت دیدند من این نوع آیات را دنبال می‌کنم، فرمودند: از اول تا آخر قرآن، از فاتحه تا آخر قرآن، هر آیه‌ای از این دست

۱. عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَ قُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا يُوَهَّبُ الْكُتُبُ وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ خُطْبَهَا إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ الثَّقَلَ الْأَكْبَرُ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرُ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵، ح ۹.

۲. «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ سوره رعد، آیه ۴۳.

هست، مربوط به ما اهل بیت است. پس فقط این آیه نیست؛ هر آیه‌ای از این نوع آیات وجود دارد، مربوط به ما اهل بیت است.^۱

لذا در روایات فراوانی از اهل بیت علیهم‌السلام تأویل و باطن و تفسیر باطنی این آیات به ائمه علیهم‌السلام آمده است. تازه همه این روایات هم برای ما نقل نشده؛ بلکه تنها بخشی از آن نقل شده است. همان بخشی که نقل شده، بسیاری از آیات قرآن را به شئون اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر می‌کند.

این روایات را فریقین نقل کرده‌اند. حاکم حَسْكَانی که یکی از علمای شافعی است، کتابی به نام شَوَاهِدُ التَّنْزِيلِ دارد که مرحوم آقای نجابت آن را شرح و ترجمه کرده‌اند. کتاب قابل مطالعه‌ای است. آنجا صدها آیه قرآن را نقل کرده است که درباره اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده‌اند. کتب اهل سنت از این دست روایات پُر است. ابن حَجَر - که از سنی‌های متعصب است - می‌گوید: سیصد آیه قرآن درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده است.^۲ البته تعدادش بیش از این است. اینها فقط شأن نزول هم نیست؛ بلکه بیان مراتب ولایت امام علیه‌السلام و شئون مقامات ائمه علیهم‌السلام در این آیات آمده است.

لذا مرحوم بحرانی^۳ دو کتاب دارند که بخصوص این دسته از آیاتی که مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام است و روایات ذیلش را در آنجا آورده‌اند: یکی اللّوَامِعُ النُّورَانِیُّ فی اَسْمَاءِ عَلِیٍّ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ الْقُرْآنِیَّة؛ چون گفته شده چرا اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قرآن نیامده است؟ ایشان کأنه جواب داده‌اند که اگر شما نمی‌فهمید، چرا می‌گویید نیامده است؟! آن آیات نورانی قرآن را که اسماء امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل بیت‌شان - منتهی با اشاره و کنایه، یعنی با زبان قرآن - در آنها آمده است جمع کرده‌اند. شاید بیش از هزار آیه آورده‌اند که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اسماء مختلف امیرالمؤمنین علیه‌السلام تفسیر شده و شئون مختلف حضرت در این روایات آمده است. یک کتاب

۱. عُمَرُ بْنُ حُظَلَّةٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ فَلَمَّا رَأَى أَتَّبَعَ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ الْكِتَابِ قَالَ حَسْبُكَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتَمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِي الْأُئِمَّةِ عَنِّي بِهِ؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳، ح ۸.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۹۶، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۶۴، تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱.

۳. منظور علامه سید هاشم بحرانی، صاحب کتاب سترگ «البرهان فی تفسیر القرآن» می‌باشند.

دیگری هم دارند: الهدایَةُ الْقُرْآنِيَّةُ إِلَى الْوَلَايَةِ الْإِمَامِيَّةِ که موضوع آن کتاب هم همین است که قرآن چگونه به ولایت ائمه علیهم السلام هدایت می‌کند.

۳. امام، راه بهره‌مندی از معارف قرآن

به تعبیر دیگر، همین طور که امام شناسی بدون قرآن ممکن نیست، قرآن شناسی هم بدون امام ممکن نیست: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۱ قرآن، آیات بیناتی است که در سینه آنهایی است که علم الهی به ایشان عنایت شده است. لذا رسیدن به نور و باطن و هدایت قرآن جز با امام علیه السلام و علم امام علیه السلام ممکن نیست^۲ و دیگران بهره‌ای از آن حقیقت ندارند؛ مگر به اندازه‌ای که از امام علیه السلام استفاده کرده باشند.

از آن طرف هم درک مقامات ائمه علیهم السلام جز با قرآن ممکن نیست. کسی جز خدای متعال، عارف به آن شئون نیست و هیچ کس نمی‌تواند به لطایف آن شئون اشاره بکند، مگر قرآن. قرآن است که با بیانات مختلف، شئون مختلف اهل بیت علیهم السلام را توضیح داده و بیان کرده است. لذا راه رسیدن به ولایت ائمه علیهم السلام و معرفت حقیقی امام علیه السلام و هدایت به مقامات و شئون آنها، با نور قرآن است.

به تعبیر دیگر، اگر انسان متوسل بود، قرآن را می‌فهمد. استاد عزیزی داشتیم، می‌فرمود: روایات با توسل فهم می‌شود و قرآن با روایات. کسی روایات را نمی‌فهمد، مگر اینکه اهل توسل به معصوم علیه السلام باشد: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^۳. این طور نیست که با خواندن ادبیات عرب، کسی بتواند روایت امام علیه السلام را بفهمد؛ بلکه باید آن معارف داده شود و به قلب انسان عنایت شود. طریقتش هم توسل است. اگر هم کسی روایت نفهمید، قرآن نمی‌فهمد؛ چون روایات، بیان قرآن هستند.

۱. ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأُئِمَّةُ علیهم السلام»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۲.

۳. زیارت جامعه کبیره

از آن طرف هم اگر کسی بخواهد امام علیه السلام را بشناسد و حقایق امامت و اسرار امامت را درک کند، باید به آن شئونی که در قرآن به آنها اشاره شده و به آن معارف باطنی‌ای که در قرآن آمده، راه پیدا کند. هیچ چیز انسان را به امام علیه السلام نمی‌تواند هدایت کند؛ بلکه ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ قرآن است که به عمیق‌ترین و استوارترین شئون و مقامات ائمه علیهم السلام اشاره می‌کند و ما را به آن شئون هدایت می‌کند.

پس دو طرفه است؛ هم برخورداری از هدایت قرآن به امام علیه السلام است و هم برخورداری از معرفت امام علیه السلام به قرآن است. لذا بهترین راه معرفت امام علیه السلام، آن معارفی است که از اهل بیت علیهم السلام ذیل آیات قرآن آمده است. یعنی آن شئون و مقاماتی که قرآن به آنها اشاره کرده و ائمه علیهم السلام آنها را توضیح داده‌اند و باز کرده‌اند، بهترین راه درک مقامات ائمه علیهم السلام و رسیدن به ایشان است.

– قرآن، رزق همه مراحل سیر انسان

کما اینکه راه رسیدن به معارف قرآن هم وجود مقدس امام علیه السلام است. شاید معنای این آیه نورانی که در آن خدای متعال شئون هدایت قرآن را توضیح می‌دهد، همین باشد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ خطاب به مردم می‌فرماید: مردم! این کتابی که به سمت شما آمده، موعظه پروردگار شما است.

موعظ، یعنی آن هشدارها – انذار – و بشارت‌هایی که قلب انسان را بیدار و هوشیار می‌کند و – به قول آقایان – انسان را از خواب بیدار می‌کند و به مرحله یقظه و بیداری می‌رساند: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۲ ما نسبت به آن عوالمی که پیش روی ما است و مسائلی که با آنها مواجه خواهیم شد، معمولاً حالت خواب و غفلت داریم. لذا نیاز به یک بیداری داریم. آنهایی که بیدار می‌شوند، آماده راه افتادن می‌شوند. لذا می‌گویند اولین وادی برای سیر، وادی یقظه است. موعظ قرآن، موعظش قلب انسان را بیدار می‌کند؛ چون موعظه‌هایی است که با

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛

سوره یونس، آیه ۵۷.

۲. «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»؛ عیون الحکم و الموعظ، ص ۶۶، ح ۱۶۷۳.

زبان فطرت است و هشدارها و اندازهایی است که با فطرت انسان هماهنگ است، لذا مبدأ بیداری می شود.

اگر کسی به این بیداری و یقظه رسید، ﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾ قدم دوم این است که قرآن بیماری های انسان و موانعی را که در مسیر حرکتش به سوی خدای متعال دارد و مانع سیر انسان می شود، برطرف می کند. انوار و هدایت های قرآن، شفاء آن بیماری های قلبی انسان است. صفات رذیله و شرک هایی که در لابلای قلب انسان پنهان شده و به تعبیر دعای ماه رجب «خَبِيْثَةُ اَسْرَارِنَا»^۱ آن پنهانی هایی که در لابلای سر وجود انسان از ناپاکی ها و تعلق به باطل هست، با قرآن تطهیر می شود. اگر انوار قرآن در باطن انسان جاری شد، به اندازه ای که نور قرآن می آید، این صفات را می شوید و از بین می برد. لذا راه درمان این صفات رذیله و این شرک ها و آلودگی ها، انس با قرآن و توجه به قرآن و ادب حضور در محضر قرآن، بخصوص تلاوت قرآن با ادب حضور در شب است.

بعد از اینکه قرآن بیماری ها و شرک ها و آلودگی هایی را که در لابلای وجود انسان پنهان شده، اصلاح کرد، این انسان هوشیار و بیدار که آماده حرکت است و موانعش هم از بین رفته است، ﴿وَهُدًى﴾ هدایت های قرآنی، قدم به قدم، این انسان را در مراتب معرفت و توحید و مراتب بندگی پیش می برد. یعنی سیر انسان هم باید با هدایت قرآن باشد.

بیداری انسان با مواعظ قرآن است. این مواعظ هم مرتب ادامه پیدا می کند. یعنی هرچه انسان مقامی را طی کرد، دوباره نیاز به مواعظ بالاتر دارد. مواعظ قرآنی جاری می شود و بعد هم شفاء قرآن در وجود انسان جاری می شود؛ آن وقت نوبت به هدایت می رسد. هدایت قرآن این انسان را پیش می برد. دوباره مرحله بعد، همین است.

۱. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مِمَّا خَرَجَ عَلَى يَدِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ مَا حَدَّثَنِي بِهِ جُبَيْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: وَ أَصْلَحَ لَنَا خَبِيْثَةُ اَسْرَارِنَا وَ اَعْطَانَا مِنْكَ الْاَمَانَ وَ اسْتَعْمَلْنَا بِحُسْنِ الْاِيْمَانِ وَ بَلَّغْنَا شَهْرَ الصَّيَّامِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْاَيَّامِ وَ الْاَعْوَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳، مفاتیح الجنان، اعمال مشترکه ماه رجب.

بعد هم ﴿وَرَحْمَةً﴾ این قرآن، رحمت خدای متعال است ﴿لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. علامه بزرگوار طباطبایی با توجه به اینکه قرآن می‌فرماید ﴿رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ می‌گویند: این، رحمت رحیمیه است؛^۱ یعنی آن رحمت خاصی که مربوط به مؤمنین است. رحمت رحیمیه، آن نعمت‌های خاص و ضیافت‌های خاص الهی و مائده‌های آسمانی است که برای مؤمن فراهم می‌شود و برای قلوب مؤمنین آماده شده است. صفات نورانی مثل یقین، توکل، رضا، درجات ایمان و معرفت، اینها در رحمت قرآن هستند.

— قرآن، رزق همه مراتب وجود انسان

بنابراین در قرآن، این سفره الهی که پهن شده است: «مَادِبَةُ اللَّهِ»^۲ رزق‌های متفاوتی برای مراتب وجود انسان و قوای وجودی او و مراحل سیرش هست که همه با قرآن تأمین می‌شود. هر یک از قوای ما رزقی دارد. مراتب قلب، فکر و عقل‌مان رزق دارند. قلب انسان، مراتبی دارد و هر کدام رزقی دارند.

مثلاً مهمترین مقام قلب، لبّ انسان است که در بعضی روایات آمده محل ذکر است و موطن ولایت امام علیه السلام آنجا است، لذا فقط مال شیعیان است.^۳ «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۴ فقط اولو الألباب، متذکر این حقیقت می‌شوند. حقایقی را قرآن بیان می‌کند و می‌فرماید اولو الألباب متذکر می‌شوند. درباره اولو الألباب هم فرمودند: «شِيعَتَنَا» فقط شیعیان هستند که صاحب لبّ

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۹۰.

۲. قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةُ اللَّهِ تَعَالَى فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّهُ النُّورُ الْمُبِينُ، وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ فَتَعَلَّمُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُشْرِفُكُمْ بِتَعَلُّمِهِ»؛ التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام، ص ۶۰، ح ۳۱.

۳. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام «إِنَّمَا نَحْنُ» (الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) وَ (الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) عَدَوْنَا وَ شِيعَتَنَا «أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱.

۴. «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ سوره رعد، آیه ۱۹.

هستند. رزقِ آن مقام هم ذکر است و ذکر از شئون نبی اکرم ﷺ است. چون ذکر در روایات به حضرت تفسیر شده است.^۱ پس موطن ولایت حضرت و آن نور، لبّ انسان است. خلاصه اینکه وجود انسان مراتبی دارد: قلب، فکر، روح، سرّ و... و همه اینها رزقها و هدایت‌هایی دارند که باید به ایشان برسد.

قرآن، هم رزق همه «مراتب وجودی» انسان است، هم هدایت در همه «مراتب سیر» او است. مثلاً ممکن است یک معلّم بتواند کسی را در دوره ابتدایی همراهی کند. اما وقتی از آنجا عبور کرد، دیگر نمی‌تواند به او تعلیم کند و باید معلم عوض شود. گاهی یک کتاب برای یک مرحله خوب و می‌تواند از انسان دستگیری کند. اما از این مرحله که عبور کرد، این کتاب را باید کنار بگذارد و کتاب دیگری بخواند.

اما قرآن، این طور نیست. قرآن، هم رزق همه مراتب وجود انسان است، هم هدایت برای همه مراتب سیر انسان است. این طور نیست که انسان به مرحله‌ای از سیر برسد که دیگر هدایت قرآنی لازم نباشد و از قرآن مستغنی شود. به تعبیر دیگر، هیچ انسانی در سیر خودش، از این رشته هدایت الهی مستغنی نیست. باز به عبارت دیگر، هیچ انسانی در مراحل سیر خودش، از علم امام علیّه مستغنی نیست. همه مراتب سیر باید با علم امام علیّه باشد که به قرآن تعلق می‌گیرد. قرآن، علمی است که خدای متعال به امام علیّه داده است.

در این آیه که خواندم، خدای متعال مراتب هدایت قرآن را توضیح می‌دهد و می‌فرماید قرآن، هم انسان را بیدار می‌کند، هم بیماری‌ها و عیوب باطنی او را اصلاح می‌کند، هم او را در مراتب هدایت سیر می‌دهد و هم در نهایت، آن رحمت رحیمیه خاص الهی از طریق قرآن به مؤمنین می‌رسد: ﴿وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾.

۱. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «فَسُئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قَالَ: «الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْئُولُونَ قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ قَالَ إِيَّانَا عَنِّي وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۲.

— نبی اکرم و اهل بیت، سرچشمه رزق های قرآنی

بعد از اینکه مراتب هدایت قرآن را توضیح می دهد، می فرماید: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ﴾^۱ به ایشان بگو: به فضل و رحمت الهی... اما توضیح نداده است که یعنی چه؟ چه می شود؟

بعضی این طور معنا کرده اند که بگو همه مراتب هدایت قرآن، فضل و رحمت خدا است: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ﴾. این طور نیست که قرآن، سفره عدل خدا باشد؛ بلکه این هدایت های قرآنی، فضل الهی است. اگر همه هدایت های قرآن به کسی می رسد، با فضل و رحمت الهی است: ﴿فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ اگر کسی توجه داشته باشد، می فهمد که این فضل و رحمت الهی بهتر است از آنچه که دیگران گردآوری می کنند و همه نشاط و دلخوشی انسان باید به این فضل و رحمت باشد. دیگران در سیر و سلوک شان به هر وسیله ای می خواهند، متمسک شوند و سرمایه هایی جمع آوری کنند؛ اما شما به آنها تکیه نکنید؛ بلکه در سیرتان به سوی خدای متعال، به این فضل و رحمت تکیه کنید. چون با فضل و رحمت الهی است که هدایت های قرآنی به شما می رسد و از این هدایت ها بهره مند می شوید. هدایت و رشد قلوب با قرآن است و دستیابی به این هدایت، با فضل و رحمت خدای متعال ممکن است: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا﴾. این از آن سرمایه هایی که دیگران جمع می کنند - اعم از سرمایه های دنیایی یا سرمایه هایی که برای رشد و هدایت شان به آنها تکیه می کنند - بهتر است. به کتاب هدایت الهی و به این فضل و رحمت باید تکیه کرد.

اما روایات متعددی هم ذیل این آیه شریفه آمده که ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ﴾ را تفسیر می کند. حضرت فرمودند: مقصود از فضل خدای متعال در این آیه، نورانیت و وجود مقدس نبی اکرم ﷺ است؛^۲ حقیقت جریان فضل خدای متعال، در وجود نبی اکرم ﷺ متجسد است و

۱. ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾؛ سوره یونس، آیه ۵۸.

۲. عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَوَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ - وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ - وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الْقُرْآنُ ثُمَّ قَالَ قُلْ

حضرت، فضل و تفضل خدای متعال برای همه عالم هستند؛ همه فضل های خدای متعال، از طریق ایشان جاری می شود. همان طور که همه ذکر از طریق وجود ایشان در عالم جاری می شود و ایشان به همه عالم ذکر می دهند، همه فضل هم از طریق ایشان در عالم جریان پیدا می کند.

اگر موجودات در مقام ذکر باشند، از نبی اکرم ﷺ این ذکر را می گیرند. همین طور که حضرت داود علیه السلام ذکر می گفت: ﴿وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالِ يُسَبِّحْنَ﴾^۱ کوه ها مسخر داود علیه السلام بودند و وقتی داود علیه السلام ذکر می گفت، آنها هم با او ذکر می گفتند. مشابه این را در بعضی از مقامات بزرگان هم دیده اید. پس اگر عالم متذکر است، این تذکر با ذکر الله و با وجود مقدس رسول الله ﷺ است. فضل الهی هم همین طور است. همه فضل جاری الهی نسبت به مخلوقات، یعنی همه فضل هایی که به بندگان می رسد، در وجود مقدس نبی اکرم ﷺ تحقق پیدا کرده است و سرچشمه اش آنجا است. حضرت، سرچشمه فضل الهی است.

در ادامه روایت، رحمت هم به امیرالمؤمنین علی علیه السلام تفسیر شده است. پس ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ﴾ یعنی رحمت الهی ای هم که بر مخلوقات جاری می شود - اعم از رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیه - در وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام تجلی کرده است. ایشان مظهر رحمت خدای متعال یا - به تعبیر بهتر - معدن رحمت الهی است: ﴿وَمَعْدِنَ الرَّحْمَةِ﴾.^۲ امام علی علیه السلام این طور است.

لذا اگر هدایت های قرآنی هم جزو رحمت های الهی است و هم جزو فضل خدای متعال است، سرچشمه این فضل و رحمت برای بندگان خدا و راه رسیدن آنان به حقایق و اسرار

←

لَهُمْ يَا مُحَمَّدُ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ قَالَ: الْفَضْلُ رَسُولُ اللَّهِ ص، وَرَحْمَتُهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا، قَالَ فَلْيَفْرَحْ شَيْعَتُنَا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا أُعْطُوا أَعْدَاؤُنَا مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۳.

۱. ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالِ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾؛

سوره انبیاء، آیه ۷۹.

۲. زیارت جامعه کبیره

کتاب الهی و قرآن، عبارت است از وجود مقدس نبی اکرم ﷺ و فیوضاتی که از طریق ایشان بر عالم جاری می‌شود و وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ و فیوضاتی که از بستر وجود ایشان در عالم جاری می‌شود. این دو وجود مقدس، سرچشمه هدایت‌ها و معارف نورانی قرآن هستند. لذا دوسویه است: هم امام ﷺ متصل و مُعْتَصِم به قرآن است و عصمت الهی برای امام ﷺ، این کتاب الهی است، هم سرچشمه هدایت قرآنی، وجود مقدس امام ﷺ است.

۴. دشواری تحمل قرآن به مثابه رشته عصمت الهی

این خیلی تعبیر عجیبی است؛ چون در روایات، دو گونه بیان شده است. وقتی از عصمت سؤال می‌کردند که امام ﷺ چگونه معصوم است؟ گاهی حضرت می‌فرمودند: «الْمُعْتَصِمُ بِاللَّهِ عَنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ» امام ﷺ معتصم بالله است و با عصمت به الله، در محیط ولایت خدای متعال راه می‌رود و از محرّمات دور است. به تعبیر دیگر، عصمت امام ﷺ، با خود امام ﷺ نیست و این خیلی روشن است. امام ﷺ در معصوم بودنش، اعتصام به مقام الوهیت حضرت حق دارد و همین اتکاء، مبدأ عصمت است. اما در بعضی از روایات، به گونه‌ای دیگر است. حضرت فرمودند: «الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ»، بعد فرمودند: «وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ»^۱ عصمتی که خدای متعال برای معصوم ﷺ ایجاد کرده، قرآن است.

ولی تحمل این عصمت و رشته الهی و اینکه کسی بتواند این عصمت الهی را به تمامه دریافت کند، کار آسانی نیست؛ کما اینکه تحمل عصمتی هم که در نبی اکرم ﷺ و اولیاء الهی ﷺ است، کار آسانی نیست: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»^۲ این امانت الهی، به همان اسرار ولایت و شئون ولایت

۱. متن کامل این روایت در آغاز همین گفتار آمد؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۱.

۲. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ سوره احزاب، آیه ۷۲.

معصوم علیه السلام تفسیر شده است.^۱ وقتی اصل آن حقیقت عرضه شد که فقط امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام حامل آن هستند، معلوم شد که هیچ موجودی در عوالم خلقت نمی تواند آن را تحمل کند. آن تحمل، فقط تحمل خودشان است که آن علم الهی و ولایت حضرت حق و عصمت الهی و هدایت الهی را در جمیع مراتب وجودشان بپذیرند و معتصم به این عصمت باشند. این، کار آسانی نیست.

در مرتبه بعد هم معتصم بودن ما به عصمت معصوم علیه السلام، کار سختی است. همه امتحان ما هم همین است. معصوم علیه السلام «عِصْمَةُ الْمُعْتَصِمِينَ» است؛ ولی آیا همه توانسته اند با امیرالمؤمنین علیه السلام به عصمت برسند؟ این عصمت بوده است؛ ولی آنهایی که تحمل کردند و معتصم به امیرالمؤمنین علیه السلام شدند، به عصمت رسیدند. آن بار سنگین، حقیقت ولایت است.

معصومین علیهم السلام حقیقت ولایت و علم و حقیقت عصمت الهی را با تمام وجود تحمل کردند. اینکه در باب معصوم علیه السلام به بیان های مختلف آمده که حامل وحی هستند: «حَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ»،^۲ این، کار آسانی نیست. این طور نیست که هر کسی بتواند این بار را بردارد و هم خودش واجد او شود و هم این حقیقت را به دیگران برساند. معصوم علیه السلام است که حامل عصمت الهی و مبدأ عصمت همه عوالم است. همه پاکی ها با معصوم علیه السلام واقع می شود و اوست که پاکی و طهارت و عصمت الهی را به دیگران منتقل می کند.

اگر ما بخواهیم به عصمت برسیم، به اندازه ای که حامل علم امام و ولایت امام علیه السلام هستیم، حامل کتاب الله هم هستیم و به همان اندازه به عصمت می رسیم. به تعبیر دیگر، معنای این روایت نورانی این است که رشته عصمتی بین خدای متعال و عالم هست که همان جبل الهی است و عبارت از عصمه الامام است و امام معصوم علیه السلام را حفظ می کند.

۱. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ قَالَ هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۳، ح ۲.

۲. زیارت جامعه کبیره

اختیاری بودن اعتصام و دشواری تحمل آن

بعضی سؤال می‌کنند که حالا که این رشته عصمت هست، دیگر معصوم ﷺ چکاره است؟! اگر خدای متعال معصوم ﷺ را نگاهبانی می‌کند، پس دیگر معصوم بودن معصوم ﷺ مهم نیست، چون نگاهبانی می‌شود. اما این طور نیست. این عصمت برای ما هم در ظرف خودمان آمده است؛ ولی معتصم بودن به آن دشوار است. درست است که عصمت و حبل الهی که رشته‌ای است بین خدای متعال و معصوم ﷺ، برای حفظ او آمده و وجود مقدس معصوم ﷺ و همه شئون و مراتب او را حفظ می‌کند؛ چون در همه عوالم حضور دارد و در همه عوالم بندگی می‌کند و در بندگی هم عصمت دارد، پس این عصمت، بین او و خدای متعال هست؛ ولی امام ﷺ، معتصم به این عصمت است: «الْمُعْتَصِمُ بِاللَّهِ عَنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ». اگر این رشته عصمت بیاید، ولی اعتصام در کار نباشد، کسی معصوم نمی‌شود.

تحمل این عصمت و برداشتن این بار، کار سختی است. و گرنه اگر کسی خودش این بار را تحمل نکند، معصوم نمی‌شود. عصمت، امر جبری نیست؛ و گرنه چیزی که جبری شد، اصلاً اسمش عصمت نیست. اگر موجود مجبوری خلق کنند که هیچ حول و قوه‌ای ندارد، اصلاً عصمت در مورد او بی‌معنا است، چون اختیاری در کار نیست. عصمت، آنجایی است که حول و قوه و اختیار هست؛ منتهی برای حفظ این حول و قوه، رشته اتصال و حبل، یعنی ریسمان و رشته عصمتی نازل می‌شود که می‌تواند همه مراتب وجود معصوم ﷺ را حفظ کند. معصوم ﷺ هم در جمیع مراتب، معتصم به این رشته است: «الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ». هیچ مرتبه‌ای از مراتب معصوم ﷺ نیست که معتصم به حبل الله و این علم الهی، یعنی معتصم به کتاب الهی نباشد.

عصمت ما، نازله عصمت امام

برای دیگران هم طریق اعتصام به حبل الله، اعتصام به معصوم ﷺ است. اگر کسی بخواهد به آن رشته عصمت متصل شود، از طریق معصوم ﷺ باید شود. این هم کار آسانی نیست. مثلاً ببینید نور عصمت امام ﷺ در عالم ارض و عالم دنیا تابیده است: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ

رَبِّهَا». ^۱ اگر امام علیه السلام تا عالم دنیا نمی آمد که ما نمی توانستیم از امام علیه السلام تعلم کنیم و بالا برویم؛ کما اینکه اگر امام علیه السلام حول العرش نمی آمد، ملائکه نمی توانستند به ائمه علیهم السلام برسند. امام علیه السلام تا عالم دنیا آمده و «نور الله فی ظلمات الارض» ^۲ است؛ همه صفات حمیده، یعنی صفات نورانی نبی اکرم علیه السلام را که جنود عقل هستند، با خودش آورده به عالم ما آورده است. ولی آیا ما راه قلب خودمان را به سوی آن صفات باز می کنیم؟ آیا تحمل زهد کار آسانی است؟ این طور نیست که آسان باشد.

زهد، یکی از شعب نورانیت نبی اکرم علیه السلام است. اگر انسان زهد پیدا کرد و این نور قلب نبی اکرم علیه السلام در قلب انسان افتاد و انسان زاهد شد، از خیلی گناهها، و از جمله تعلق به دنیا مصون می شود. ولی آیا ما معتصم به این صفت هستیم و می توانیم صفت زهد را تحمل کنیم؟ صبر هم از صفات نبی اکرم علیه السلام است. هر کس صبر می کند، یعنی همه صابرین، متمسک به صبر نبی اکرم علیه السلام هستند و وقتی رشته صبر نبی اکرم علیه السلام وارد قلبشان شد، صابر می شوند. انسانی که صابر است و هم صبر بر معصیت دارد، هم صبر بر طاعت و هم صبر بر بلا، معتصم به حب الله، یعنی معتصم به نبی اکرم علیه السلام است؛ چون صبر از صفات نبی اکرم علیه السلام است و هر کجا هست، از نبی اکرم علیه السلام نازل شده است. ولی آیا تحملش آسان است؟

اینکه تحمل این امانت سخت و دشوار است و «لَا يَحْتَمِلُهُ» ^۳ نمی تواند آن را تحمل کند مگر ملک مقرب، پیغمبری که نبی است و مرسل، و عبد ممتحن، چون واقعاً سخت است.

۱. «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ سوره زمر، آیه ۶۹.

۲. در زیارتنامه امام جواد علیه السلام چنین آمده است: «...السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۸، ح ۱، مفاتیح الجنان، زیارت مشترک کاظمین.

۳. عَنْ أَبِي رَبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كُنْتُ مَعَهُ جَالِسًا فَرَأَيْتُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ قَدْ قَامَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَهُوَ يَقُولُ: «يَا أَبَا الرَّبِيعِ حَدِيثُ تَمْضَعُهُ الشَّيْعَةُ بِالسُّنَّتِهَا لَا تَدْرِي مَا كُنْهَهُ قُلْتُ مَا هُوَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الرَّبِيعِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَكُونُ مَلِكٌ وَلَا يَكُونُ مُقَرَّبًا وَ

انسان می‌خواهد یک صفت در خودش داشته باشد، مثلاً متوکل علی الله باشد و واقعاً در امورش به خدای متعال اعتماد کند و در راه خدای متعال از هیچ چیز نترسد، یا مثلاً می‌خواهد راضی به قضاء الله و راضی به الله باشد، واقعاً آسان است؟ تحمل می‌خواهد.

این هدایت آمده است و اگر کسی تحمل کند، نبی اکرم ﷺ این صفت نورانی را به او عنایت می‌کنند؛ مثلاً زهد یا یقین یا صبر به او می‌دهند. ولی مگر تحملش آسان است؟ ممکن است بگویید: خب بدون تحمل بدهند! می‌گویم: این دیگر صفت من نیست؛ چون اگر من با تحمل دشواری‌ها آن صفت را دریافت نکنم، دیگر برای من نیست. این صفت زهد را به دیگران داده‌اند؛ اما به من چه مربوط است؟ وقتی این صفت به من می‌رسد که من خودم تحمل کنم.

به عنوان مثال ما نمی‌توانیم برای خودمان یقین و زهد و صبر ایجاد کنیم؛ این کار ما نیست. این صفات نورانی باید از عالم بالا بیاید. این صفات نورانی همان رشته‌هایی است که نبی اکرم ﷺ قلوب را با آنها نگاهبانی می‌کنند و انسان‌ها را با آنها هدایت می‌کنند. اصل این رشته در وجود نبی اکرم ﷺ است و حضرت این رشته و این هدایت را تحمل کرده‌اند؛ لذا اصل این صفات به قلب نبی اکرم ﷺ داده شده است. حالا نازله‌اش می‌خواهد به اندازه ظرف وجودی ما در وجودمان بیاید و ما هم صابر شویم؛ آیا می‌توانیم تحمل کنیم و صابر شویم؟ اگر تحمل کردیم، آن وقت صفت صبر را به ما می‌دهند. وقتی صفت صبر را به ما دادند، صابر تحمل کردند. یا مثلاً اگر تحمل کردیم، صفت زهد یا یقین یا رضا را به ما می‌دهند.

حالا این صفات، اصل آن ولایت هم نیست؛ بلکه نازله آن ولایت است. از او نازل‌تر اعمال ما است. ما می‌توانیم ظاهرمان را با دین نبی اکرم ﷺ آراسته کنیم. این هدایت آمده است و ما می‌توانیم چشم و گوش و زبان‌مان را حفظ کنیم. اگر حفظ کردیم، نور ولایت در چشم و گوش و قلب‌مان می‌آید. اما تحمل می‌خواهد. برای همین است که در روایات دارد ایمان - که همان حقیقت ولایت است - در قلب مؤمن نازل می‌شود و از آنجا در قوا و اعضاء و

←

لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُقَرَّبٌ وَقَدْ يَكُونُ نَبِيٌّ وَلَيْسَ بِمُرْسَلٍ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُرْسَلٌ وَقَدْ يَكُونُ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ بِمُتَحَنٍّ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

جوارحش منتشر می‌شود.^۱ اگر چشم تحت فرمان قلب قرار گرفت، نورانی به نور ایمان می‌شود. حالا اگر قلب مؤمن نورانی بود، ولی چشم تحت فرمان نبود، دیگر این چشم، نورانی نیست. اینکه انسان بخواهد ظاهرش آراسته شود و مثلاً چشمش به نور دین و به نور ولایت و ایمان نورانی شود، خیلی کار سختی است. انسان باید تحمل کند تا این چشم، چشم مؤمن شود که آن وقت «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۲ با نور الهی نگاه کند. اگر بخواهد این گوش، گوشى شود که نور ایمان در او جاری است و بتواند اسرار ایمان را بشنود، تحمل می‌خواهد.

این همان تحمل ولایت و تحمل عصمت است که کار دشواری است: «عِصْمَةُ الْمُعْتَصِمِينَ». اگر گوش انسان به نور ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نورانی شد، محیط ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) محیط عصمت است و آنجا گناه نیست: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»^۳ آنجا شیطان نیست: «كُنَّا نَحْرُسُكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ»^۴ آنجا حرّسه و حفظه و نگهبان دارد و شیاطین از محیط ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دور می‌شوند.

۱. انتشار حقیقت ولایت در اعضا و جوارح، ذیل روایتی طولانی آمده است؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳، باب فی أن الایمان مَبْنُوتٌ لِجَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا، ح ۱.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَائِمَّةُ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۳.

۳. عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) عَنِ النَّبِيِّ (ص) عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي»؛ الْأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۲۳۵، ح ۹.

۴. عن تفسير القمی: فی قوله تعالى ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ أَيْ عَلَى وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» قَالَ عِنْدَ الْمَوْتِ «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» قَالَ كُنَّا نَحْرُسُكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ «وَفِي الْآخِرَةِ» أَيْ عِنْدَ الْمَوْتِ «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ» يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ «نَزَلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ»

«بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۶۶، ح ۳۶.

ولی مگر آسان است که گوش انسان یک عمر ولایت را تحمل کند و از دایره ولایت خروج پیدا نکند؟ وقتی می‌گویند نشنو، نشنود و وقتی می‌گویند بشنو، بشنود! مگر آسان است چشم انسان حامل ولایت شود؟ از این سخت‌تر این است که قلب انسان بخواهد حامل صفات حمیده شود. تحمل می‌خواهد. تازه اینها شُعَب ولایت است؛ باطن و سر همه اینها خود آن ولایت است که تحملش بسیار دشوار است.

پس تحمل آن حقیقت عصمتی که به خود نبی اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام عنایت می‌شود، بسیار دشوار است و فقط کار خودشان است. این همان است که فرمودند: ولایت ما را جز خودمان کسی نمی‌تواند تحمل کند.^۱ آن مرتبه از ولایت الله و عصمت و هدایت، فقط مربوط به خودشان است. لذا است که: «وَحَمَلَةُ كِتَابِ اللَّهِ»^۲ این کتاب، حمل می‌خواهد.

راه بهره‌مندی از عصمت امام و الزامات آن

آن عصمتی که در ما پیدا می‌شود، عصمت نازله است. اگر با همه قوا تحمل کنیم و گوش و چشم و زبان و قلب و سرمان نورانی به نور قرآن شود، آن نوری که از قرآن در وجود ما می‌آید، نازله‌ای از قرآن است که در قلب امام ﷺ است. ببینید چقدر تحملش دشوار است که همه وجود انسان قرآنی شود و انسان در مدار قرآن راه برود؛ اسرار قرآن به او برسد و او این اسرار را تحمل کند و حامل بشود: «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِكُمْ».^۳ ما باید «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِكُمْ» باشیم؛ ولی خود امام ﷺ «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِ اللَّهِ» است. ما باید معتصم به عصمه الامام باشیم؛ ولی خود امام ﷺ معتصم به عصمه الله است. اینکه ما در ظرف خودمان باشیم، ولی علم امام ﷺ را تحمل کنیم و همه قوای مان نورانی به نور علم، یعنی به نور قرآن و نور عصمت و اعتصام به امام ﷺ شود، خیلی کار دشواری است.

۱. عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «يَقُولُ إِنَّ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قُلْتُ فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ قَالَ نَحْنُ نَحْتَمِلُهُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۱.

۲. زیارت جامعه کبیره

۳. زیارت جامعه کبیره

حالا همه صبرهایی را که در عالم می‌کنند، روی هم بگذارید، نازله صبر امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چون صفت صبر به ایشان داده شده و به دیگران صفتی داده نمی‌شود، مگر شعاع آن خورشید بتابد. همه زهد و تقوایی که عالم دارند، نازله زهد و تقوای امیرالمؤمنین علیه السلام است. تحمل متقی بودن برای ما - که یک شعاع از آن خورشید است - این قدر سخت است. حالا تقوا که مال ما نیست؛ تقوا آن صفتی است که از بالا می‌آید و انسان متقی می‌شود. این صفت مال امام المتقین علیه السلام است؛ یک جلوه از تقوای امام المتقین علیه السلام در قلب و چشم و گوش و زبان ما واقع می‌شود؛ ببینید چقدر سخت است! حالا همه این تقوا یکجا مال امیرالمؤمنین علیه السلام است. این معنای امام المتقین علیه السلام است. چقدر تحمل این تقوا سخت و دشوار است.

همه تقوایی که به امام علیه السلام داده می‌شود، همان کتاب است که رشته اتصال با خدا است. همه آن عصمتی که به امام علیه السلام عنایت داده می‌شود و امام علیه السلام، معتصم به آن عصمت می‌شود، همان علم قرآن است. عصمت که از ما نیست؛ بلکه کار ما فقط قبول عصمت است. حقیقت عصمتی که هر موجودی در عالم دارد و طهارت و عصمت و تقوا و صفت حمیده و پروا و صبری در مقابل گناه و طاعت و بلا دارد، نازله آن حقیقت است. همه عالم دست به دست هم داده‌اند و نازله آن حقیقتی را که به امیرالمؤمنین علیه السلام داده شده و حضرت تحمل کرده‌اند، تحمل می‌کنند. عصمت یعنی این که یک صفت جبری هم نیست.

کتاب الهی، همان رشته اتصال بین خدای متعال و امام علیه السلام است؛ همان خزائن بی‌منتهای علم الهی است که به امام علیه السلام عنایت شده است؛ همان عصمت الهی است که امام علیه السلام، معتصم و متصل به او است. و برای مابقی، راه رسیدن به آن کتاب و عصمت و هدایت و علم، وجود مقدس امام علیه السلام است. لذا امام علیه السلام «حَمَلَةَ كِتَابِ اللَّهِ» است و ما باید «مُحْتَمِلٌ لِّلْعِلْمِکُمْ» حامل آن علم باشیم.

حامل بودن هم الزاماتی دارد. اگر انسان عامل نبود، عالم نیست. در روایات دارد که علم، به عمل دعوت می‌کند؛ اگر عمل نیامد، علم رخت بر می‌بندد.^۱ این طور نیست که به انسان علم

۱. عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عِلِمَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ»؛ الکافی ج ۱، ص ۴۴، ح ۲.

بدهند، اما عمل به دنبالش نیاید. اگر این علم آمد، لوازم عملی هم دارد و همه مراتب وجود انسان باید عامل باشند. لذا تحمل این علم محتاج به عمل هم هست. هر علمی می‌آید، وقتی علم می‌شود و در وجود انسان قرار پیدا می‌کند و انسان عالم می‌شود که به دنبالش عمل بیاید. اگر عمل نیامد، علم هم نیست.

امام علیه السلام، معتصم به حبل الله و عامل به جميع کتاب الله است. در زیارت امین الله به معصوم علیه السلام عرض می‌کنیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ عَمِلْتَ بِكِتَابِهِ»^۱ امام علیه السلام در همه افعالش به کتاب عمل می‌کند و از کتاب فاصله نمی‌گیرد: «وَعَمِلْتَ بِكِتَابِهِ». حقیقت کتاب، دستورالعمل امام علیه السلام است. حضرت فرمودند: قرآن بر ما نازل شده است و ما مخاطب قرآن هستیم و ما قرآن را می‌فهمیم.^۲ در واقع یعنی ما مخاطب قرآن هستیم و ما قرآن را می‌فهمیم، پس ما به قرآن عمل می‌کنیم. نازله این رزق و سفره الهی است که به مابقی انسان‌ها می‌رسد. البته همان هم به اندازه‌ای که می‌رسد، باید عامل باشند.

لذا تحمل کتاب جز کار معصوم علیه السلام نیست و «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ» هم جز کار خواص از شیعیان نیست. این است که حضرت فرمودند: «كَلَامُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»^۳ هم ولایت ما دشوار است و هم کلام ما. کلام ما را هم تحمل نمی‌کند مگر ملک مقرب و انبیاء مرسل علیهم السلام و بنده‌ای که امتحان پس داده است، مثل سلمان (رض)؛ آنها هستند که حامل کلام ما هستند. تحمل کلام‌شان کار همه نیست. برای همین است که در زیارت جامعه کبیره بعد از این همه سیر، تازه می‌رسیم به اینجا که «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ». محتمل علم امام علیه السلام بودن، کار هر کسی نیست.

۱. زیارت امین الله. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۳۸، مفاتیح الجنان.

۲. عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ: «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ؛ الْكَافِي، ج ۸، ص ۳۱۱، ح ۴۸۵.

۳. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ يَقُولُ: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا ثَلَاثُ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ أَوْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ أَلَا تَرَى أَنَّهُ اخْتَارَ لَأَمْرِنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ مِنَ النَّبِيِّينَ الْمُرْسَلِينَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَحَنِّينَ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۵، ح ۱۹.

این، نازله همان تحمل خود است. امام علیه السلام «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِ اللَّهِ» است و اگر در کسی نازله آن صفت پیدا شد، «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِكُمْ» می‌شود و می‌تواند این علم را بردارد و به اقتضای این علم عمل کند.